

«سوداٲسان عالم ٲنذار»

ٲنخنی ډیکر ډر آسب شناسی آٲینی

ٲقډی بر ٲنخترانی ډکٲر رجبی ډوانی ډرباره رقیه

گفتاری ډرباره قمه زنی

احمد آیت اللهی

نډای حق

واحد فرهنگی مسجد آقا میرزا احمد (رض)

نشریه شماره (۷)

آسیب شناسی جامعه دینی از موضوعات محوری در قرآن کریم است. خداوند در این کتاب آسمانی از زوایای گوناگونی برای ایضاح و تبیین و معرفی علل و عوامل اصلی آسیب‌های جامعه‌ی دینی به این موضوع پرداخته و ضمن گزارش سرگذشت و سرنوشت امت‌های پیشین، ابعاد مختلف کجروی‌های معرفتی و رفتاری جوامع دینی را بیان کرده است. تأمل در آیات قرآنی نشان می‌دهد که مهم‌ترین آسیب جامعه‌ی دینی که منشأ بیشترین انحراف امت از مسیر حق می‌باشد عبارت است از تحریف در دین و ایجاد بدعت در آموزه‌ها و شعارها و مناسک آن! لذا در آیات بسیاری خداوند از تحریف و تلبیس در دین نهی می‌کند: «وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (و حق را به باطل درنیامیزید، و حقیقت را با آنکه خود می‌دانید کتمان نکنید).^۱ اما آنچه که از ره‌آورد تحلیل‌های قرآنی مهم و قابل تأمل جلوه می‌کند این نکته است که با اینکه قرآن عوامل و اسباب متعددی را برای تحریف در دین و علل شیوع آن در جوامع دینی معرفی می‌نماید اما مباشرین اصلی و سبب قریب این پدیده اجتماعی را گروهی از افراد جامعه بر می‌شمارد که آگاهانه برای رسیدن به منافع مادی و موقعیت اجتماعی دست به تحریف در محتوای دین و آوردن بدعت در آن می‌یازند. خداوند از این عمل خیانت آمیز به «فروختن آیات الهی به بهایی اندک» تعبیر می‌نماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ...» (کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده، پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می‌آورند، آنان جز آتش در شکم‌های خویش فرو نبرند. و ...^۲».

همچنین کسانی را که با سوء استفاده از ناآگاهی توده‌های مردم، بافته‌ها و دورغ‌های خود را به دین - و به خدا - نسبت می‌دهند و بدین ترتیب آئین الهی را تخریب می‌نمایند ظالم‌ترین مردم معرفی می‌کند: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بزند؟ آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، و گواهان خواهند گفت: «اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند. هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.»^۳ آن‌گاه دلیل بزرگی این گناه را که باعث دوری مرتکبین آن از رحمت الهی می‌گردد چنین بیان می‌فرماید: «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (همانان که [مردم را] از راه خدا باز می‌دارند و آن را کج می‌شمارند و خود، آخرت را باور ندارند).^۴»

زیرا اینان با تخریب و ایجاد اعوجاج و کجی در معارف دین مردم را از بهره مندی از حقیقت آئین الهی محروم کرده و با مشغول نمودن توده‌های ناآگاه به خرافات و ابداعات پوچ و بی‌ثمر خود، مانع از ره سپردن آنان

۱- بقره/ ۴۲

۲- بقره/ ۱۷۴

۳- هود/ ۱۸

۴- هود/ ۱۹

در طریق و سبیل الهی می‌گردند.

قرآن کریم در آیات متعدد به پاره‌ای از ترفند تحریف‌گران در فریب توده‌های نا آگاه اشاره می‌کند از جمله باوراندن اباطیل و خرافات به آنها با القای موضوعات بی پایه و اعطای مناصب دروغین و نسبت دادن شئون کذب به پاره‌ای از موجودات واقعی و یا خیالی همچون معرفی کسانی به نام پسران یا دختران خدا و نیز نسبت دادن شأن و جایگاه ویژه و کشف و کرامت به گوساله و بت‌ها به عنوان واسطه‌ها و وسیله‌های تقرب به خدا و مهم‌تر از همه رافع مشکلات و برآورنده‌ی حاجات روزمره‌ی آنها. البته تحریف‌گران به عنوان مبلغین و متولیان و متصدیان این فریب‌کاری‌ها، از رهگذر فریب مردم ناآگاه، هم به نان و نوایی می‌رسند و هم به شهرت و موقعیت اجتماعی دست می‌یابند!

با این همه کتاب الهی با افشای این کژی‌ها و کژتابی‌ها، هر دو گروه را بازندگان و خسران زدگان این بازی غفلت زا معرفی می‌کند که در نهایت ضمن محروم کردن خود و دیگران از نعمت هدایت سعادت‌بخش حقیقت دین، آنچه در پایان کار بدست خواهند آورد حرمان از رحمت الهی و عذاب دردناکی خواهد بود که خود با پندارهای غلط و باورهای بی اساس و تلاش‌ها و اعمال بی‌ثمر و یا اقدامات فریب‌کارانه برای خویشتن فراهم نموده‌اند.

« قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَوْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ » (گفتند: « خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است. » منزّه است او. او بی‌نیاز است. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست. شما را بر این [ادعا] حجتی نیست. آیا چیزی را که نمی‌دانید، به دروغ بر خدا می‌بندید؟!) « . « قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ » (بگو: « در حقیقت کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند. »)

نتیجه این‌که، هم تحریف‌گران و هم عوام ناآگاهی که کورکورانه از آنها پیروی می‌کنند با همه‌ی های و هوی و تبلیغات و برپاداشتن بساط و دکه و دکان در برابر دین و بکار انداختن سرمایه و متاع دنیا به نتیجه‌ای جز خسران عظیم دست نخواهند یافت لذا:

سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است

سودائیان عالم پندار را بگوی

اساس سخن در این نوشتار در این باره است.

احمد آیت‌اللهی

اسفندماه ۱۳۹۱

گفتار اول

با مطالعه در آیات قرآنی در می‌یابیم که این کتاب آسمانی در بیان سرگذشت و سرنوشت امت‌های پیشین و در مقام تبیین سنت‌های تاریخی حاکم بر جوامع دینی گذشته، مکرراً به نکته بسیار مهم و تأمل بر انگیزی تأکید می‌کند، و آن موضوع تحریف و دگرگونی در اساسی‌ترین آموزه‌ها و معارف و احکام ادیان الهی- و یا به تعبیر دقیق‌تر شرایع آسمانی- است. به گزارش قرآن این تحریف‌ها در ابعاد گوناگون و در سطوح متفاوت و با روش‌ها و شگردهای مختلف صورت گرفته است که پرداختن به آن‌ها از حوصله این مقال بیرون است، با این حال آنچه را که مهم می‌نماید شاید بتوان حول محور چند موضوع بیان نمود:

نخست این که گاه تحریفات راه یافته در دین آن چنان گسترده و عمیق و در اصول و مبانی و اهداف و بطور کلی در محتوای ادیان و شرایع صورت می‌گیرد که پس از اندکی به کلی ماهیت و بنیان دین در ذهنیت جامعه، مقلوب و دگرگون گردیده بطوری که در اغلب موارد کارکردهای هدایتی دین در عرصه زندگی بشر به ضد خود بدل می‌شود. توضیح اینکه با تدبر و تأمل در آیات قرآنی در می‌یابیم که پیام اصلی و محور دعوت و آموزه‌ها و اهداف عمده‌ی تمام ادیان الهی و شرایع آسمانی را در سه موضوع می‌توان خلاصه نمود:

۱- دعوت به توحید و ایمان به آن،

۲- آگاهی بخشی به مردم از طریق تعقل و تفکر و وحی،

۳- برقراری قسط در همه زمین‌ها به‌عنوان بستر در زمینه اصلی تشکیل جامعه دینی.

به تعبیر دیگر و بیانی روشن‌تر، ایمان، بصیرت و عدالت، سه پیام بنیادین ادیان و شرایع الهی از جمله دین مبین اسلام است. تقویت و تعمیق ایمان به مبداء هستی و وقوع معاد، اعطای آگاهی و بصیرت عمومی برای تشخیص حق از باطل و دعوت به اقدام عملی برای حاکمیت و اجرای عدالت در تمام عرصه‌ها و همه سطوح زندگی، پیام اصلی تمام پیامبران و شرایع و مکاتب الهی بوده است. می‌توان گفت همه‌ی آموزه‌ها و احکام عملی و دستوراتی که توسط ادیان الهی و در راستای رسیدن به سعادت ابدی به بشریت عرضه شده است، متفرع بر اصول سه‌گانه یاد شده بوده و همه فروع دینی به لحاظ اهمیت و اولویت در ذیل اصول یادشده قرار می‌گیرند. مع الوصف قرآن کریم وقتی که از آسیب شناسی جوامع دینی گذشته سخن می‌گوید «تحریف» را به عنوان مهم‌ترین آفت دینداری جوامع مزبور معرفی کرده، و در میزان تأثیر آن در جامعه چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: در اثر تحریف، دین و آموزه‌های آن در امت‌های گذشته به ضد خود تبدیل گشته، فلذا در این‌گونه جوامع به جای توحید، آگاهی و عدالت آنچه در عینیت جامعه به عنوان نتیجه و حاصل دینداری ظهور و بروز پیدا کرده شرک، جهالت و ظلم بوده است. بر اساس مفاد آیات قرآن کریم^۱ در شرایط مزبور و با توجه به ضرورت تداوم فیض الهی برای استمرار هدایت جامعه، ظهور و بعثت پیامبر

۱ - در این باره از جمله رجوع کنید به: سوره اعراف / آیات ۵۸ به بعد.

دیگری را لازم می‌نماید تا دوباره علم توحید، آگاهی و عدالت را بردوش کشد و دیگر بار در این راه مبارزه‌ای بی‌امان را با سپاه کفر و جهل و ظلم پی‌بگیرد! و این خلاصه سرگذشت تمام شرایع و همه‌ی امت‌های گذشته در تحلیل جامعه‌ی دینی از منظر کتاب الهی است.

نکته دوم و قابل تأمل دیگر این است که با کمال شگفتی، دین مبین اسلام که به عنوان آخرین و کامل‌ترین شریعت و با رسالت زدودن زنگار تحریف از چهره‌ی ادیان و شرایع گذشته و معرفی و ابلاغ عمیق‌ترین و کامل‌ترین معارف و آموزه‌ها، برای نجات بشر از شرک، جهل و ستم آمده است خود گرفتار تحریف گردید و میزان دگرگونی در اصول و مبانی اسلام پس از رحلت پیامبر(ص) به حدی رسید که هنوز نیم قرن از وفات پیام‌آور آن نگذشته بود که آنچه از اسلام در متن و عینیت جامعه باقی‌ماند تنها پوششی از ظواهر آن بر چهره‌ی کریه شرک و جهالت و بیداد بود و در نتیجه بار دیگر جبهه‌ی ضد توحیدی با دستمایه و ابزار دین تحریف شده، پرچم گمراهی را به نام شریعت برافراشت تا در سایه‌ی آن بیدادگری را با تحمیق و تجهیل توده‌ها بر بنیاد ارزش‌های شرک و گمراهی، و با توسل به دین تحریف شده توجیه نماید.

آری، بیش از چند دهه از ظهور اسلام سپری نشده بود که انحراف از مسیر حق به چنان درجه‌ای رسید که در سال ۶۰ هجری، بنی امیه یعنی همان دشمن دیرینه‌ی اسلام و نماد شرک، جهل و ستم، به سردمداری چهره‌ای حیوان صفت و خبیث و بیدادگری مانند یزید، به نام اسلام و ادعای خلافت پیامبر(ص)، بر جان و مال و فکر و ذهن و ناموس مسلمانان حکومت می‌کند و فاجعه بارتر اینکه چنین حکومت و سلطه‌ای به نام حکومت اسلامی، و یزید به عنوان خلیفه‌ی مسلمین از سوی بسیاری از علما و دانایان به دین، توجیه و تأیید و حتی پشتیبانی می‌شود! و مهم‌تر اینکه چنین دین و چنان حکومتی به دلایل و جهات و علل گوناگون مورد پذیرش عموم مردم و توده‌های تحت ستم قرار گرفته، یا لاقلاً اکثریت مردم، اعتراض و قیام در برابر این حکومت را مشروع نمی‌دانند!

اما به راستی علت این همه دگرگونی و انحطاط در جامعه‌ی مسلمین چه بود؟ مگر اسلام برای مبارزه و مقابله و نابودی همین وضعیت شعار نمی‌داد؟ مگر ستیز با ستم و مقابله با جهل و مبارزه با شرک پیام اصلی و آموزه‌ی بنیادین دین نبود؟ مگر اسلام برای رهایی بشر از سلطه‌ی بیدادگرانی چون یزید و معاویه نیامده بود؟ مگر شعار بصیرت و آگاهی و اعطای میزان و شاخص برای شناخت حق از باطل، رسالت اصلی دین نبود؟ پس چرا جامعه‌ی مسلمین در طول فقط نیم قرن چنان به ورطه‌ی شرک، ستم و جهل افتاد که ستم‌گرانی مانند معاویه و یزید عملاً ادعای خدایی نموده و جان و مال و کرامت انسانی آحاد جامعه به خصوص نیکان آن را پایمال ظلم، ستم و بیداد خود کرده و در عین حال چنان ذهنیت و فکر و اندیشه و شخصیت مردم را به استخفاف کشاندند که حتی توده‌های تحت ستم نیز این همه را به عنوان دین باور نموده بودند؟ به راستی چرا؟! در پاسخ به این پرسش‌ها، یادآوری دو مطلب ضروری است: که اولاً جامعه یکباره و بدون مقدمه و زمینه به این وضعیت دچار نگردید و ثانیاً به جرأت می‌توان گفت که علت العلل همه این انحرافات یک چیز بود: تغییر تدریجی جان‌ها و نفوس و اندیشه‌ها. لذاست که خداوند می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ»^۱ اما همه‌ی سخن این است که سبب و علت تغییر نفوس و جان‌ها و افکار و اندیشه‌هایی که زمانی از آبشخور زلال پاک پیام‌های توحیدی و آگاهی‌بخش و عدالت‌محور دین سیراب می‌شدند، عبارت بود از: «تحریف در دین!» که البته این تحریف نیز نه پدیده‌ای ناگهانی و دفعی که فرآیندی تدریجی بود که با شکل‌گیری یک زاویه‌ی به ظاهر کوچک از محور حق آغاز و سپس به چرخشی کامل از مبانی دین تبدیل گردید. ما در جای خود به پاره‌ای از مراحل و نیز چگونگی این دگرگونی پرداخته‌ایم.

نکته سوم که لازم است در این مقال بدان اشاره شود این است که با تأمل و تدبّر در تاریخ صدراسلام و تحلیل تحولات و بررسی علل و عوامل تغییر در جامعه‌ی مسلمین در مقطع مزبور در می‌یابیم که سه عامل و سبب عمده که قرآن آن‌ها را به عنوان عوامل و اسباب تحریف در ادیان گذشته معرفی کرده بود^۲ در مقطع تاریخی مورد نظر نیز مهم‌ترین و اصلی‌ترین نقش را در انحراف جامعه و سقوط آن به ورطه‌ی تحریف در دین ایفا کرده‌اند، یعنی همان سه ضلع تاریخی سقوط امت‌های پیشین که عبارت بودند از: ۱- اربابان و صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی، ۲- عالمان جور و دین فروش، ۳- توده‌های نا آگاه و غافل مبتلا به خفت و خواری فکری و شخصیتی!

بدین بیان که تحریف در دین ابتدا از سوی قدرت طلبان و دنیاپرستانی که حقیقت دین منافع و خواسته‌های نامشروع آن‌ها را به چالش می‌کشد با به خدمت گرفتن و خریدن دین و ایمان عالم نمایان دنیا فروش، از طریق سرگرم کردن توده‌ی عوام (با ظواهری از دین) و سپس خارج کردن محتوا و آموزه‌های اصلی دین از دسترس جامعه و آنگاه قالب کردن بدعت‌ها و خرافات به نام ارزش‌ها و شعائر دینی به اذهان عوام‌الناس صورت پذیرفته، آنگاه طی دوره‌ای کوتاه نهاددین در جامعه به عاملی برای تثبیت سلطه و بسط استثمار و ترویج جهالت تبدیل می‌گردد و این همان مسیر و فرآیندی است که تاریخ بشر از ابتدای پیدایش زندگی اجتماعی و ظهور ادیان الهی و شرایع آسمانی، در همه‌ی جوامعی که دین در آنها نقش محوری و اساسی داشته تا امروز آن را طی کرده است.

در واقع در سال ۶۰ هجری جامعه‌ی مسلمانان مواجه با اسلامی بود که بنا به توصیف پیامبر(ص) از آن فقط اسمی باقی‌مانده و به تعبیر امیرمؤمنان(ع) دین در مقطع تاریخی مزبور هم از لحاظ کارکرد و هم از جهت شکل و شمایل مانند پوستینی بود که وارونه‌اش پوشیده باشند و لذا نجات دین از این شرایط فقط با یک انقلاب در دل‌ها و اندیشه‌ها امکانپذیر بود و این انقلاب نیازمند یک حماسه! حماسه‌ای که چنان طوفانی در جان‌ها و چنان شکوفایی در افکار و دگرگونی در باورها ایجاد کند که طالبان حق بتوانند پرده‌ها

۱ - خداوند سر نوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خود برای تغییر اقدام کنند. و هنگامی که خدا اراده‌ی سوئی به قومی کند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت. سوره رعد/ آیه ۱۱
۲ - رک: سوره بقره/ آیه ۷۵ و توبه/ ۳۴ و زخرف/ ۲۳ و مؤمن/ ۲۶ و اعراف/ ۷۰ و آیات متعدد دیگر.

و حجاب‌های ضخیم و ظلمت‌آور تحریف را از چهره‌ی نورانی دین برگرفته و دیگر بار حقیقت دین را به جامعه‌ی مسلمین عرضه بدارند. این انقلاب و حماسه را سرور آزادگان و سید شهیدان تمام تاریخ بشریت حضرت اباعبدالله الحسین (ع) ضمن یک طرح و برنامه‌ی بسیار دقیق و عمیق و در عین حال برخوردار از اوج زیبایی و جذابیت و البته با نمایشی از مظلومیت تاریخی انسان در مبارزه همیشگی‌اش با جبهه‌ی کفر و در قالب یک مکتب بر خاسته از ارزش‌های واقعی دین به نام «مکتب عاشورا» به تاریخ بشریت عرضه و ذیل این برنامه‌ی جاودانه‌ی تحریف ستیز را، که ضمناً دستور العملی برای همه‌ی بشریت تا قیام قیامت برای مبارزه با تحریف، شرک، جهالت و ستم بود، با خون مقدس خود و یاران بی نظیرش امضاء نمود و آنگاه این برنامه را به دست اهل بیت گرامی‌اش سپرد تا آن را در فرصت‌هایی که علیرغم میل سران ستم برایشان فراهم می‌شد ضمن بیان مظلومیت خود و یارانش، به بشریت ابلاغ نمایند و صد البته خاندان سرافراز امام (ع) بخصوص حضرت امام سجاد (ع) و حضرت زینب کبری (س) نیز این مأموریت را با کمال قدرت و قوت و به مؤثرترین و زیباترین شکل به انجام رساندند. در واقع امام حسین (ع) با برپایی نهضت و مکتب عاشورا، تمام ارزش‌ها و اصول و معارف دین اسلام را آنچنان که بود و حقیقت داشت یکجا و خالص در کربلا به نمایش گذاشت و سپس با استفاده از جذابیت‌های زیباشناختی حادثه و بنیادهای عقلانی و منطبق بر فطرت انسانی آن، دل‌های پاک و ذهن‌ها و نفوس حقیقت طلب را به معرفت و محبت و شور و شعور حسینی فراخواند و در این فراخوانی، زیبایی‌های انقلاب عاشورا در کنار مظلومیت جانسوز امام (ع) و یاران پاکش، همچون پرچمی بود که هر فطرت سالمی را به سوی خود می‌کشاند و مهم‌تر اینکه این کشش و جذب فرصتی بود تا مبانی فکری و اهداف و آرمان‌های بنیادین و نیز شعارها و آموزه‌های اصلی مکتب حسینی که همانا سه اصل و سه پیام دیرین تمام ادیان و شرایع آسمانی - یعنی توحید، آگاهی و عدالت- بود در پرتو انوار نورانی حماسه و مظلومیت و زیبایی، تبیین و تحلیل و ترویج و تبلیغ شود و این‌ها در حقیقت همان اصلی‌ترین رسالت تمام انبیاء و رسولان و اولیای الهی بود که در قالب و شکل مبارزه با تحریف صورت می‌گرفت.^۱

حال سؤال این است که آیا پس از ظهور مکتب عاشورا و نهضت تحریف ستیز حسینی، ارزش‌های اصیل دین در جامعه حاکم شد؟ آیا سه اصل توحید، بصیرت و عدالت در عینیت جامعه محقق گشت؟ آیا ارزش‌ها، اهداف و آموزه‌های اصلی اسلام در جامعه اسلامی بدون تحریف به مردم عرضه گردید؟ دردمندانه باید گفت که چنین نشد! اما چرا؟ پاسخ به این سؤال مستلزم یک تحلیل جامعه‌شناسانه و تبیین همه جانبه‌ی علل و عوامل متعدد و مختلف دخیل در قضیه و بررسی دقیق آسیب‌شناسی اجتماعی است که مجال و فرصت بیشتری را می‌طلبد، اما اگر بخواهیم همه‌ی این امور را در یک جمله خلاصه کنیم شاید بتوان چنین بیان داشت که مکتب عاشورا- که با هدف مبارزه و افشای تحریف در دین پا به عرصه وجود

۱- و زیارت وارث در واقع سرود عاشقانه و ترنم عارفانه یادآوری استمرار رسالت انبیاء و اولیاء در حماسه حسینی است.

گذاشته بود- خود گرفتار تحریف گشت! این تحریف هم در شعارها و پیام‌ها و هم در محتوا و خاستگاه نهضت حسینی و هم اهداف و فلسفه‌ی آن صورت پذیرفت. جالب است بدانیم که عوامل تشکیل دهنده‌ی این تحریف نیز، همان‌هایی بودند که قرآن آن‌ها را به عنوان سه ضلع تشکیل دهنده و عوامل اصلی تحریف ادیان گذشته معرفی می‌نماید، یعنی سلطه‌گران سیاسی و اقتصادی جامعه، عالمان و مبلغین دین فروش و توده‌های ناآگاه! و جالب‌تر اینکه نخستین اقدام تحریف‌گرانه در مکتب عاشورا مانند همه‌ی ادیان الهی توسط یزید و از فردای حادثه صورت گرفت^۱. به این معنی که نظام سلطه‌گر اموی که با اجرای یک سیاست جنایتکارانه توانسته بود امام حسین(ع) را به عنوان تنها منادی توحید و بصیرت و عدالت و یگانه افشاءکننده‌ی چهره‌ی تحریف‌گران به شهادت برساند، و به خیال خود موفق شده بود که ریشه‌ی درخت توحید را این‌گونه برکند، پس از وقوع این حادثه دریافت که امام(ع) ماجرای شهادت خود و یارانش را با برنامه ریزی و تدبیر و مهندسی بسیار دقیق و ظریف به یک مکتب فریادگر علیه ظلم، ستم، کفر و استثمار بدل نموده است آن‌گونه که اگر خبر آنچه واقع شده، به هرکس که بهره‌ای و لو اندک از سلامت فطرت برخوردار است برسد او را شیفته و مجذوب این مکتب خواهد نمود و بسیاری از آن‌ها را به سربازی در رکاب نهضت حسینی تبدیل خواهد کرد و این چنین اگر شود بنیاد ستم و جهالت و شرک برچیده خواهد شد. لذا در بدو امر حکومت یزید سعی نمود مانع از رسیدن پیام عاشورا به گوش جان‌های حق طلب و توده‌های غفلت زده و مرعوب شود لیکن بلافاصله دریافت که طبیعت و ماهیت نهضت حسینی و افشاگری‌ها و روشنگری‌های اهل بیت پیامبر(ص) حتی در شرایط اسارت و در حال تحمل سخت‌ترین ستم‌ها، چنان است که جز رسوایی و شکست برای نظام کفر و ستم حاصلی نخواهد داشت، فلذا وقتی که نظام یزیدی در مجالس کوفه و شام با خطابه‌های آتشین حضرت سجاد(ع) و حضرت زینب کبری(س) مواجه گردید به خصوص وقتی که شخصاً و در حضور سران کفر و میهمانان حاضر که برای تبریک جشن پیروزی در دربار ستم یزیدی حضور یافته بودند آن همه تحقیر و توهین و رسوایی افشاگرانه را در نتیجه‌ی بیانات گهربار سراسر عزت و حکمت آن دو پاسدار نهضت حسینی تحمل کرد، فهمید که نمی‌تواند از تابش انوار بصیرت‌بخش پیام عاشورا جلوگیری کند و لذا سیاستی دیگر در انداخت و از فردای همان روز آن را به مرحله‌ی اجرا در آورد و آن تحریف ماهیت مکتب عاشورا بود.

نکته‌ی قابل تأمل در چگونگی و نحوه و روش‌های این حرکت تحریف‌گرایانه است که باز هم مستلزم توضیح مختصری است. به عنوان مقدمه باید گفت یکی از مهم‌ترین و شایع‌ترین و در عین حال مؤثرترین

۱- طبری/ جلد ۵/ ص ۴۶۲ و ابن سعد/ طبقات/ ج ۵/ ص ۱۱۲ و ابن جوزی/ تذکره الخواص/ ص ۳۳۲ و قمی/ نفس‌الهموم/ ص ۴۱۶ - یزید ادعا کرد که این حادثه- (شهادت امام(ع) و یارانش)- بدون اذن و رضایت او صورت گرفته و ابن زیاد خودسرانه دست به این جنایت زده است و این اولین تحریف در تاریخ نهضت حسینی است.

ترفندها و روش‌های تحریف در یک مرام و مکتب و دین که در طول تاریخ از سوی تحریف‌گران مورد استفاده قرار گرفته است، جابجایی فرع با اصل می‌باشد. تمام مکاتب الهی و حتی سیاسی و اجتماعی در برنامه‌های عملی خود، غایات و اهداف و همچنین اسباب و وسایل و مقدماتی را برای پیروان خود تعیین و تعریف می‌کنند که خود این اهداف و آرمان‌ها و نیز برنامه‌ها و وسایل و مقدمات بر حسب اهمیت و جایگاهی که در نظام ارزشی آن مکتب دارند اولویت‌بندی و به تعبیری، اصلی و فرعی می‌شوند. به عنوان مثال در دین مبین اسلام رسیدن به قرب و رضوان الهی که همان نیل به سعادت و نعمت ابدی است عالی‌ترین و مهم‌ترین هدف تمام برنامه‌ها، احکام، معارف و آموزه‌ها معرفی می‌شود. در مرحله‌ی بعدی و برای رسیدن به این غایت نهایی، سه محور اصلی در برنامه‌های دین به عنوان اهداف متوسط در تمام شرایع و ادیان الهی معرفی و دنبال می‌گردد که عبارتند از توحید، آگاهی و عدالت. و همانطور که ذکر آن رفت، این سه محور به منزله‌ی سه پیام اصلی دین از سوی پیامبران الهی معرفی و سایر احکام و شعارها و حتی عبادات و مناسک به عنوان فروع در خدمت تحقق این سه اصل قرار می‌گیرند. حال اگر شعاری یا عبادتی یا حکمی از دین که باید در خدمت و در راستای رسیدن به هدف یاد شده و تحقق پیام‌های سه‌گانه‌ی مذکور قرار گیرد، به نحوی در جامعه تبلیغ، ترویج و عمل شود که اهداف مزبور را تحت الشعاع قرار دهد و یا حتی به حذف آن اصول منجر گردد چنین دینی به جهت جابجایی فرع و اصل مورد تحریف واقع گردیده است.

مثالی در این باره می‌تواند روشنگر موضوع مورد بحث باشد. می‌دانیم که در شریعت اسلام عبادات به دو بخش تقسیم می‌شوند: واجبات و مستحبات. هر چند در دستورات دینی به انجام هر دو تأکید شده است لیکن در قیاس با مستحبات، واجبات از اولویت و اهمیت بیشتری برخوردارند. برای همین، این گروه از عبادات اصل و مستحبات فرع محسوب می‌شوند. حال اگر در جامعه‌ای اعمال مستحبی چنان تبلیغ شود که واجبات فراموش یا در حاشیه قرار گیرند و یا اساساً به آن عمل نشود می‌توان گفت که عملاً این بخش از دین تحریف شده و لذا چنین رویکردی به احکام و عبادات به صراحت در روایات منقول از اولیای دین تخطئه و محکوم گردیده است.^۱

با تأمل و بررسی و تحقیق در نهضت عاشورا در می‌یابیم که امام حسین(ع) در این حماسه‌ی بزرگ یک هدف اصلی و غایت عمده را دنبال کرده و تمام برنامه‌های انقلاب حسینی با دقت تمام برای رسیدن به این هدف طرح ریزی شده و آن افشای «تحریف» گسترده و عمیقی است که در دین صورت گرفته بود. به بیان دیگر در مکتب حسینی ضمن مبارزه با عوامل تحریف‌دین و افشای چهره‌ی گروه‌ها، طبقات و قدرت‌هایی که با تحریف دین موجبات سلطه‌ی ظالمانه بر جان و مال و اندیشه‌ی آحاد جامعه را در آن مقطع زمانی فراهم نموده بودند و با تأکید بر استمرار و تداوم این مبارزه و افشاگری برای همیشه تاریخ، «مبارزه با تحریف» هدف اصلی انقلاب حسینی اعلام گردید. در این راستا امام حسین(ع) برای این که پیام نهضتش

۱- امیر المؤمنین(ع) می‌فرماید: اذا اضرّت النوافل بالفرائض فافرضوها (هر گاه مستحبات به واجبات لطمه زنند

مستحبات را کنار بگذارید) نهج البلاغه/ حکمت ۲۷۹

به گوش توده‌های غفلت زده‌ی جامعه (که به عللی رخوت، سستی و خمول تمام وجودشان را فرا گرفته بود)، برسد و علاوه بر آن، این پیام در آینده‌ی تاریخ جریان یابد و در طول تاریخ، نقش بیدارگرانه و تحریف ستیزانه‌ی خود را در جوامع بشری به خصوص جامعه‌ی مسلمین ایفا نماید، متناسب با ماهیت و حقیقت قیام و نیز موافق با فطرت انسانی، شعارها و نمادها و روش‌هایی را در برنامه‌های تبلیغی برای انتقال پیام خود برگزید که مهم‌ترین آن‌ها استفاده از عنصر مظلومیت و اصل فطری ظلم ستیزی- و نیز نمایش مجموعه‌ای از زیباترین فضایل، ارزش‌ها و ملکات روحی انسان بود. بر همین اساس است که در منابع دینی ملاحظه می‌کنیم که بر روی این دو اصل (زیبایی و مظلومیت) به عنوان دو شعار و روش تبلیغی حماسه‌ی عاشورا از سوی اهل بیت امام (ع) پس از واقعه‌ی کربلا و سپس توسط ائمه‌ی معصومین (ع) برای جذب و فراخوانی مردم در جهت شناخت قیام حسینی و نیز زنده نگه داشتن و پایداری و استمرار این حرکت در آینده و همیشه‌ی تاریخ، قولاً و فعلاً تأکید فراوان گشته است. در همین راستا است که برای تبیین و تحلیل قیام امام حسین (ع) استفاده از بیانی حماسی و عبارات و آرایه‌های ادبی برای معرفی جلوه‌های زیباشناسانه آن در کنار فریاد مظلومیت امام (ع) و یارانش به صورت رثاء و ذکر مصائب توسط حضرت امام سجاد (ع) و حضرت زینب (س) و سایر اهل بیت (ع) در کوفه و شام به منظور رسیدن به هدف مزبور صورت پذیرفت در تداوم این رویکرد توصیه بر تداوم و استمرار این روش از سوی ائمه (ع) برای نیل به این مقصود مورد تأیید قرار گرفت. همین ماهیت و آثار بیدار کننده، افشاگرانه و ظلم ستیزانه‌ی بیانات و مرثیه‌ها و سوگواری‌های اهل بیت در شام بود که یزید را سخت به وحشت انداخت و همان‌طور که بیان شد ناچار تدبیر دیگری به کار بست و آن تحریف حقیقت و ماهیت نهضت حسینی با توسل به «فروع» و تبلیغ آن‌ها برای به حاشیه راندن «اصول» بود! یزید مشاهده کرد که پرچم عزایی که اهل بیت (ع) به عنوان نماد مظلومیت امام حسین (ع) بر افراشته‌اند وسیله‌ای بسیار مؤثر برای جذب قلوب مردم و آمادگی آن‌ها برای شنیدن حقایق و درک واقعیت‌ها و آگاهی از فلسفه نهضت حسینی و از همه مهم‌تر ماندگاری اهداف و پیام‌های قیام حسینی است و اگر این امر تداوم یابد کیان سلطنت او و ارکان حکومت ظالمانه‌اش بر باد خواهد رفت لذا تدبیری دیگر به کار بست و آن چنین بود که خود غم و پرچم عزا به دست گرفت و مجلس عزا بر پا کرد و صاحب عزا گردید! اما و هزار اما! این عزا دیگر پیامی جز خود عزا نداشت! در این مجالس دیگر فرصتی برای اهل بیت برای بیان حقایق و تشریح اهداف قیام داده نشد! میدان‌دار این مجالس عُمال یزید بودند که با شور و حرارت! برای امام حسین مرثیه سرایی می‌کردند! لیکن دیگر این مرثیه‌ها آگاهی بخش و بیدارکننده و افشاگرانه و ظلم ستیز نبود! فقط ذکر مصیبت بود و بس! بدین ترتیب مجلس عزایی که می‌بایست وسیله‌ای برای آگاهی و نیز جذب دل‌ها برای همراهی با نهضت حسینی در راستای وصول به اهداف آن (که همانا تحریف ستیزی و توحید و عدالت بود) باشد و در حقیقت این‌ها همه فرعی برای آن اصول بود، خود تبدیل به هدف گردید. یعنی عزاداری برای عزاداری! گریه برای گریه! و این آغاز انحراف و مبدأ تحریف در قیام

عاشورا بود! به تدریج و پس از آن صاحبان قدرت و ارباب ستم در طول تاریخ یعنی همان‌ها که قیام حسینی (ع) و پیام‌های آن منافع نامشروع آن‌ها را به خطر می‌انداخت، با استخدام عده‌ای عالم‌نمای دین به دنیا فروش بر دامنه‌ی این تحریف افزودند به طوری که پس از مدتی این مکتب بیدارگر و آگاهی بخش و ظلم ستیز دقیقاً به ضد خود یعنی «دستگاهی»! برای توجیه ستم و استحمار مردم و نیز دگانی برای کسب در آمد و وسیله‌ای برای رسیدن به شهرت و معرکه‌ای برای سرگرمی و محفلی برای عقده گشایی و ... تبدیل گردید. و البته برای رسیدن به این منظور- هر گروه به فراخور هدفی که برگزیده بود- اقدام به تحریف در موضوعات تاریخی حادثه‌ی کربلا با خلق وقایع دروغین و اشخاص موهوم و صحنه‌های کذب همراه با خرافات و اعمال احمقانه و خلاف عقل و منطق نمودند تا بدینوسیله به رونق بازار خود بیفزایند!

تأسف‌بارتر این که برخی از علمای ساده اندیش و کوتاه‌بین یعنی همان‌هایی که نه فهم عمیقی از دین و نه درک صحیحی از نهضت حسینی دارند با همراهی آگاهانه و نا آگاهانه با تحریف‌گران، به تأیید و تصویب این اقدامات فاجعه آمیز پرداختند و حتی گاهی برای به دست آوردن دل عوام الناس خود بر دامنه و گستره‌ی آن افزودند و بدتر این که علمای ربانی و مسئول و آگاه را که کمر همت به مبارزه با تحریفات عاشورا بسته بودند متهم به بی دینی و ضعف اعتقادی و حتی همراهی و هم‌نوایی با دشمن نمودند.

در هر صورت زمینه‌ی سخن در این باره بسیار است که پرداختن به آن را به مجال دیگری وا می‌نهمیم اما عجالتاً باید اعتراف نمود که میزان و درجه‌ی تحریفات در مکتب عاشورا به حدی رسید که در طول تاریخ کمترین تأثیر خود را در نجات امت اسلامی از ورطه‌ی ستم، بی عدالتی، جهل، ناآگاهی و خرافات و اعطای ایمان و کرامت انسانی برجای گذاشت. از طرفی در اثر آلوده شدن چهره دین و مکتب حسینی (ع) به تحریفات، خرافات، ریا، خودنمایی، معرکه‌گیری و کسب درآمد و ... آن جذابیت فطری که در حقیقت و ماهیت قیام امام (ع) نهفته بود به شدت تضعیف گردید به طوری که کمتر انسان اندیشمند و اهل فکر و حقیقت جویی (البته از غیر شیعیان!) در طول تاریخ توانست این پرده‌های تاریکی را از چهره مکتب عاشورا کنار زده و صورت زیبا، حقیقی و هویت واقعی آنرا درک کند تا با تاسی و پیروی از این حماسه نجات بخش خود را به ساحل نجات رساند. در مقابل امروزه شاهدیم که مکتبی به این عظمت ملعبه‌ی دست عده‌ای جاهل و بوالهوس و منبع درآمدی برای برخی بی‌مایه و وسیله‌ای برای عقده گشایی‌های پست برای مردمی ناآگاه گردیده است. و این فاجعه‌ای عظیم است!

از دیگر سو مدتی است که یک گروه منحرف، منحط، متحجر و جاهل که موجودیت‌شان علاوه بر جهل و تعصب کور، مرهون سیاست‌های شیطانی قدرت‌های سیاسی بین‌المللی و استکباری و نیز اذنانب منطقه‌ای آن‌ها می‌باشد و شعارها، پیام‌ها و آموزه‌های حقیقی دین و مکتب عاشورا، هستی آن‌ها و اربابانشان را در معرض نابودی و رسوایی قرار می‌دهد با تحریک، ترغیب و پشتیبانی همه جانبه‌ی نظام استکباری تحت عناوینی مثل وهابیت، سلفی‌گری و غیره و با تمسک به تحریفات و انحرافات که به دست دشمنان آگاه و دوستان ناآگاه در دین و قیام حسینی صورت گرفته و با استناد به خرافات و دروغ‌ها و جعلیاتی که در تاریخ

این حادثه عظیم راه یافته، مکتب تشیع و تعالیم نجات‌بخش و متعالی آنرا که همه‌ی آموزه‌ها و مبانی‌اش منطبق بر فطرت، عقل و منطق می‌باشد به دروغ، کذب و خرافه نسبت داده و در حالی که خود و اسلافشان واقعیت‌های مسلم تاریخی و دینی را در راستای تأمین منافع ستمکاران و توجیه اعمال و سیاست‌های ظالمانه آن‌ها مکرراً تحریف، تغییر و کتمان کرده‌اند، شیعه را به دروغ‌گویی، کذب و جعل حقایق متهم می‌سازند و برای اثبات این ادعاهای پوچ و در جهت فریب ناآگاهان، به تحریفات و جعلیات راه‌یافته در تاریخ اسلام بخصوص تاریخ قیام حسینی(ع) استناد می‌کنند.

پر واضح است که از دشمن توقع و انتظاری جز دشمنی و کینه توزی و قلب حقیقت و انکار واقعیت نمی‌رود اما مصیبت اینجاست که برخی از دوستان جاهل و حتی علمای ساده اندیش با تحریف و تأیید اعمال خرافه‌آمیز و بدعت‌آلود و نسبت دادن مطالب و سخنان دروغ و بی‌پایه و بی‌اساس و یا با سکوت و مسامحه در این خصوص، زمینه‌ساز توفیق دشمنان در رسیدن به آمال و نیات ناپاک خود شده‌اند. سوگمندان باید گفت در این میان عده‌ای از علما به علت عدم فهم و درک صحیح از فلسفه و اهداف نهضت با عظمت حسینی(ع) بیشترین و گسترده‌ترین تحریفات را در تاریخ پیام عاشورا ایجاد کرده‌اند و عده‌ای دیگر به جهت مذکور، زمینه‌ی انحراف و نفوذ خرافات و بدعت‌ها را در این حادثه‌ی عظیم با سکوت و حتی تأیید خود فراهم آورده‌اند.

این تحریف‌ها که عمدتاً با مباشرت عده‌ای از علمای ساده اندیش صورت گرفته است چنان است که استاد شهید مطهری(ره) آن عالم ربانی و فریادگر تحریف ستیز روزگار ما در این باره می‌گوید :

« ... بحث من این است که در نقل و بازگو کردن حادثه عاشورا، ما هزاران تحریف وارد کرده‌ایم، هم تحریف‌های لفظی ... و هم در تفسیر این حادثه، تحریف کرده‌ایم، ... گاهی تحریف نه تنها کوچک‌ترین هماهنگی ندارد بلکه قضیه را مسخ و به کلی واژگون می‌کند، به شکلی در می‌آورد که بصورت ضد خودش در می‌آید.»^۱

گفتیم این تحریف‌ها عمدتاً توسط برخی از علما به این مکتب راه یافته است! اما سؤال این است که چرا؟! در پاسخ به این سؤال اگر از پاره‌ای انگیزه‌های دنیایی - که ممکن است در مورد پاره‌ای از اشخاص صادق باشد - باید گفت علت اصلی، عدم فهم صحیح این علما از فلسفه قیام حسینی(ع) و نداشتن آگاهی از اهداف آن و فقدان تحلیل و تبیین درست از علل، عوامل و زمینه‌های این حادثه با عظمت می‌باشد. در توضیح این مطلب به همین مقدار بسنده می‌کنیم که باکمال تأسف برخی از علما که درک درستی از فلسفه‌ی نهضت عاشورا و شهادت امام حسین(ع) نداشته و ندارند! دچار همان کجراهه‌ی خلط و جابجایی اصل و فرع شده‌اند. آن‌ها گریه کردن و گریاندن و عزاداری را که در واقع وسیله‌ای برای کسب معرفت و محبت اهل بیت(ع) و ضمناً عاملی مهم برای ماندگاری این مکتب نجات‌بخش و بیدارکننده و حرکت آفرین

می‌باشد، به جای هدف قیام و شهادت امام(ع) گرفته و اصل را که همانا آگاهی بخشی و تحکیم ایمان و گسترش عدالت می‌باشد به کلی از دایره‌ی اهداف نهضت حسینی(ع) خارج پنداشته و یا عملاً آنرا فراموش کرده‌اند.

کوتاه بینی و کج اندیشی در این باره به حدی است که فاضل دربندی یکی از علمای تحریف‌گر حادثه‌ی عاشورا حتی هدف از خلقت دنیا و ما فیها را اقامه عزا برای امام حسین(ع) می‌داند. لذا می‌نویسد: « ان الدنيا و ما خلق لا جل اقامه عزاء الحسين فیها^۱ !! »

همین تلقی سخیف و برداشت غلط از اهداف نهضت حسینی(ع) و هدف پنداشتن گریه و عزاداری سبب گردید پاره‌ای از علما به لغزش دیگر و انحرافی مجدد گرفتار آیند و آن اینکه برای رسیدن به این هدف - یعنی گریاندن و عزاداری - توسل به هر وسیله‌ای ولو خلاف شرع و حتی ارتکاب کبیره‌ای همچون دروغ را جایز و روا پندارند. برای همین است که می‌بینیم عالمی مانند ملا مهدی نراقی که از فهم صحیح فلسفه نهضت حسینی(ع) جا مانده است دچار چنان خطا و لغزشی می‌شود که می‌نویسد: « نقل اخبار ضعیفه و غیر معتبر، در حکایات و وقایع پیغمبر و اهل بیت(ع) او، جایز است و هرگاه خبر ضعیفی دلالت کند بر اینکه گریه بر امام حسین(ع) فلان قدر ثواب دارد و کسی آن خبر را بشنود و به نیت رسیدن به آن ثواب بگرید حق تعالی آن ثواب را به او کرامت می‌فرماید ... به همین جهت ما نیز در این کتاب اخبار ضعیفه را با اخبار صحیحه آورده‌ایم.^۲ » !! سپس در پرتو چنین نگاهی به موضوع، چه دروغ‌هایی را که در کتابش نقل نمی‌کند طوری که عالم بصیر و مرزبان هشیار مکتب اهل بیت(ع) میرزا حسین نوری(ره) در این باره می‌نویسد: « ... و از این جهت اخبار موهونه و بی اصل و مأخذ و مخالف روایت ثقات، بلکه اخبار کاذبه‌ی یقینی در آن یافت می‌شود، مثل کتاب محرق القلوب تألیف عالم جلیل آخوند ملا مهدی نراقی که از اعیان علما دهر ... بود، علاوه بر آنکه بزرگان دین اعتراف به علو مقام علم و فضل او کرده‌اند مؤلفات رشقیه‌ی او در فقه و غیره مثل لوازم و مشکلات العلوم و غیر آن خود شاهده‌ی است صادق و وافی در اثبات این مرام. با این حال یافت می‌شود در این کتاب مطالب منکره که ناظر بصیر متعجب می‌شود از نوشتن چنان عالمی چنین مطالبی را.^۳ »

بدین سان در روزگار ما نیز، مکتب عاشورا دچار تحریف جابجایی اصل و فرع گردید لذا می‌بینیم در اکثر مراسم، مجالس و محافلی که به نام امام حسین(ع) بر پا می‌شود هدف بانیان و شرکت کنندگان فقط و فقط گریه و گریاندن است و در اغلب این تجمعات آنچه که دیده و شنیده نمی‌شود تبیین و تحلیل حقیقت و علل و اهداف قیام عاشورا است. حال آنکه علمای بیدار و مسئول شیعه بارها و بارها فریاد کرده‌اند

۱- ملا آقا فاضل دربندی/ اسرار الشهادة/ ص ۵ و ۱۱۵

۲- ملا مهدی نراقی/ محرق القلوب/ ص ۲ و ۳

۳- میرزا حسین نوری/ لؤلؤ ومرجان/ ص ۱۶۳

که عزاداری و گریه برای امام حسین(ع) وسیله است نه هدف و جابجایی این دو با هم، ظلمی دوباره بر امام حسین(ع) و مکتب نجات بخش عاشورا است. استاد شهید مطهری(ره) در این باره می گوید: «پیشوایان دین از زمان پیغمبر اکرم(ص) و زمان ائمه اطهار(ع) دستور اکید و بلیغ نموده‌اند که باید نام حسین بن علی(ع) زنده بماند. باید مصیبت حسین بن علی(ع) هر سال تجدید شود، چرا؟ بحث در این «چرا» است؟... ممکن است کسی بگوید: این برای این است که تسلی خاطر برای حضرت زهرا باشد. آیا این حرف مسخره نیست؟ ... مگر حضرت زهرا بچه است که بعد از ۱۴۰۰ سال هنوز هم دائماً به سر خودش بزند گریه کند بعد ما برویم به ایشان سر سلامتی بدهیم! این حرف‌ها دین را خراب می کند. حسین(ع) مکتب عملی در اسلام تأسیس کرد. حسین(ع) نمونه‌ی عملی قیام‌های اصلاحی است. خواستند مکتب حسین(ع) زنده بماند. خواستند حسین(ع) سالی یک بار با آن ندا‌های شیرین و عالی و حماسه انگیزش ظهور پیدا کند، فریاد کند: (الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا یناهی عنه، لیرغب المؤمن فی لقاء الله محقاً- و آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل دست بر نمی دارند؟ بطوری که مؤمن حق دارد که به مرگ و دیدار خدا مشتاق باشد؟) ... پس ترغیب کردند به اینکه مجلس عزای حسینی را زنده نگه دارید. راست است ... عزاداری حسین بن علی(ع) واقعاً فلسفه بسیار عالی دارد. هر چه ما در این راه کوشش کنیم به شرط اینکه هدف این کار را تشخیص بدهیم بجاست. اما متأسفانه عده‌ای دین را شناختند، خیال کردند که بدون اینکه مردم را به مکتب حسین(ع) آشنا کنیم، به فلسفه قیام حسینی آشنا کنیم، عارف به مقامات حسینی کنیم، همین قدر که مردمی آمدند و نشستند و یک گریه‌ای را نفهمیده و ندانسته کردند، دیگر کفاره‌ی گناهان است.^۱»

استاد محمد رضا حکیمی می نویسد: «روضه خوانی و عزاداری، مظهر بُعد سوم عاشورا است، یعنی مصیبت جنبه احساسی و عاطفی دارد و برای فراموش نشدن عاشورا است، تا جنبه حماسی و پیامش زنده بماند. پس این بُعد هنگامی ارزش دارد که با منشأ اصلی آن از هر حیث مطابق باشد. بنابراین، همان گونه که مصیبت عاشورا در خدمت حماسه دین و عدالت بوده است، باید مجالس ذکر مصیبت نیز در خدمت همان حقیقت والا باشد تا معنا دهد و به مسخ ماهیت عاشورا نیانجامد و مورد رضای خدا و قبول امام باشد.^۲»

شهید هاشمی نژاد در بیان هدف قیام و شهادت امام(ع) می نویسد: «خون حسین ریخته شد و نهضت مقدس او انجام گردید تا عباد گمراه، آن اجتماع سرگردان، آن ملت نادان و بی خبر از وضع دردناک خلاصی یابد. تا امت بصیرت پیدا کند و دانا شود، از گمراهی و ضلالت نجات یابد تا بداند چه می کند و به کجا می رود، به چه کسی بار می دهد و نیروی انسانی خود را در اختیار چه قدرتی می گذارد. آری اینهاست آن هدف‌هایی که امام صادق(ع) می گوید خون حسین(ع) به خاطر این هدف‌ها ریخته شد. (لیستنفذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله) و باید دوستان آن حضرت به این هدف‌ها آشنا گردند و برای رسیدن به آن‌ها

۱- شهید مطهری/ حماسه‌ی حسینی/ ج ۱/ ص ۹۰

۲- محمد رضا حکیمی/ تفسیر آفتاب/ ص ۲۶۴

کوشش کنند.^۱»

حال بینیم آیا در عزاداری‌های ما و مجالس مذهبی ما به این هدف توجه می‌شود؟ متأسفانه و با کمال شرمندگی باید گفت در اغلب مجالس ما چنین نیست! در مجالس و مراسم ما آنچه تبلیغ و ترویج می‌شود گریه است برای گریه! عزاداری است برای رسیدن به مقاصد بسیار سبک و کوچک! هدف گریاندن است، البته اغلب همراه با اعمال و حرکاتی نامعقول و نامشروع و موهن! و بدتر از همه این که در بسیاری از مجالس، محافل و مراسمات برای رسیدن به این هدف (یعنی گریاندن) به گفتن واقعیت‌ها بسنده نکرده- و حتی از بیان آن خودداری می‌شود- بلکه متوسل به نقل اخبار ضعیف و دروغ‌های بزرگ و روایات بی پایه و اساس می‌کنند. و این‌گونه است که به تحریک عده‌ای دنیا طلب و به دست گروهی جاهل و نادان مکتبی به عظمت مکتب حسینی چنان مسخ می‌شود که بجای آگاهی بخشی و بیدار کردن مردم از غفلت و نجات او از گمراهی، به عاملی برای استخفاف عقل و شخصیت، و استحمار و معرکه‌گیری و دکانداری و البته فرصتی و زمینه‌ای برای استثمار عوام توسط سلطه‌طلبان و قدرت پرستانی تبدیل می‌گردد که همچون گذشته برگردن خلائق سوار شوند! و این به قول استاد حکیمی «مظلومیتی مضاعف برمکتب عاشورا است». برای همین هم به قول ایشان «باز باید عاشورایی برای عاشورا گرفت»^۲.

آری! واقعاً جای شگفتی و حیرت است که مکتبی که هدف اصلی آن مبارزه و افشای دروغ و تحریفات وارد شده در دین بود و بزرگ‌ترین رسالت آن اعطای بصیرت به مردم برای تشخیص تحریفات راه یافته به اسلام می‌باشد، امروز خود چنان تحریف شده است که تشخیص حقایق آن از میان صدها دروغ و تحریف نیاز به پژوهش و تحقیقی سنگین دارد! همچنین تأسف بارتر و تأثر آورتر این است که در جامعه‌ی شیعی که خود را پیرو مکتب امام حسین(ع) می‌داند اعمال و حرکاتی به نام عزاداری انجام می‌شود که هیچ توجیه و توصیفی برای آن جز حماقت و جهالت نمی‌توان پیدا کرد و امروزه دشمنان تشیع این اعمال نابخردانه را دستاویزی برای توهین، تحقیر و تکذیب مذهب نجات‌بخش شیعه کرده و بدین‌سان افکار عمومی جهان را از توجه و تأمل در حقیقت این مرام آزادگی باز می‌دارند.

سخن در این باره بسیار می‌توان گفت و درد و غم ناشی از این مصیبت زیاد است به طوری‌که به قول استاد شهید مطهری: «... برای حسین(ع) در عصر ما یک عزای جدیدی است که در گذشته نبوده است و آن این همه دروغ‌هایی است که درباره‌ی حادثه‌ی کربلا گفته می‌شود و هیچ کس جلوی این دروغ‌ها را نمی‌گیرد. برای مصیبت حسین بن علی(ع) باید گریست، ولی نه برای شمشیرها و نیزه‌هایی که در آن روز برپیکر شریفش وارد شد، بلکه به خاطر این دروغ‌ها باید گریست»^۳.

۱- عبدالکریم هاشمی نژاد/ درسی که حسین(ع) به انسانها آموخت/ ص ۳۹۸

۲- محمد رضا حکیمی/ عاشورا مظلومیتی مضاعف/ ص ۲۰

۳- شهید مطهری/ حماسه حسینی/ جلد اول/ ص ۲۰

این دروغ‌ها - همان‌طور که ذکر شد - چنان گسترده و متنوع است که تنها شمارش عناوین آن‌ها خود کتابی قطور می‌شود! اما گاهی این اکاذیب و اخبار بی‌اساس چنان تبلیغ می‌شود و چنان شاخ و برگ به آن‌ها می‌دهند که اگر کسی جرأت تعرض به آن‌ها را به خود بدهد و سخنی در این باره بگوید چنان قشقرق و داد و هوار برپا شده و چنان توهین و فحش و ناسزا از هر طرف بر سر او آوار می‌شود که شخص بیچاره را در مواردی وادار به توبه و عقب‌نشینی می‌کند چنان که نمونه‌ی آن را اخیراً در مورد عالمی ملاحظه کردیم.

با این حال در این نوشتار به بررسی یک تحریف بزرگ و مشهور تحت عنوان «وجود دختری به نام رقیه برای امام حسین (ع)» می‌پردازیم هرچند راقم این سطور قبلاً در این باره بحث‌ها و نوشته‌هایی تقدیم علاقه‌مندان نموده است. با این حال اخیراً سخنرانی‌ای در یکی از مساجد زنجان (قبا) ایراد شد که لازم دیدم پیرامون مطالب مطرح شده توضیحاتی عرضه نمایم که در ادامه‌ی این نوشتار به آن خواهیم پرداخت.

ما در گذشته در قالب دو مقاله‌ی بلند و کوتاه با بررسی مُشَبَّح تاریخی و استدلال کافی و مستند و غیر قابل‌خدشه (به زعم خود) در خصوص موهوم و بی‌اعتبار بودن وجود دختری به نام (رقیه) برای امام حسین (ع) و نیز ماجراهای ساختگی منسوب به این وجود جعلی در خرابه‌ی شام تقدیم طالبان حقیقت و رهروان علم و دانش کردیم. هرچند پیش از ما و بهتر از ما اساتید فن در این باره روشنگری کرده و حقیقت را بیان نموده بودند. با این حال به دلایلی که در بخش آخر این رساله ذکر آن خواهد رفت، این موضوع بی‌بنیاد و برساخته از چنان شهرتی در میان عوام‌الناس برخوردار است که برخی حتی از لحاظ روحی و روانی هم تاب انکار آن را ندارند. اخیراً حتی شنیدم ساده‌دلی با شنیدن این که امام حسین (ع) اصلاً دختری به نام رقیه نداشته و همه‌ی آن ماجراهای سوزناک خرابه شام و وفات این طفل افسانه‌ای ساختگی است ناگهان به علت شوک وارده بیهوش بر زمین افتاده است! اما شگفت‌آورتر اینکه برخی که خود را نه از عوام بلکه خواص و آگاهان و حتی کارشناسان روزگار برمی‌شمارند همین شهرت چند صد ساله را دلیلی بر اصل وجود تاریخی یک شخص یا حادثه‌ای می‌دانند و حال آنکه «رب مشهور لا اصل له». ناگفته نماند خلق شخصیت‌ها و شخص‌های دروغین با انگیزه‌های متفاوت و گوناگونی در تاریخ تمام ملت‌ها، امت‌ها، ادیان و مکاتب وجود دارد. آفرینش این شخصیت‌های جعلی گاهی با چنان ترفندها و شگردها و حیل‌های استادانه صورت می‌گیرد که منجر به ایجاد یک جریان تاریخی و یا مُبدع یک واقعه‌ی تاریخی می‌گردد به‌گونه‌ای که آن شخص موهوم به عنوان منشأ پیدایش یک مذهب یا مشرب یا مکتب اعتقادی یا فکری، اجتماعی و سیاسی در برخی منابع مشهور تاریخی معرفی می‌گردد. مثال‌های زیادی در این باره از تاریخ اسلام می‌توان ذکر نمود که از جمله‌ی آنها آفرینش شخصی دروغین و شخصیتی موهوم به نام «عبد... بن سبا» است که آفرینندگان این موجود برساخته همراه با برخی از غرض‌ورزان صاحب‌قلم و نیز پاره‌ای از اذهان ساده‌اندیش و کوتاه‌بین او را بنیانگذار مذهب تشیع در صدر اسلام معرفی می‌کنند. در صورتیکه اهل تحقیق و اصحاب بصیرت علمی می‌دانند که اساساً چنین شخصی هرگز در تاریخ پا به عرصه‌ی وجود نگذاشته است و هستی او در پاره‌ای از متون تاریخی

ناشی از خیالات توطئه آمیز برخی از عوامل و ایادی حقه‌باز صاحبان قدرت و سلطه ناحق در روزگاران گذشته بوده است.^۱

همچنین است خلق اصحاب دروغین برای پیامبر(ص) که اسامی بیش از صد نفر از آن‌ها را مرحوم سید مرتضی عسکری در متون تحقیقی خود به شمار آورده است.^۲ و همین گونه است خلق شخصیت‌های غیر واقعی در متون روایی و تاریخی شیعه! مانند شهر بانو دختر پادشاه ساسانی به عنوان مادر امام سجاد(ع)، زعفر جن در ارتباط با حادثه‌ی کربلا، دختری به نام فاطمه‌ی صغری و چند صحابی خیالی برای امام حسین(ع) و بالاخره وجود دختری به نام رقیه بنت الحسین(ع)!!

همانطور که گذشت ما به‌طور مفصل و کامل در بی‌اعتباری خبر مربوط به وجود رقیه به عنوان دختر امام حسین(ع) و همچنین اخبار اندوه ناک و تراژدیک خرابه‌ی شام در ارتباط با این موجود موهوم در جای دیگر بحث و بررسی کرده‌ایم. لذا در این مجال به عنوان یادآوری به همین اندازه بسنده می‌کنیم که خبر این رقیه در میان تمام متون تاریخی معتبر و دست اول و حتی دست دوم و سوم تنها و تنها در یک کتاب بسیار نامعتبر و غیر قابل اعتماد با نویسنده‌ای کوتاه بین و کم مایه به نقل از یک مأخذ موهوم و ناشناخته آمده است. و آن کتاب «کامل بهایی» نوشته‌ی عماد الدین طبری از نویسندگان قرن هفتم هجری است. هر کس که اندک آشنایی با مباحث مذهبی و تاریخی داشته باشد - یعنی لازم نیست از اهل فن و دارای تخصص در این زمینه شمرده شود - با خواندن کتاب کامل بهایی می‌فهمد که نویسنده‌ی آن آدمی بی‌اطلاع از تاریخ بوده و لذا مطالب کتاب به خصوص در قسمت‌های تاریخی بسیار سست و سبک و در موارد بسیاری خلاف مسلمات و حتی در تضاد با موازین عقلانی و واقعیت‌های تاریخی است. هم از این روست که هیچ یک از علمای روشن‌بین و دارای دقت نظر در تاریخ اسلام وجود دختری به نام رقیه برای امام حسین(ع) را که تنها در چنین کتابی آمده است نپذیرفته و آن را موهوم و فاقد اعتبار تاریخی دانسته‌اند و وجود این شخصیت جعلی را تنها عوام الناس و علمایی که ورود تحقیقی و علمی به موضوعات تاریخی نداشته‌اند پذیرفته‌اند. با این حال بنا بر جهاتی که در قسمت اخیر این نوشته به آن‌ها اشاره خواهد رفت و علی‌رغم این بی‌اعتباری، در طول سال به خصوص ماه صفر چه روزه‌ها و چه عزاداری‌ها و چه نذورات دربار‌ه‌ی این طفل نا موجود به راه می‌افتد و چه گنبد و بارگاه و چه صحن و سرایی برای این امامزاده‌ی نابوده! ساخته شده و چه افاضات و سخنرانی‌ها و نوحه‌ها و مصائب سوزناک دربار‌ه‌ی او ایراد و انشاد و چه مجالس ترحیم و سوم و چهلم، سال و حتی اخیراً جشن تولدها برایش گرفته و چه درآمدها کسب می‌شود و چه پول‌ها هدر می‌رود!! و وقتی حقیقتی توسط عالمی گفته می‌شود به دنبال آن چه توهین‌ها و ناسزاها و جسارت‌ها توسط غوغاگران، جهال و معرکه‌گیران علیه آن عالم به راه می‌افتد و در نهایت چه عقب نشینی توسط آن عالم صورت می‌گیرد و باز چه سخنان دو پهلو و سیاست ورزانه و البته مردم مدارانه! در پاسخ به سؤال در این رابطه از سوی برخی از

۱- در این باره رک: سید مرتضی عسکری / عبد... بن سبا

۲- رک: سید مرتضی عسکری / یکصد و پنجاه صحابی ساختگی

عالمان افاضه می‌شود که جز سرگردانی و گیجی، حاصلی برای سؤال کننده نمی‌ماند و و ... که سخن در این باره بسیار است که تفصیل آن را به مجالی دیگر وا می‌گذارم!

اما آنچه راقم این سطور را برآن داشت تا این نوشته را به مثابه‌ی درد دل نامه‌ای به نگارش درآورد همان‌طور که ذکر آن رفت یک سخنرانی بود! قضیه از این قرار است که چندی پیش یعنی اواخر ماه صفر امسال دوستی خبر داد که شخصی به نام آقای دکتر محمد حسین رجبی دوانی از چهره‌های معروف تلویزیون که به عنوان کارشناس در برنامه‌های متعدد و مرتبط با تاریخ اسلام در شبکه‌های گوناگون صدا و سیما شرکت می‌کند در یکی از مساجد شهر به مناسبت سالروز شهادت حضرت رقیه! سخنرانی کرده و در آن ضمن ارائه‌ی مستندات تاریخی وجود آن حضرت! مطالبی را هم درباره‌ی منکران او بیان فرموده است! من البته آشنایی با افکار و شخصیت ایشان نداشته و ضمن اینکه اعتماد چندانی هم به صلاحیت علمی بسیاری از کارشناسان صدا و سیما ندارم! با این حال با توجه به آشنایی که از آثار قلمی پدر مرحوم ایشان داشتم بسیار کنجکاو شدم که ببینم این کارشناس محترم چه فرموده‌اند آیا به منبع جدیدی در این باره دست یافته‌اند یا روش جدیدی را در مطالعات تاریخی به کار بسته‌اند! علی‌ایحال بسیار مشتاق شدم متن سخنرانی ایشان را که بر روی کاغذ منعکس شده بود ببینم. اما پس از خواندن این متن باز دلم به جهت مظلومیتی که در روزگار ما و در جامعه‌ی ما بر علم و عالم روا داشته می‌شود سخت به درد آمد، و اینکه چرا ناآگاهی و نادانی این قدر در جامعه‌ی ما مشتری دارد؟! و چرا؟! و چرا؟! ...

از بیان بیشتر این دردهای مزمین اجتماع‌مان می‌گذرم و ضمن نگاهی گذرا تأملات خود بر بخش‌هایی از این سخنرانی کارشناس محترم را در چند بند تقدیم اهل بصیرت و طالبان حقیقت می‌نمایم:

۱- سخنران محترم در بخش اصلی سخنان خود که به اثبات وجود حضرت! رقیه پرداخته است ابتدا به موضوع تعداد دختران امام حسین (ع) اشاره کرده و می‌گوید:

« به طور کلی در ارتباط با فرزندان امام حسین (ع) سه نقل وجود دارد که از نظر ارزش و اعتبار یکسانند (!) نمی‌توانیم بگوییم یکی از این‌ها قوی‌تر است تا آن را اصل قرار بدهیم. یکی از این نقل‌ها را شیخ مفید در کتاب ارشادش آورده و می‌گوید حضرت دو تا دختر داشته، فاطمه و سکینه. خوب اگر کسی این نقل را اصل قرار بدهد پس حضرت رقیه معنا [!] پیدا نمی‌کند منتها این نقل یکی از نقل‌هاست و شیخ مفید با همه‌ی عظمتی که دارد مورخ نیست متکلم و فقیه بزرگ شیعه بوده (!) از او انتظار نداریم تاریخ بنویسد، ارشاد را نوشته (!) این کتاب در عین اینکه خیلی اهمیت دارد اشکالاتی هم دارد که یکی از این اشکالات می‌تواند همین باشد که ایشان در این زمینه اشتباه کرده‌اند و نقلی را آورده که امام (ع) دو تا دختر دارد (!) نقل دیگر این است که صاحب کشف‌الغمه از منابع معتبری آورده‌اند که امام (ع) سه تا دختر دارد منتها همین که عرض کردم آن دقت نظرها و اهمیت داشتن‌ها که امروز من و شما داریم آن روز وجود نداشته [برای همین] می‌گوید سه دختر وجود دارد ولی اسم دو تا را ذکر کردند سومی را نگفتند که این سومی می‌تواند حضرت رقیه باشد. یا نقل دیگر که [می‌گوید] امام چهار دختر داشته سه تا را نام بردند

فاطمه، سکینه و زینب! و چهارمی می‌تواند رقیه باشد. لذا چنین نیست که ما بخواهیم بگوییم اصلاً هیچ سند و مدرکی وجود ندارد و پس حضرت رقیه‌ای وجود نخواهد داشت این‌طور نیست این یک بعد قضیه...» چند اشکال اساسی در این سخنان و این گونه پرداختن به موضوعات و منابع تاریخی به نظر می‌رسد:

اول - اصولاً، استناد به چند خبر متعارض در خصوص تعداد اولاد یک شخصیت، طریق مقبول و روش مطمئن برای اثبات یک وجود تاریخی نیست. بر هر پژوهشگر تاریخ مبرهن است که برای احراز و اثبات وجود یک شخص یا شخصیت در گذشته، نمی‌توان - صرفاً - به این گونه اخبار اعتماد کرد. بلکه برای این منظور لازم است مستندات روشن و اطمینان بخش از مشخصات فردی و اجتماعی و مختصات زندگی فرد مورد نظر مانند پدر، مادر، تولد، زندگی و وفات شخص یا لا اقل ردپایی از این امور، قرائن، شواهد و نشانه‌هایی از وجود و زندگی وی در منابع تاریخی معتبر گزارش شده باشد، حال آنکه سخنران محترم روش معکوسی در پیش گرفته‌اند و با توجه به ضرورت و الزامی که لابد احساس می‌کنند! ابتدا وجود حضرت! رقیه‌ای را مفروض گرفته‌اند آنگاه به دنبال جای خالی در اوراق تاریخی و روایی می‌گردند تا آن حضرت! را در آن جای دهند! حتی اگر امام حسین(ع) چندین دختر هم داشته باشند نمی‌توان واقعیت داستانی را که درباره‌ی طفلی ساخته‌ایم و غمنامه‌ای را که بدان نسبت می‌دهیم بر اساس آن اثبات کرد! به راستی چرا ابتدا قافیه‌ای بسازیم بعد در ساختن شعر در تنگنا قرار گیریم؟

دوم - اگر به منقولات کتاب‌هایی که به هر حال! نوشته شده‌اند اعتماد کنیم درباره‌ی تعداد دختران امام حسین(ع) سه نقل وجود ندارد بلکه بعضی‌ها تا یازده دختر برای امام(ع) نام برده‌اند^۱. یعنی بر مبنای مختار سخنران محترم هنوز برای ساختن قصه‌های سوزناک برای گریاندن عوام با معرفت! و مداحان با صفا و برساختن ایام وفات، تولد و مجالس پر شور و البته تأمین معیشت برخی اساتید و اعظام، جا هست!

سوم - سخنران محترم ابتدا می‌گوید « ارزش و اعتبار این نقل‌ها یکسان است و نمی‌توانیم بگوییم یکی از این‌ها قوی‌تر است که آن را اصل قرار دهیم» اما بلافاصله نقل شیخ مفید(ره) را اشتباه تلقی کرده و آن دو خبر دیگر را برای رسیدن به مقصود! «اصل» قرار می‌دهد! و این همان ترجیح بلامرجع است و تناقض و تهافت در گفتار و استدلال!

چهارم - سخنران محترم سپس ضمن به زیر سؤال بردن توان علمی شیخ مفید به رد اعتبار تاریخی کتاب معروف «ارشاد» ایشان می‌پردازد. به راستی ادعاهای ایشان در این باره به عنوان کارشناس تاریخ بسیار شگفت‌آور و حیرت‌انگیز است. زیرا:

اولاً - می‌گوید شیخ مفید متکلم و فقیه است و مورخ نیست حال سؤال این است که منظور سخنران از مورخ چیست و کیست؟! آیا منظور این است که شیخ مفید در آن دوران تحصیلات آکادمیک در رشته‌ی

۱ - رک : نویسندگان / تاریخ امام حسین(ع) / ج ۱۳ / از ص ۱۲۶ به بعد

تاریخ نداشته است؟! بعید است مقصود این باشد! اگر منظور این است که شیخ مفید مطالعات کافی یا تخصص لازم را در نوشتن کتاب تاریخی نداشته است که این ادعایی غریب است زیرا هیچ عالم و مورخی تردیدی در اعتبار علمی کتاب‌های تاریخی مفید ندارد و بعید است کسی این حقیقت را که نوشته‌های تاریخی مفید از معتبرترین منابع تاریخی شیعه است منکر شود.

لازم به ذکر است که رساله‌ها و کتب شیخ مفید در زمینه‌ی موضوعات تاریخی منحصر به «ارشاد» نیست بلکه چندین کتاب و رساله در این زمینه تألیف نموده که برخی از آن‌ها به دست ما نرسیده است. آری به اذعان قاطبه‌ی اهل فن، شیخ مفید در عین اینکه فقیهی بی بدیل در زمان خود و متکلمی پر آوازه و زبردست و محدثی چیره دست شناخته می‌شد، مورخی نکته سنج و دقیق و بزرگ نیز بوده است که نوشته‌هایش در این زمینه، احاطه‌ی علمی او را به منابع تاریخی و متون حدیثی نشان می‌دهد و این عظمت و دانایی و ذوقنون بودن را نمی‌توان نقصی در اعتبار علمی برشمرد.

ثانیاً- هرچند نمی‌توان هیچ منبع تاریخی را به‌طور مطلق عاری از اشکال و نقص ارزیابی کرد اما اعتبار علمی کتاب «ارشاد» را نباید با کتاب‌ها و منابعی که سخنران محترم به آن‌ها به عنوان «منابع معتبر» استناد می‌کند مقایسه نمود! نه خود کتاب‌ها و نه اعتبار علمی نویسندگان آن‌ها را حتی در زمینه‌ی علوم تاریخی!

ثالثاً- سخنران آنگاه یکی از مصادیق این اشکالات را همین خبر مربوط به تعداد دختران امام(ع) می‌داند که شیخ اشتباه کرده نوشته امام(ع) دو دختر داشته است! واقعاً چنین داوری درباره‌ی یک موضوع تاریخی و منبع تاریخی شگفت‌انگیز است. جالب اینکه سخنران محترم در ابتدای سخنش گفت که ارزش و اعتبار هر سه خبر - مربوط به تعداد دختران امام(ع) - یکسان است و نمی‌توانیم بگوییم یکی از این‌ها قویتر است! اما گویا چند دقیقه بعد دچار فراموشی می‌شود و بدون هرگونه استدلالی - لابد به دلیل ملاحظه‌ی جو و فضای مجلس - به راحتی شخصیتی مثل شیخ مفید را به اشتباه متهم می‌کنند. واقعاً حیرت آور است! رابعاً- در هر صورت لازم است به بررسی اجمالی اما دقیق موضوع پردازیم تا ببینیم متون قدیمی‌تر تاریخی کدام یک از نقل‌های سه‌گانه‌ی مذکور را تأیید می‌کنند.

۱- از قدیمی‌ترین منابع نام‌آور تاریخی که در این باره نقلی آورده است کتاب «طبقات ابن سعد» است (توجه شود ابن‌سعد متوفای سال ۲۳۰ هـ ق است). ابن‌سعد در این کتاب تصریح می‌کند که «... [دختران امام‌حسین عبارتند از: فاطمه که مادرش ام اسحاق است و... سکینه که دختر رباب دختر امروالقیس... است].»

۲- منبع قدیمی دیگر کتاب «انساب الاشراف» بلاذری از مورخین و نسب‌شناسان معروف و مشهور قرن سوم هجری قمری است (بلاذری در سال ۲۷۹ هـ ق درگذشته است) او هم در مورد دختران امام

حسین(ع) می نویسد: «فاطمه بنت الحسین امها ام اسحاق ... و سکینه امها الرباب...»^۱

لازم به ذکر است که عمده‌ی روایاتی که مفید در بخش مقتل ارشاد نقل کرده است به دو مورخ معروف قرون اولیه‌ی تاریخ اسلام منسوب است که عبارتند از: ابوالحسن مدائنی متوفای سال ۲۲۴ هـ ق و دیگری هشام ابن محمد کلبی در گذشته‌ی سال ۲۰۴ هـ ق که دومی بنا بر نظر بسیاری از رجالیون، شیعه بوده و اولی از مورخان معتبر اهل سنت است.^۲

بدین ترتیب می‌بینیم - علی الظاهر - در هیچ منبع قدیمی و دست اول تاریخی قبل از شیخ مفید [توجه شود سال وفات شیخ ۴۱۳ هـ ق است] غیر از دو دختر، رقم دیگری برای تعداد دختران امام حسین(ع) نقل نشده است. و مهم‌تر اینکه در این نقل‌ها علاوه بر اسم دختران به نام مادران آن‌ها و حتی شوهرانشان تصریح گردیده است.

شایسته‌ی ذکر است طبرسی متوفای ۵۴۸ هـ ق هم در کتاب اعلام الوری دو دختر برای امام حسین(ع) ذکر کرده است. حال به سراغ بررسی نقل‌های دیگری که بنا به قول سخنران محترم تعداد دختران حضرت را سه و چهار برشمرده‌اند می‌رویم: اولین کتاب «کشف الغمه فی معرفه الائمه» نوشته‌ی علی ابن عیسی الاربلی متوفای سال ۶۹۳ هـ ق یعنی حدود ۳۰۰ سال پس از شیخ مفید است.

نکته‌ی قابل ذکر در این رابطه این است که «اربلی» هم مورخ نبوده بلکه به عنوان یک محدث و شاعر و ادیب شناخته شده است و مهم‌ترین کتابش همین کشف الغمه است.^۳

اربلی می‌نویسد:

«کمال الدین می‌گوید: [امام حسین(ع)] دارای ده فرزند بوده، شش پسر و چهار دختر ... اما دختران عبارتند از: زینب، سکینه و فاطمه و این قول مشهور است و گفته شده: دارای چهار پسر و دو دختر بوده و قول اول مشهورتر است ...»

اربلی در ادامه می‌نویسد: کمال الدین نام بعضی را نوشت(!)

سپس اربلی از شخصی به نام ابن الخشاب نقل می‌کند که امام(ع) دارای سه دختر به نام‌های زینب، سکینه و فاطمه بوده است. آنگاه نقل سومی را از حافظ جنابذی می‌آورد که او می‌گوید: دختران امام(ع) دو نفر به نام سکینه و فاطمه بوده‌اند. و بالاخره نظر شیخ مفید را مبنی بر اینکه تعداد دختران امام(ع) دو نفر بوده ذکر می‌کند.^۴

۱. بلاذری / انساب الاشراف / ج ۲ / تحقیق محمدباقر محمودی / ص ۱۴۶

۲. رک: شیخ مفید / الارشاد / ج ۲ / ص ۳۲

۳. رک: دائره المعارف بزرگ اسلامی / ج ۷ / ص ۴۳۱

۴- اربلی / کشف الغمه / ج ۲ / ص ۲۴۸

ملاحظه می‌شود که اولاً: علیرغم تفحص و جستجوی فراوان نتوانستیم آگاهی حتی جزئی از هویت راوی اول یعنی کمال الدین به دست آوریم. ظاهراً این شخص دارای کتابی است به نام « مناقب » که اربلی در کشف الغمه روایاتی از او با عنوان: « قال کمال الدین بن طلحه » نقل می‌کند. ثانیاً، اربلی در مقابل دو نقل که دختران امام(ع) را چهار و سه نفر می‌شمارند دو نظر دیگر را آورده که تصریح دارند که امام(ع) دارای دو دختر بوده‌اند. ثالثاً، اربلی هیچ یک از این اقوال را ترجیح نداده است.

اما نکته‌ی مهم‌تر این است که سخنران محترم ادعا می‌کند که اربلی، « از منابع معتبر آورده‌اند که امام(ع) سه تا دختر دارد ... » سؤال این است که این منابع معتبر کدامند؟ به چه دلیلی روایت شخص غیرمشهور و ناشناخته‌ای (به نام کمال الدین) معتبر شمرده می‌شود اما منابع دست اول و قدیمی و متعدد، نامعتبر! نکته‌ی دیگر اینکه نه اربلی و نه کمال الدین و نه جناب‌دی هیچ آگاهی از دیگر خصوصیات تاریخی یک یا دو دختر امام حسین(ع) به دست نمی‌دهند حتی اشاره‌ای به نام مادران آن‌ها نمی‌کنند. نکته‌ی جالب دیگر این است که ابن شهر آشوب [متوفای سال ۵۸۸ هـ ق] نیز در کتاب مناقب می‌نویسد: « دختران آن حضرت سکینه که مادرش رباب دختر امروالقیس بوده و فاطمه که مادرش ام اسحاق دختر طلحه است و زینب^۱ ... »

می‌بینیم این شخص نیز در آخر به دختری به نام زینب اشاره کرده بدون اینکه حتی نام مادرش را به خلاف دو مورد قبلی ذکر کند، حال با توجه به همه‌ی آنچه که ذکر شد سؤالی را مطرح می‌کنم آیا از نظر موازین و معیارها و قواعد بررسی تاریخی کدام یک از اقوال پیش گفته به حقیقت و واقعیت نزدیک‌تر است؟ قول شیخ مفید که مستند به مدارک و منابع تاریخی شناخته شده و قدیمی و دست اول است یا اقوال دیگر که مأخوذ از کتاب‌های ناشناخته و متأخر؟ از خواننده‌ی محترم بار دیگر درخواست می‌شود به مقطع زمانی حیات شیخ مفید (قرن چهار هـ ق) و نیز تاریخ زندگی و وفات نویسندگان و راویان مستندات وی [قرن دوم و سوم] توجه نموده و آن را با تاریخ وفات ابن شهر آشوب (قرن ۶ هـ ق) و اربلی (قرن ۷ هـ ق) مقایسه نماید.

سؤال دیگر این است که آیا می‌شود بر پایه‌ی این نقل‌های ضعیف حضرت! رقیه‌ای ساخت و سپس آن همه داستان غم‌انگیز و سوزناک را به او نسبت داد؟ آیا اگر مخالفان شیعه برای اثبات ادعاهای خود و با استناد به این گونه اخبار بخواهند مذهب شیعه را با خلق شخصیت‌های موهومی مانند عبدالله ابن سبأ زیر سؤال ببرند ما پاسخی برای آن‌ها خواهیم داشت؟

شگفت اینکه سخنران محترم چنین رویکرد سطحی و سبک به موضوعات تاریخی را « دقت نظر و اهمیت داشتن و اهمیت دادن » می‌داند و می‌گوید: « ... عرض کردم که آن دقت نظرها و اهمیت داشتن‌ها که امروز من و شما داریم [!!!] آن روز وجود نداشته است ... » آری بر اثر این دقت نظرها است که سخنران محترم بر پایه نقل‌ها وجود حضرت! رقیه را نتیجه می‌گیرند! یعنی چون در یک کتابی که تاریخ آن بیش از

۶۰۰ سال با حادثه‌ی کربلا فاصله داشته (و بدون استناد به منابع شناخته شده و قدیمی‌تر)، آمده که امام حسین (ع) سه یا چهار دختر داشته است (و بدون اینکه کوچک‌ترین آگاهی و خبری از زندگی و حتی نام مادر یا خودش بدهد) پس نتیجه می‌گیریم که رقیه‌ای وجود دارد با آن همه سرگذشت غم‌بار! و آن همه نوحه‌های سوزناک! اما این دقت‌نظر به همین جا ختم نمی‌شود و سخنران محترم در ادامه‌ی تحقیقات خودشان به ابعاد دیگری از پژوهش‌های تاریخی که حاکی از همان «دقت نظرها» است ادامه داده و می‌گوید:

«... این یک بُعد قضیه [!] بُعد دیگر عمادالدین طبری شیعی از اعظام علمای شیعه است هم عصر سیدبن طاووس است مرد بزرگی است قرن هفتم هـ ق در کتاب کامل بهایی، ایشان نخستین بار آنجا از دختر سه ساله‌ی امام (ع) و حوادثی که در شام بر آن بزرگوار گذشته است آورده است منتها اینجا هم ایشان نام نبرده و می‌گوید دختر سه ساله‌ی امام بود که بهانه‌ی پدر را می‌گرفت - نقل کرده - سند هم می‌دهد می‌گوید در کتاب «حاویه» که این کتاب امروز از بین رفته، این نقل وجود داشته است از آنجا مطرح می‌کند (!) حُب، ما چرا نباید بپذیریم؟ اگر عمادالدین طبری از نظر علمای ما زیر سؤال بود نقل‌هایش قابل اعتماد نبود یک حرفی! در حالی که همه او را تعریف و تصدیق کرده مثل سید ابن طاووس ...»

با کمال تأسف باید گفت بر این سخنان نیز ایرادات و اشکالات جدی وارد است. توضیح اینکه:

ابتدا - در مورد عمادالدین طبری باید دید آیا ایشان واقعاً از اعظام شیعه است؟ آنچه مسلم است طبری از علمای مشهور طبرستان بوده که نه اساتید وی و نه شاگردانش چندان شناخته شده نیستند^۱. مهم‌ترین تألیفات او همان «کامل بهایی» است که روایات و مطالب تاریخی آن مشتمل بر ضعیف‌ترین و سخیف‌ترین نقل‌هاست و نشان می‌دهد که نویسنده‌ی آن لا اقل در بُعد موضوعات تاریخی دارای افق دیدی بسیار محدود و آرای بی‌سبک و در نقل روایات دچار تسامح و لغزش‌های فاحش می‌باشد که در سطور آینده به آن خواهیم پرداخت. حال چگونه - با این اوصاف - سخنران وی را از اعظام علمای شیعه بر می‌شمارد محل تأمل است! به هر حال کتاب کامل بهایی که مهم‌ترین کتاب‌های عمادالدین طبری است مقام و مرتبه‌ی علمی او را نشان می‌دهد برای همین لازم است نگاهی گذرا به مطالب این کتاب بیافکنیم.

نخست لازم است بدانیم نویسنده این کتاب را که نام کامل آن «الکامل البهائی فی السقیفه» است در سال ۶۷۵ هـ ق به پایان برده و آن را به مناسبت تقدیم به بهاء الدین محمد جوینی حاکم اصفهان «کامل بهایی» نامیده است!^۲

۱- رک: دائره المعارف تشیع / ج ۱۱ / ص ۴۵۷

۲- ذکر این مطلب خالی از لطف نیست که دفتر یکی از مراجع محترم قم در پاسخ به نامه‌ی راقم این سطور درباره‌ی وجود «رقیه» به کتاب «کامل مرحوم بهایی» استناد کرده بود. لابد به گمان اینکه کتاب مزبور از تألیفات شیخ بهایی است!

ما در این مجال محدود فرصت بررسی کامل مطالب این کتاب را نداریم برای همین منظور فقط گذشت مروری گذرا بر چند نقل تاریخی آن خواهیم داشت تا جایگاه و ارزش علمی گزارش‌ها و روایت‌های آن بر اساس مبانی و اصول و قواعد پذیرفته شده در مطالعات تاریخی روشن گردد:

الف - نویسنده در این کتاب ده‌ها خبر و روایت بدون سند و مأخذ را به پیامبر(ص) و سایر معصومین(ع) نسبت داده، که این روایات در هیچ منبع روایی و تاریخی و غیره نیامده است. به عنوان نمونه به چند مورد آن ذیلاً اشاره می‌شود:

۱- رسول گفت: یا علی انا و انت من نکاح لا من سفاح من لدن آدم ابی عبدالمطلب علیهم السلام (یا علی من و تو از نکاح در وجود آمده‌ایم نه از زنا از نزد آدم تا عبدالمطلب)^۱

(توضیح اینکه علاوه بر اینکه این روایت در هیچ منبع معتبر و حتی نامعتبری نیامده از نظر قواعد ادبی و لفظی نیز دارای اشکال است!)

۲- و سئل رسول ا... عن الحوض، فقال: ان الحوض عرضه ما بین صنعات الی بابل، و ان فیه من الا باریق عدد نجوم السماء علیه امیر المؤمنین یسقی منه اولیائه و یبعد عند اعدائه، با العصا الی معده و هی عصا من عوسج یسمی نغمه^۲. (ترجمه: سؤال کردند از رسول خدای از حوض، پس گفت حوض را پهنایی او ما بین صنعا تا بابل و دروا باشد ابریقها به عدد ستاره‌های آسمان و بر سر او باشد امیرالمؤمنین آب دهد از آن دوستان خود را و دور کند از آن دشمنان خود را به عصایی که با اوست و آن عصا است از چوب عوسج که آن را نفعه نامند). [توجه شود ترجمه از خود کتاب آورده شده است] این روایت نیز علاوه بر اشکال روایت قبلی از نظر متنی نیز غریب می‌نماید.

۳- چون روز خیبر مرحب یهودی ... امیر المؤمنین(ع) او را بکشت ... جبرئیل گفت یا رسول ا... (ص) ان له یوما عندک، یوم بیومه هذا. (به درستی که علی(ع) را به نزدیک تو روزی است در برابر این روز)^۳. اشکالات روایات قبلی در مورد این روایت نیز صادق است بعلاوه اینکه نتوانستیم معنای آن را بفهمیم.

۴- خطبه‌ای بلند از پیامبر(ص) نقل می‌کند که چنین خطبه‌ای با این عبارات در جایی نقل نشده است اما نکته‌ی جالب اینکه نویسنده‌ی این عبارت از خطبه «ایها الناس اسعوا فی فکاک رقابکم» را به این صورت ترجمه کرده است: «ای مردمان بشتابید در آزاد کردن بندگان خود^۴!» حال آنکه عبارت بدین معنی است: «سعی کنید در آزاد کردن رقاب (گردن) خودتان» و این دقت نظر نویسنده را نشان می‌دهد.

۱- عماد الدین طبری / کامل بهایی / ص ۱۱۹

۲- همان / ص ۱۶۵

۳- همان / ص ۲۸۶

۴- همان / ص ۲-۲۹۰

۵- رسول خدا(ص) فرمود: من لیس له صدقتاً فلیعلن الیهود . (هر که را صدقه نباشد باید که لعنت کند یهود را!!)^۱

۶- روایت آمد که رسول(ص) فرمود: اللهم العن معاویه و مروان و اولادهما و اولادهما^۲ به راستی آیا چنین حدیثی با موازین دینی و اخلاقی سازگار است؟! و دهها روایت از این دست که از ذکر آن ها معذورم.

ب- نویسندگان روایات و اخباری را نقل کرده است که نه تنها دارای هیچ سند و مدرکی نبوده و منبع آن را نیز نقل ذکر نمیکنند بلکه مدلول آنها مخالف مسلمات تاریخی و روایات مشهور و مقبول اهل فن است. به چند روایت و خبر از این دست ذیلاً اشاره می شود:

(۱) می نویسد: « بدان که ابوبکر از جمله انصار نبود بلا خلاف و نه از مهاجر به چند وجه، اول ... دوم ... سوم ، ابوبکر، عمر ، عثمان و بسیاری از صحابه را غرض هجرت خطبه‌ی فاطمه بود و خدا و رسول ایشان را از آن محروم گردانیده و به علی(ع) داد!»^۳ حقیقتاً سخیف‌تر و بی مایه‌تر از این نمی‌توان بر علیه خصم استدلال کرد!

(۲) می نویسد: « و عبد... مسعود حکم او را و حکم اصحاب او را بر خویشتن نگرفتی و عثمان در مصحف او هر تصرفی که می‌بایست کرد، کرد و امروز آنچه در دست مردم است از بقیه‌ی مصحف عبد... مسعود است ...^۴ » لازمه‌ی این ادعا ورود تحریف در قرآن است! با استناد به همین سخنان پوچ است که عده ای وهابی مسلک و دشمنان اهل بیت(ع) شیعه را به اعتقاد در تحریف قرآن متهم می‌سازند.

(۳) « بدان که امیّه [جد بنی امیه] غلامی بود رومی از آن عبد الشمس. چون زیرک بود و عبدالشمس او را آزاد کرد و به فرزندش قبول کرد و از او فرزندان به وجود آمدند جمله ملاعین و فجاذیل.» ظاهراً چنین واژه‌ای (فجاذیل) در قاموس‌های لغت وجود ندارد. خود خبر نیز از مواردی است که نویسندگان معلوم نیست از کجا آورده است!

(۴) در مورد چگونگی مرگ یزید می نویسد: « و گویند چون خلق برص او را معلوم کردند غوغا کردند بر سر آن لعین، او گریخت و به چاه نجاست فرو شد مردمان سر آن چاه را بگرفتند و آن چاه در دمشق مشهور است!»^۵ با دادن نشانی و آدرس دقیق می خواهد دروغی به این بزرگی را بباوراند.

(۵) « و گفته اند چون خیبر فتح شد رسول را، جمعی یهودیان بگریختند و به عراق آمدند و به نزدیک کربلا منزل ساختند و بزرگ ایشان ابراهیم وروئیل نام داشتند چون لشکر از کربلا برفت ایشان بر بام خانه می‌خفتند نظر ایشان به کربلا افتاد نوری دیدند از ابدان امام و شهدا بر می‌آید تا آسمان،

۱- همان / ص ۵۶۴

۲- همان / ص ۵۵۷

۳- همان / ص ۳۲۴

۴- همان / ص ۲۶۶

۵- همان / ص ۵۱۷

رعایا را جمع کردند در روز دوم و گفتند این قوم قوم بزرگی اند عندا... که همه شب نور نازل می شد بر سر ایشان، بیایید تا ایشان را دفن کنیم برفتند و ایشان را دفن کردند^۱ «دفن جنازه‌ی شهدا توسط یهودیان از دروغهایی است که فقط در این گونه کتاب‌ها نوشته شده است. آیا سخنران محترم این سخن را می پذیرد؟!»

۶) «امیر المؤمنین (ع) روز قتل عثمان از خلق گریخته بود و پناه به بعضی از دیوارهای مدینه آورده (!) تا مردم نگویند که در این کار رغبت دارد چون از عثمان فارغ شدند طلب او کردند و غلبه بر او بردند او ابا می کرد گفتند اگر اجابت نکنی تو را بکشیم (!) بدین عبارت فرمود: ... تا حسنان بیامند و ترسیدم از اعطاف ایشان و گفتند مرا که اگر اجابت نکنی تو را هم به پسر عفان ملحق سازیم (!) غرض که علی دوام در خوف بودی تا به روز مرگ^۲ « (!) در برابر این سخنان پوچ و نسبت‌های نا روا به امام (ع) جز اظهار شگفتی چه می توان گفت؟! از این گونه نقل‌ها در کتاب زیاد است که به همین تعداد بسنده می شود.

ج- نویسنده اخبار و نقل‌هایی در کتابش آورده که نه تنها هیچ سند و مدرکی نداشته و مخالف مسلمات تاریخ است بلکه علاوه بر آن نامعقول و غیر قابل قبول است. چند نمونه را معرفی می کنیم:

۱- «عمر خطاب روایت کند اگر در فرزندی شک افتادی که او حلال زاده است یا حرام زاده، رسول (ص) گفتی او را در مقابل علی (ع) بدارید اگر بخندد حلال زاده است و اگر بگرید حرام زاده (!)»^۳ بررسی و ارزیابی این روایت را به عهده‌ی خواننده می گذاریم.

۲- «آن شب که امیر المؤمنین (ع) از حرب جمل باز آمد مالک اشتر و قیس ابن هاشم ... و مانند ایشان به خدمت امیر المؤمنین آمدند و گفتند اجازت باشد که ما در خدمت تو باشیم و عبادت خدا کنیم و محمد حنفیه و عباس سقا (!) را گفت که امشب واقف باشید و سوار کوفه را نگاه دارید که می گویند لشگر به قسطنطنیه فرود آمد که چهارپایان کوفه را برانند^۴ « (!) می دانیم که جنگ جمل در سال ۳۶ هـ ق واقع شده که در آن سال حضرت عباس بن علی (ع) حداکثر ده ساله بوده! و طفل ده ساله با وجود آن همه یاران زبده و جنگ دیده و فرماندهان عالی رتبه مأمور نگهبانی از سواد کوفه می شود!

۳- «پس چون به این حیل عمر و عاص به گور رفت که معاویه را به خاک سپارد یزید شمشیر بکشید و گفت بیعت کن و الا گردنت می زنم و با پدر در گور نهم چنانکه معاویه وصیت کرده بود یزید لعین به جای آورد، عمر و عاص لگدی چند بر معاویه زد و گفت به خدای که این حرامزاده نمی دانست تو

۱- همان / ص ۶۳۱

۲- همان / ص ۴۲۲

۳- همان / ص ۴۶۶

۴- همان / ص ۵۹۱

آموختی او را، هذا الضامن مکرک عشت لعیناً ومت لعیناً سعر... لک نار جهنم^۱ «!!» کسی نماند که نویسنده به او افترا نزند! اولاً، عمروعاص بنا بر اجماع تمام مورخان سال‌ها قبل از معاویه مرده بود! (سالمرگ عمروعاص ۴۳ هـ ق و مرگ معاویه در سال ۶۰ هـ ق بوده است)، ثانیاً، بنا بر نقل معتبر هنگام مرگ و دفن معاویه یزید در دمشق نبود بلکه در منطقه‌ی حوارین به شکار رفته بود!

۴- « بیعت بر معاویه بن ابی سفیان در سنه‌ی اربعین بود بعد از قتل حسن(ع) »^۲. اولاً، بیعت با معاویه پس از مصالحه‌ی امام حسن(ع) و در سال ۴۱ هـ ق صورت گرفت نه سال ۴۰، ثانیاً شهادت امام حسن(ع) در سال ۵۰ هـ ق یا ۵۱ اتفاق افتاده است و این‌ها همه میزان دقت نویسنده و اعتبار معلومات تاریخی او را روشن می‌سازد.

۵- مؤلف در شرح اولاد امیرالمؤمنین(ع) می‌نویسد: «... و عباس و عبدا... مادر ایشان لیلی بنت مسعود ثقفیه است ... و چون لیلی از امیر المؤمنین(ع) جمله پسران زایید ملقب به ام البنین شد^۳ «!!» اینجاست که خواننده به یاد آن جمله‌ی مشهور « حسن و حسین دختران معاویه بودند ... » می‌افتد. اولاً نام ام البنین فاطمه بنت حزام بود و پسران او علاوه بر حضرت ابوالفضل(ع) جعفر، عثمان و عبدا... بودند که در کربلا به شهادت رسیدند ثانیاً امیرالمؤمنین(ع) از لیلی بنت مسعود ثقفی صاحب پسری نبود بلکه دو دختر داشت!

۶- در شرح حوادث روز عاشورا می‌نویسد: « ... بعد از آن خلق روی به حضرت حسین کردند قتال عظیم بکرد و بی‌طاقت شد ملعونی تیر بر پیشانی امام زد عباس تیر را بکشید خلق گرد عباس درآمدند و او را از حسین جدا کردند و عباس به کنار فرات شهید شد و قبر او آنجاست^۴ » چنین خبری حتی در کتاب‌های نامعتبر هم نیست و معلوم نیست نویسنده آنرا از کجا آورده است!؟

۷- و بالاخره مطلبی سراسر دروغ و بی‌اساسی مشتمل بر توهین و افترا به ساحت معصومین(ع) نقل می‌کند بدین شرح: « فی تزویج شهربانو من الحسن(ع) غنائم را قسمت کردند عمر خواست که شاه زنان را بفروشد علی(ع) فرمود: لیس البیع علی ابناء الملوک. فرزندان پادشاه را بیع نیست» این اولین دروغ از این عالم که سخنران محترم او را از اعظام علمای شیعه شمرده و تلویحاً بر جایگاهی بالاتر از شیخ مفید رضوان... علیه می‌نشانند! سپس ادامه می‌دهد « عمر گفت که شاه زنان را برسر راهی بنشانید و مهاجر و انصار بر او بگذرند آن را که او را رغبت باشد اختیار کند به زناشوهری. اول عمر بر بگذشت پرسید که این کیست گفتند که خلیفه وقت است گفت پیر است لایق من نیست همین منوال دیگر بزرگان می‌گذشتند و

۱- همان / ص ۶۰۶

۲- همان / ص ۵۴۱

۳. همان / ص ۶۴۶

۴- همان / ص ۶۲۹

او قبول نمی کرد تا امیرالمؤمنین بگذشت گفت این مرد کیست گفتند علی شوهر فاطمه دختر رسول خدا. گفت این لایق من است اما پیش فاطمه در روز قیامت خجالت برم» قطع نظر از اینکه این شاهزاده تازه اسیر شده حضرت فاطمه را از کجا می شناخت؟! دردآور اینکه نویسنده به خاطر بی معرفتی به مقام امیرالمؤمنین(ع) و سخافت فکر و کوته بینی اش امیرالمؤمنین را چنان می شناسد که در کنار مردم به صف می ایستد تا از برابر شاهزاده اسیر ایرانی رژه برود بلکه دل او را بدست آورد و با وی ازدواج کند! زهی به این علم و این معرفت! و افسوس بر آن ها که به گفته های بی سند این اشخاص اعتماد می کنند و به بافته های مزخرفشان استناد می نمایند! اما بقیه ی داستان را بشنوید: «دیگر حسن بگذشت گفت این کیست گفتند پسر علی(ع) است احوال او پرسید و بعد علم، او را نیز رد کرد گفت حسن(ع) بزرگست ولیکن زن بسیار می خواهد» امان و فغان از دست دوست نادان! ببینید این به اصطلاح عالم چگونه به امام معصوم و مظلوم و سید جوانان اهل بهشت جسارت می کند؟! این آدم تحت تأثیر تبلیغات دشمنان اهل بیت که امام حسن مجتبی(ع) را به دروغ به گرفتن زنان بسیار در تاریخ متهم کرده اند، جاهلانه چنین تهمتی را به ساحت آن امام همام روا می دارد. جالب است بدانید که ماجرای گرفتن اسرای ایرانی در سال ۱۷ یا ۱۸ هـ ق روی داده است که امام حسن مجتبی(ع) در آن سال ۱۳ یا ۱۴ سال بیشتر نداشت یعنی اصلاً ازدواج نکرده بود! این است مقام علمی کسی که کارشناس محترم، فرسنگها راه پیموده آمده و در شهر ما برای خوشایند عده ای جاهل و عوام برای موهومات مورد پسند آن ها و با استناد به گفته های این عالم عظیم القدر!! سند تاریخی دست و پا کند. واقعاً مایه ی شگفتی و هم تأسف و تأثر است! اما داستان هنوز ادامه دارد: «حسین(ع) بر او بگذشت او را قبول کرد و گفت شوهر من این جوان تواند بود. عمرگفت تا سه روز مدینه آذین ها بستند و نشاطها کردند و حسین را بر اسب نشانند و گویند عمرغاشیه حسین بر دوش گرفت و با او در مدینه بگردید تا سه روز(!!) روز سوم شهربانو نام نهاد و به حسین دادند به عقد نکاح تا زفاف واقع شد. و شهر بانو هر شبی بکر بودی چون حوران بهشت و رسول(ص) خبر کرده بودند که از میان حسن و حسین هر که را زنی افتد هر شب بکر بود ائمه از صلب و ذریت او باشند. حسن(ع) از این سبب زن بسیار کردی و چون این صفت نیافتی طلاق دادی. حسین(ع) روزی به حسن(ع) گفت ای برادر خاطر مرنجان که آنکه طلب داری از تو درگذشت و من یافتم. حسن(ع) دانست که ائمه از پشت او نیستند! ^۱ « (!!) نمی دانم این مرد این همه دروغ را خود سرهم کرده یا از دیگری مثل خود نقل نموده است. اما هر چه باشد من کمتر دشمن قلم بدست از دشمنان اهل بیت می شناسم که این همه جسارت و توهین و افترا به مقام شامخ و ساحت قدسی «سیدان جوانان اهل بهشت» و این دو امام معصوم نموده باشد. توضیح اضافی در این خصوص لازم نیست، هرکس اندک بهره ای از عقل و فهم برده باشد می داند که این خزعبلات افتراء و بهتانی عظیم است. نویسنده ی بی معرفت کتاب این قدر از مقام معنوی حسنین(ع) بیگانه است که شأن آن ها را در حد دو جوان - نعوذبا... - لا ابالی و... فرض کرده است! و جاهلانه بر این تهمت ناجوانمردانه ی دشمنان اهل بیت(ع) نسبت به امام بزرگوار

حضرت امام مجتبی (ع) دامن می‌زند که به دروغ می‌گویند و می‌نویسند که آن حضرت زنان بی شماری گرفته و سپس طلاق می‌داد! زهی حماقت! زهی بلاهت! حال آنکه همانطور که ذکر شد در زمان اسیر گرفتن ایرانیان در زمان عمر، امام حسن (ع) چهارده سال بیشتر نداشت و هنوز ازدواج نکرده بود، آن وقت چگونه می‌توانست زن بسیار کردی و ... طلاق دادی- تا آنکه امام حسین او را آگاه کند که - نعوذ با...- خودت را خسته نکن! طرف را من شکارش کردم! و از این نقل‌ها در این کتاب بسیار است که از نقل آن‌ها معذوریم.

د- نویسنده خبری را از کتابی نقل می‌کند که این مطلب اصلاً در آن کتاب نیامده است! مانند خبری که درباره‌ی لشکر اسامه از کتاب فتوح ابن اعثم نقل می‌کند که چنین مطلبی در آن کتاب نیست.^۱

ه- در پاره‌ای نقل‌ها اشخاصی را به جای اشخاص واقعی مربوط به آن خبر نقل می‌کند که نشان می‌دهد نویسنده آگاهی‌های تاریخی لازم در این زمینه ندارد که به چند مورد بسنده می‌شود:

۱- روایت معروف ذیل را بجای ابوذر به پیامبر (ص) نسبت می‌دهد که « ما كنا نعرف المنافقين الا بتكذيبهم الله ورسوله و التخلف عن الصلوة الحسن والبعض لعلی بن ابی طالب»^۲.

۲- در خصوص تجمع شیعیان برای دعوت از امام حسین (ع) به کوفه می‌نویسد: « هفتاد رئیس (!) در خانه قاضی شریح جمع آمدند و عهدها کردند و سوگندها خوردند که امام حسین (ع) را مدد کنیم به مال و جان، نامه نوشتند...^۳ » حال آنکه شریح از شیعیان نبود بلکه از منحرف‌ترین از اهل بیت (ع) محسوب می‌شود. وانگهی در همه‌ی منابع تاریخی و روایی آمده است که رؤسای کوفه در منزل سلیمان بن سرد جمع شدند.

۳- در خبری از شخصی بنام عمّار نام می‌برد که در جنگ جمل به امیرالمؤمنین (ع) اعتراض می‌کند که چرا با اهل قبله قتال می‌کند و با پاسخ امام خجل می‌شود و در کربلا این شخص به شهادت می‌رسد^۴ (!) چنین خبری در هیچ کتابی نیامده و چنین عمّاری را گویا خدا هم نیافریده است!

۴- در نقل دیگری از فتوح از پرچمدار سپاه امیرالمؤمنین (ع) به نام هشام نام می‌برد^۵ که چنین شخصی در فتوح نام برده نشده است. نویسنده او را گویا به جای هاشم مرقال نشانده است.

۵- در نقل ماجرای توطئه‌ی سه نفر از خوارج برای قتل امیرالمؤمنین (ع) و معاویه و عمروعاص، شخصی را به نام عبدا... سلیمی خلق کرده است. و ابتدا او را مأمور به قتل معاویه می‌سازد و چند سطر بعد

۱- همان / ص ۴۴۸

۲- همان / ص ۴۱۶

۳- همان / ص ۶۱۵

۴- همان / ص ۵۱۴

۵- همان / ص ۵۹۵

وی را قاتل جانشین عمروعاص در مصر معرفی می‌کند. علاوه بر این خطای فاحش، اساساً در این ماجرا کسی به نام عبد ا... سلیمی وجود ندارد و آنکس که عهده‌دار قتل معاویه شد برک بن عبد ا... و آنکه مأمور قتل عمروعاص شد عمروبن بکر بود. حال این آقای عبدا... سلیمی که بود و از کجا آمد خدا می‌داند!

در این جا به بررسی و نقل بخشی از اخبار و مطالب ضعیف و ناصحیح کتاب خاتمه داده، به سراغ موضوع اصلی مورد بحث یعنی خبر مربوط به حضرت! رقیه می‌رویم.

قبل از اینکه وارد اصل موضوع شویم ذکر چند نکته را لازم و ضروری می‌دانم:

اول - خبر مربوط به دختر ۴ ساله و ماجرای مربوط به خرابه‌ی شام را اولین بار همین عمادالدین طبری نقل کرده و قبل از آن هیچ اثری از این دختر نه در منابع تاریخی و نه روایی و نه مقاتل وجود ندارد. به دیگر سخن این خبر را برای نخستین بار این شخص پس از شش قرن از وقوع حادثه کربلا و قضایای شام در کتاب خود آورده است.

دوم - نویسنده خبر مزبور را علی الظاهر از رساله‌ی ای به نام ((حاویه)) نقل کرده است. وی، مؤلف این رساله را شخصی به نام «قاسم مأمونی سنی» معرفی و در بخش‌های پایانی کتاب چندین خبر از رساله حاویه‌ی او نقل نموده است.

سوم - نکته‌ی مهم و جالب این که هیچ نام و نشانی از قاسم مأمونی سنی مذهب در هیچ منبع روایی و رجالی و فهرس کتب و رسالات قدیمی مثل الفهرست ابن ندیم، کشف الظنون حاجی خلیفه، الذریعه آقا بزرگ تهرانی نیامده است و راقم این سطور سال‌هاست که به دنبال ردپایی از کم‌ترین آگاهی‌ها در خصوص این شخص است که تا کنون توفیقی حاصل نشده است. اخیراً در صحبتی که با پژوهشگر معروف تاریخ اسلام یعنی حجه الاسلام و المسلمین آقای مهدی پیشوایی داشتم ایشان گفتند من و گروهی از محققین تاریخ اسلام علی‌رغم تفحص و جستجوی بسیار نتوانستیم کمترین نشانی حتی از دوران زندگی چنین شخصی را در منابع پیدا بکنیم. نتیجه این که نه معلوم است این آدم چکاره بوده است و نه نشانی از علم و موقعیت علمی و آثار علمی او در دست هست. لذا هیچ دلیل و شاهد و نشانه دیگری غیر از ذکر نام او در کتاب کامل بهایی که حاکی از وجود او در عالم واقع باشد وجود ندارد!! آیا چنین شخصی با چنان رساله‌ای مخلوق ذهن جناب عمادالدین طبری است؟ یا آدم بیکاره و بی مایه‌ای چند صفحه‌ای از اباطیل، خرافات و افسانه‌های رایج در افواه عوام سیاهه کرده و نام مجعولی بر آن نهاده و برای اینکه دست بالایی داشته باشد مذهب سنت را به این نویسنده خود ساخته نسبت داده و طبری هم آن را به عنوان منبع و مأخذ مطالب سبک و سخیف کتابش برگزیده است؟ و ا... اعلم! اما هرچه هست ظاهراً تا آنجا که راقم این سطور جستجو کرد چنین شخص و چنان رساله‌ای برای هیچکس شناخته شده نیست!

با توجه به مطالب پیش گفته، آیا به لحاظ موازین علمی و بر اساس اصول و قواعد پژوهش‌های تاریخی می‌توان به نقل منفرد چنین نوشته‌ای اعتماد کرد؟! آن هم در شرایطی که هیچ منبع دیگری در مقام بیان،

حتی اشاره‌ای به مطلب منقول مورد نظر در آن رساله‌ی موهوم نکرده باشد؟! با این حال، به فرض که چنین شخص مجهول الهویه و چنان رساله‌ای در تاریخی نامعلوم وجود داشته است بد نیست بررسی کنیم تا بدانیم محتوای اخبار آن چقدر با روایات متون شناخته شده و دست اول مطابقت دارد؟ هر کس که به منقولات کامل بهایی از « رساله حاویه » مراجعه کند در می‌یابد که اکثریت قریب به اتفاق نقل‌های مزبور از غرائب و منفردات و در مواردی مغایر و حتی متضاد با مسلمات و مشهورات وقایع تاریخی است. برای ما امکان بررسی همه‌ی آن‌ها وجود ندارد بلکه تنها به یک مورد آن اشاره می‌کنیم :

طبری می‌نویسد : « مأمونی گوید خالدبن ولید به معاویه نوشت که: اما بعد یا معاویه فانک و ثن من اوئان اهل مکه دخلت فی الاسلام کارها و خرجت منه طائعاً »^۱.

اولاً _ نویسنده‌ی این نامه قیس بن سعدبن عباده است نه خالدبن ولید!^۲
ثانیاً _ خالدبن ولید در سال ۲۱ هـ ق مرده بود و در آن سال‌ها معاویه هنوز خلیفه نبود.
ثالثاً _ خالدبن ولید از لحاظ فکری و سیاسی هیچگاه مشکلی با امویان بخصوص معاویه نداشته است.
این نمونه‌ای است از اخباری که نویسنده کامل از حاویه‌ی قاسم مأمونی نقل کرده است که نشان می‌دهد اگر واقعاً چنین شخصی وجود هم داشته تا چه حد با ابتدایی‌ترین امور تاریخی بیگانه بوده است. آری چنین است میزان وثاقت و اعتبار و رتبه‌ی علمی نویسنده‌ی کتابی که سخنران محترم ذوق زده و پیروزمندانه! وجود حضرت! رقیه را با استناد به نوشته‌ها و نقل‌های او به گمان خویش اثبات می‌کند. جالب این که سخنران می‌گوید : « اگر عماد الدین طبری از نظر علمای ما زیر سؤال بود و نقل هایش قابل اعتماد نبود یک حرفی ! »

آیا واقعاً می‌شود به نقل‌های چنین شخصی استناد کرد؟! کدام عالم محقق‌ی به گفته‌های این آدم می‌تواند اعتماد بکند!؟

آیا سخنران محترم، گمان می‌کند علمایی مثل مرحوم آیتی یا شهید مطهری یا مرحوم دکتر شهیدی یا حجه الاسلام رسولی محلاتی ووو... کتاب کامل بهایی را ندیده و نخوانده‌اند که علیرغم نقل آن، وجود دختری بنام رقیه بنت الحسین (ع) را نپذیرفته‌اند!؟

عجیب‌تر اینکه سخنران محترم، این شخص و کتاب بی اعتبارش را با عالم بزرگوار و خبیری چون سیدبن طاووس مقایسه می‌کند. حال آنکه بر اهل فن و مطالعه معلوم است فاصله این دو با هم، هم از لحاظ علمی و هم عملی بسیار است. وانگهی با اینکه اغلب روایات و اخبار لهوف مستندنیست اما غیر از چند مورد، مطالب آن، هم با سایر روایات سازگار است و هم مناسب مقام و حال معصوم و اهل بیت گرامی پیامبر(ص). ضمن اینکه در یک پژوهش تاریخی هیچگاه شخصیت ناقل، جایگزین سند و اعتبار علمی خبر نمی‌شود

۱- همان/ ص ۵۱۶

۲- برای دین متن کامل نامه و مأخذ متعدد آن ر.ک: ترجمه الغدیر/ ج ۳/ ص ۱۷۶

چنانکه محققین از علما، نقل سیدبن طاووس درباره اربعین را به دلیل اینکه بر مسلمات تاریخی و واقعیات منطبق نیست، رد می‌کنند. جالب اینکه خود آن مرحوم هم در نوشته‌های بعدی خود ورود اهل بیت (ع) به کربلا در اربعین را مستبعد بلکه غیر ممکن دانسته و بر این اساس نقل قبلی خود را مردود اعلام می‌کند.

در هر صورت غرض از این همه درنگ در بررسی قسمت‌هایی از مطالب کتاب کامل بهایی آن بود که بر طالب حقیقت روشن شود که بر خلاف ادعای سخنران محترم نه مستند خبر وجود رقیه از کمترین اعتبار علمی برخوردار است و نه نویسنده‌ی آن قابل اعتماد! و علت این که هیچ اثری از دختری به نام رقیه در منابع معتبر وجود ندارد آن است که اساساً نشانه‌ای از وجود این دختر در روایات و نقل‌های دست اول نبوده است. ولذا کسی که به دلیل عدم نقل این اخبار موهوم و ضعیف توسط شخصیت عظیمی چون شیخ مفید، او را به اشتباه منتسب کند، بی تردید اگر انگیزه‌ی دیگری نداشته باشد اهل تحقیق، دقت و تأمل در تاریخ نیست. قطع نظر از این همه تفصیل سؤال مقدر از سخنران محترم این است که آیا مقام علمی عمادالدین طبری با عالم و فقیه‌ی چون ملا مهدی نراقی قابل مقایسه است؟ با این حال آیا هیچ عالم روشن‌بینی به اخبار ضعیف و بی اعتبار نراقی در کتاب محرق القلوب اعتماد می‌کند؟ پیش‌تر نظریه میرزا حسین نوری را در مورد این شخص نقل کردیم.

سخنران محترم در ادامه‌ی بیانات خود به تقریر دلیل دیگری بر وجود حضرت! رقیه می‌پردازد که واقعاً طرح چنین ادعایی و چنان استدلالی از سوی کسی که دارای تحصیلات عالی (آن هم لابد در تاریخ است) باعث شگفتی بسیار است!

سخنران پس از آنکه توضیحات کافی! درباره‌ی از بین رفتن آثار قبور بنی امیه و معاویه ارائه می‌دهد می‌گوید: « ولی در همان شام در پایگاه بنی امیه قبر مطهر حضرت رقیه از دیرباز می‌درخشد و قبله‌ی عشاق است! »

کاش می‌شد از سخنران محترم سؤال کرد برادر عزیز! منظورت از دیرباز چه زمانی است؟! زیرا این قبر مورد نظر شما عمرش به پانصد سال نمی‌رسد! و چند صد سال پیش (یعنی پس از ۸۰۰ سال از واقعه‌ی کربلا) گویا کسی خوابی دیده و این بنا را بر اساس آن خواب ساخته و قبله‌ی عشاق کرده است.^۱

سؤال دیگر اینکه آیا با این گونه خواب‌ها و سپس بارگاه‌ها و عشق‌ها! می‌توان وجود کسی را در تاریخ اثبات کرد؟! اگر می‌شود می‌توان دهها شخصیت مجعول و امام زاده‌ی ساختگی را در همین کشور خودمان نشان داد که هیچ سند تاریخی وجود آن‌ها را تأیید نمی‌کند! و بر عکس آن، و بر این اساس آیا اگر اثری و قبری از یک وجود مسلم تاریخی در مرئی و منظر عوام‌الناس نباشد باید آن را انکار نمود؟ مانندصدها

۱- در کتابهای قدیمی تر که در موضوع انساب به خصوص انساب امیرالمؤمنین نگاشته شده است در فصل بیان تعداد فرزندان امام حسین(ع) اشاره‌ای به رقیه نشده است. همچنین در منابع قدیمی‌تر مربوط به ذکر مراقب و قبور معارف در شام و دمشق اشاره‌ای به قبر رقیه دختر امام حسین(ع) نگردیده است.

شخصیت تاریخی و در رأس آن‌ها وجود مقدس حضرت فاطمه زهرا(س) که تاکنون نشان قبر آن حضرت معلوم نشده است.

سخنران در ادامه می‌گوید: « مردم به زیارت می‌روند، نذر می‌کنند، حاجت‌ها روا داشته می‌شود این دلیل محکمی است که حقیقت دارد! اگر حقیقت نداشت در دل پایگاه بنی امیه می‌توانست بدرخشد و عشاق را به خودش مجذوب کند، این نشان این است که شک و شبهه ای ندارد» (!!) وقتی این جملات را می‌خواندم هر چه سعی کردم اینگونه سخن گفتن‌ها را عوام زدگی یا عوام پسندی، توصیف نکنم نتوانستم. فقط در پاسخ سخنران محترم می‌گویم در ده سال گذشته در چند روستای اطراف زنجان حتی بدون هر سابقه‌ای - امامزادگانی با بقعه و بارگاه سر برافراشته اند که چه عاشقانی را مجذوب خود نکرده و چه حاجت‌هایی را روا نمی‌دارند؟! ضمن اینکه من در کردستان ایران و عراق مردمانی می‌شناسم که « یزیدیه » نامیده می‌شوند و یزیدبن معاویه را امام می‌دانند! و چه نذرها کرده و چه نیازها از او خواهند؟ و عجیب‌تر اینکه معتقدند حوائج‌شان برآورده می‌شود! و مهم‌تر اینکه، برادر عزیز! مگر بت پرستان مکه و جزیره العرب در دوران جاهلیت عاشقانه به زیارت بت‌ها نمی‌رفتند! مگر نذرها و قربانی‌ها نمی‌کردند! مگر حوائج‌شان برآورده نمی‌شد؟! اگر نمیشد که آن همه هزینه نمی‌کردند!!

به‌راستی خطر این سخنان برای تشیع به مراتب خطرناک‌تر از شبهاتی است که سخنران محترم در ابتدای سخنانش از دشمنان نقل می‌کند. ضمناً باید دانست که وجود یک شخصیت تاریخی با فتوای هیچ آیت ... العظمایی نه ثابت می‌شود و نه نفی! با قشقرق و های و هوی نیز همچنین! ، یک حادثه یا وجود تاریخی فقط و فقط با سند و مدرک معتبر اثبات گشته و پذیرفته می‌شود، که دیدیم هیچ یک از این دو در مورد رقیه‌ی مورد نظر سخنران محترم وجود ندارد. پر واضح است که با این حساب عرض ارادت به وجود موهوم چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟!

اما! سؤال این است که چرا برخی از علمای ما اصرار دارند که در ارتباط با عزاداری و ذکر مصائب اهل بیت(ع) و بخصوص حضرت سیدالشهداء (ع) با باورها و خیالات عوام الناس همراهی؟! و برای جلب رضایت آن‌ها مهر تأیید به هر خبر ضعیف و بدون سند و یا دروغ و غیر واقعی زده شود؟! آیا این حضرات قطع نظر از اثر فوری آن در تحریک احساسات و عواطف عوام الناس به نتایج نهایی و سوء و بسیار تخریب‌گر این روش که کم‌ترینش، دادن بهانه و مستمسک به دشمنان برای ایجاد شبهه در ارکان اعتقادات شیعه مثل وجود مقدس امام زمان(عج) است، واقفند؟

چرا برخی از علمای ما نه تنها در برابر تحریفات و بیان اخبار ضعیف افشاگری نمی‌کنند، بلکه ساده‌انگارانه، خود به پاره‌ای از آن‌ها دامن می‌زنند؟ چرا برای تحریک احساسات و عواطف و یا خوشایند عوام و بدون دقت و تأمل، به نقل اخبار ضعیف و مشکل‌دار در مجامع عمومی می‌پردازند و بدین نحو فرصت ایجاد شبهه در باورهای مردم را به دست دشمنان یا دل‌های مریض می‌دهند.

سخنران محترم در همین مقال برای اثبات یک شخصیت موهوم به ذکر مقدمات و بیان مطالبی پرداخته است که بی فایده نخواهد بود به آن‌ها هم اجمالاً اشارتی شود:

ایشان در ابتدای سخنش می‌گوید: «... در آستانه‌ی محرم سؤالاتی دریافت می‌کنم که حضرت رقیه وجود دارد یا نه؟ و بعد هم استناداتی می‌شود به کتاب فلان مقام و عالم برجسته که در کتاب ایشان آمده امام حسین(ع) چنین دختری نداشته است...».

خواننده‌ی محترم! همین اذعان و اعتراف نشان می‌دهد که اگر ما به سؤالات منطقی و به حق ذهن‌های حق طلب و کنجکاو پاسخ دقیق، منطقی و علمی ندهیم طبیعی است که نتیجه‌ی آن بی‌اعتمادی و سپس بی‌اعتقادی سؤال‌کنندگان به اظهارات و نوشته‌ها و گفته‌های علما به خصوص عالمان دین خواهد بود. سزاوار نیست هر سؤال و حتی اشکالی را ناشی از «الفئات دشمن و تلاش آن‌ها برای سست کردن مبانی اعتقادی...» تلقی کنیم. پر واضح است که اگر به جای پاسخ علمی و منطقی، با محکوم کردن و ایراد اتهام به سؤال‌کننده سعی نماییم برای در نیفتادن با عوام و پاره‌ای ملاحظات دیگر! مسأله را ماست مالی! کنیم و پاسخی سربندی شده تحویل مخاطب دهیم با چند نتیجه سوء مواجه خواهیم بود: نخست این‌که، پاسخ سربندی شده دو نتیجه نامطلوب به دنبال خواهد داشت. اول، پاسخ سربندی شده و بی پایه و نا استوار بالاخره روزی اثر موقتی خود را در میان عوام از دست خواهد داد و با برملا شدن بی پایه‌گی و سستی بنیاد آن، ثمری را جز بی‌اعتمادی(حتی عوام الناس) در پی نخواهد داشت. دوم اینکه دشمنان ما با انگشت نهادن بر همین سؤالات و پاسخ‌های سست به ایجاد شبهه خواهند پرداخت، چنان که اکنون می‌بینیم آن‌ها با تمسک به پاره‌ای موهومات راه یافته در باورهای دینی عوام الناس و خرافات مرسوم در میان ما، اصیل‌ترین و استوارترین اعتقادات شیعی مانند وجود مقدس حضرت ولی عصر(عج) را زیر سؤال برده و با هم سنگ قلمداد نمودن و همسان دانستن آن‌ها با موهوماتی چون حضرت! رقیه، به شبهه افکنی مودیان می‌پردازند و در این هدف شیطانی متأسفانه پر بی توفیق نبوده‌اند. اما می‌دانید علت این توفیق چیست؟ زیرا آن‌ها به مخاطبین خود که اکثراً تسلط علمی کافی در موضوعات و مسائل اعتقادی و بخصوص تاریخی ندارند چنین القاء می‌کنند که، وقتی شیعیان برای شخصیت برساخته و خیالی مانند رقیه(که هیچ سند و مدرک قابل پذیرشی دال بر وجود و واقعیت او حتی در منابع اصیل شیعی یافت نمی‌شود،^۱) در سراسر کشور مجالس عزاء، سخنرانی و نوحه سرایی برپا کرده و چهلم و سالروز تولد و شجره و داستان‌های سوزناک برایش درست می‌کنند و هیچکس نمی‌گوید، ای مردم! چنین شخصی در تاریخ وجود نداشته است آیا - نعوذ با...- وجود امام عصر (عج) نیز نمی‌تواند مخلوق چنین خیال پردازی‌های عوامانه‌ای باشد؟!!

آیا با چنین زمینه و بستری کسی به استدلال‌ها و براهین و صدها شاهد متقن و تردید ناپذیر در ده‌ها

۱- (و تمام علمای دینی از اهل تحقیق و دانشوران و آگاهان در زمینه موضوعات تاریخی وجود چنین شخصی را در عالم واقع بر اساس منابع تاریخی انکار نموده و یا مورد پذیرش قرار نمی‌دهند.)

منبع معتبر خود اهل سنت دال بر وجود مقدس آن حضرت توجه خواهد کرد؟ آری ما با وارد کردن اخبار ضعیف و نقل‌های کذب و حتی خلاف عقل و مغایر با مسلمات، به متون دینی و سپس انتشار آن در محافل و مجالس مذهبی و مراسم آیینی چنان زمینه‌ای را فراهم کرده‌ایم که خصم حتی نیازی به ایجاد شبهه‌های ظاهراً مبتنی بر استدلال و با پوشش به ظاهر عقلانی احساس نمی‌کند. لذا می‌بینیم اقدام به شبهه‌آفرینی‌های خنده‌دار، مسخره و سخیفی مانند آنچه که سخنران محترم مطرح کرده می‌نماید که، مثلاً تشنه بودن امام(ع) و یاران و اهل بیتش دروغ است چون این حادثه در پائیز اتفاق افتاده و ... ، از این گونه ترهات و خزعبلات! طراح این به اصطلاح شبهه چنان احمق است که نمی‌فهمد مگر در پائیز حتی در زمستان آدمی آب نمی‌خورد؟! آن هم در سرزمینی مثل عراق!! اما افسوس که ما در زمینه تبلیغات دینی و نشر معارف مذهب چنان عمل کرده‌ایم که دشمنان بی‌مایه‌ی مذهب برای سست کردن اعتقادات مردم به تأثیر چنین سخنان ابلهانه، نامربوط و سخیفی امید بسته‌اند!

اما آیا راه مقابله با دشمن، همسویی با خرافات و تأیید باورهای عوامانه و ترویج تحریفات جاهلانه است و اهتمام به اینکه به هر شکلی این اعتقادات غلط و اعمال و رفتارهای دور از منطق و عقل را حفظ کنیم تا آسیبی به مبانی! اعتقادی مردم وارد نشود؟ یعنی بر دروغ‌ها و خرافات مهر تأیید بزنیم؟ ولی باید توجه داشت نتیجه جهالت کاشتن جز حماقت درو کردن نیست و بدون تردید دشمن روزی از همین مسیر و منفذ به باورهای اصیل ما هجوم خواهد آورد، چنانکه می‌بینیم.

ما این درس را از مکتب حسینی آموختیم که اولین و مهم‌ترین تکلیف و وظیفه هر مسلمان و هر شیعه‌ی علوی مبارزه با تحریف دین و افشاگری دروغ‌هایی است که به نام اسلام و مذهب از سوی عده‌ای دنیاپرست یا دوستان نادان و با مدیریت دشمنان آگاه در هر عصر و دوره و روزگاری به خورد عوام الناس داده می‌شود.

سوگمندانه باید گفت علیرغم شعارها و های و هوی و ابراز احساسات و تحریک عواطف حتی در کشور ما که افتخارش پیروی از اسلام راستین یعنی اسلام محمدی(ص) و مذهب اهل بیت (ع) است بسیاری از افراد جامعه هنوز درک صحیح و فهم عمیقی از مکتب عاشورا ندارند! آری، ما نیز با کمال تأسف با جابجایی اصل و فرع آموزه‌های نهضت حسینی به حد بسیار زیادی خود را از آثار و برکات این سفینه نجات محروم کرده‌ایم. در این مقال فرصت نیست تا با دلایل و شواهدی غیرقابل انکار، ادعای مذکور را ثابت نمائیم لذا فقط به ذکر یک نکته - که بی ارتباط با سخنان سخنران محترم هم نیست - بسنده می‌کنم. پر واضح است که نشانه و علامت ولایت‌مداری و برخوردارگی از شور و شعور حسینی این نیست که بر اساس یک باور نادرست مبتنی بر اخبار ضعیف و سست! حضرت! رقیه‌ای درست کرده و سپس چندین روز بر او عزاداری کنیم بلکه همانطور که گفتیم تحقق سه هدف راهبردی نهضت حسینی یعنی توحید، بصیرت و عدالت مهم‌ترین معیار و شاخص یک جامعه ولایت‌مدار است. برای اینکه متهم به هدف‌گیری خیال‌پردازانه در این رابطه نشویم به یک شاخص غیر قابل تردید و در عین حال کاملاً عینی و قابل درک و سنجش برای ارزیابی

وضعیت جامعه‌ی خود نسبت به تحقق این سه اصل اشاره می‌کنم. ظاهراً هنگام سخنرانی مورد بحث، مسجد تقریباً از جمعیت پر بوده است کاش سخنران محترم از بنیان مجلس می‌پرسید هنگام اقامه نماز جماعت که مهم‌ترین نماد و شعار عاشورائیان در روز عاشورا بود چند نفر در مسجد حاضر می‌شوند؟! کاش سؤال می‌فرمود چند درصد مردم ولایت‌مدار و پایتخت نشینان شور و شعور حسینی در نمازهای جماعت مساجد شهر شرکت می‌کنند؟ کاش برای ایشان می‌گفتند چند نفر از مسئولین ولایت‌مدار بخصوص مدیران ارشد حکومتی و مدیران کل و حتی روحانیون و طلاب علوم دینی! در نمازهای جماعت مساجد حضور می‌یابند؟! من به دیگر شاخص‌های برگرفته از آموزه‌های نهضت حسینی نمی‌پردازم که اوضاع آن‌ها بدتر است! برادر! چرا خودمان را فریب می‌دهیم! آیا دشمن از عزاداری‌های ناآگاهانه و رفتارهای جاهلانه مانند قمه زنی و معرکه گیری‌های دنیا طلبانه ما به هراس می‌افتد؟ آیا این‌ها حقیقتاً موجب کوری چشم دشمنان شده است یا مایه روشنی دیدگان‌شان؟ و دستمایه تبلیغات شیطانی‌شان بر علیه شیعه؟! .

من واقعاً شگفت زده شدم وقتی ملاحظه کردم که سخنران محترم این گونه تظاهرات بی اساس، گذرا و بی ثمر را نشانه آنچنان معرفت و شعوری می‌داند که حتی اصحاب ائمه(ع) از آن محروم بوده‌اند! یعنی همان‌ها که در سخت‌ترین شرایط و در بدترین فضای خفقان، رعب و وحشت، بر ایمان و بر باورهای خود استوار ماندند و مانع از بین رفتن حقیقت اسلام و تشیع گردیدند! برادر! اصحاب ائمه(ع) در روزگاری که تظاهر به تشیع و حتی تمایل به آن، مساوی با کشته شدن در زیر شکنجه‌های وحشیانه در سیاه چال‌های اربابان ستم و بر باد رفتن خانمان و تلاشی دودمان بود بجای اینکه از پیش خود برای ائمه(ع) دختر و پسر بتراشند و سپس ناآگاهانه بر آن‌ها سوگواری کنند به فهم حقیقت دین و تمسک به حقیقت ولایت و عمل به حقیقت آموزه‌های مذهب پرداختند.

افسوس که سخنران محترم نه تنها در سخنرانی خود عکس این حقایق را بیان می‌کند بلکه به بیان یک خبر مشکوک و غیر قابل قبول و مغایر با اصول و مبانی اخلاقی و در تضاد با سیره‌ی حسنه‌ی معصومین(ع) می‌پردازد. نگارنده با ملاحظه این بیان بار دیگر بر ناتوانی مبلغین و ناکارآمدی تبلیغات دینی در جامعه خود متأسف شدم. سخنران برای نشان دادن سطح بالای شعور و معرفت خود و حاضران در مجلس و ضمناً حد نازل این امور در خصوص اصحاب ائمه(ع) چنین می‌گوید:

« یکی از اصحاب مشهور امام صادق(ع) اینقدر معرفت ندارد مرد بزرگی است(!)، می‌خواهد وارد شود به محضر امام صادق(ع) با بدنی که غسل واجب برگردن اوست ... امام با قدرت امامت خود متوجه می‌شود... فرمود: اینجا محل مقدّس است ... محل رفت و آمد فرشتگان است اینجا ناپاک وارد نمی‌شوند! آنگاه مرد که می‌فهمد که چه اشتباهی کرده بیرون می‌رود و غسل می‌کند... »

من تردید ندارم که این روایت حتی اگر از لحاظ سند و محتوا مقبول باشد به نحوی که سخنران محترم بیان فرمودند قابل ذکر در یک مراسم عمومی نیست مخصوصاً با عنایت به اینکه حرمت و گناه بودن فعل آن صحابی معلوم نبوده و بالاخص این‌که به هر صورت آن عیب مستور و مخفی بوده است. حداقل نقل

روایت باید به گونه‌ای انجام شود که این شبهه را در شنونده ایجاد نکند که نعوذ با... امام(ع) بخاطر یک غفلت یا قصور و ناآگاهی آبروی یک مسلمان را برباد می‌دهد! بی‌تردید چنین رفتاری از ساحت مقدس حضرات معصومین که وارث خلق عظیم بوده‌اند بسیار بعید است، ضمن این‌که موضوع این روایت - در صورت صحت و اعتبار هم- ارتباط چندانی با مقصود و منظور سخنران محترم ندارد!

در ارتباط با بخش‌های دیگر سخنرانی هم نکات قابل تأملی وجود دارد مانند فقدان دلیل بر شیعه بودن- یا نشدن- زهیر بن قین یا حرّ! که ادعاهایی است که با توجه به محدودیت زمانی بازگشت آن‌ها به دامان امامت و شهادت ایشان جداً محل تأمل است و اثبات این گونه مطالب بسیار مشکل و بعید می‌نماید، و لذا طرح آن نیز بیهوده است! همچنین ادعای کفایت داشتن ایمان اندک در عین عدم قبول اصل امامت برای نجات و سعادت! محل تأمل بسیار است. یا بالاتر بودن مقام عابس بن ابی شعیب و بریر و نافع بن هلال و ... از مردان بزرگی چون حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه، اگر دلایل و شواهدی برخلاف آن نباشد- که هست - اثبات آن سخت بوده و در هر حال طرح این گونه مسائل نیز به نظر می‌رسد که مفید فایده‌ای نباشد. غرض از این توضیحات این بود که کسانی که به عنوان گوینده‌ی مذهبی از منبر و تریبونی استفاده می‌کنند لازم است در بیان مطالب دقت و توجه بیشتری مبذول دارند.

گفتار دوم

در این بخش از نوشتار به بحث و بررسی پیرامون یک رسم و سنت و عمل غلط و نامعقول و نامشروع که متأسفانه در سال‌های گذشته بنابر علل سیاسی، اجتماعی و روانی بر دامنه‌ی ارتکاب آن افزوده شده‌است می‌پردازیم و آن عمل قمه زنی است که در ایام محرم - و اخیراً در غیر محرم! - توسط عده‌ای از مردم بخصوص جوان‌ها معمول گردیده و متأسفانه پاره‌ای از علما با تأیید صریح یا ضمنی آن موجبات ترویج و توجیه این منکر مسلم! را فراهم نموده‌اند.

ابتدا باید گفت: اکثریت آن‌هایی که قمه می‌زنند این عمل را گونه‌ای عزاداری و شیوه‌ای برای اظهار محبت به امام حسین(ع) دانسته و لاقلاً در ادعا آن را نوعی عبادت یا از مصادیق شعایر دینی گمان می‌کنند! هر چند در واقع اکثریت قمه زانی که می‌شناسیم اهل این حرف‌ها و ادعاها نیستند و این عمل را صرفاً برای خودنمایی، شهرت طلبی و یا تخلیه‌ی انرژی و یا ارضای برخی از تمایلات فردی ناشی از عقده‌ها و مشکلات روحی و روانی مرتکب می‌شوند با این حال عجالتاً فرض را بر راستی ادعای آن‌ها می‌گیریم و از این زاویه به بررسی موضوع می‌پردازیم.

قبل از ورود به اصل مسأله یعنی موضوع «مشروعیت» قمه زنی و اعمالی مانند آن لازم است چند نکته به عنوان مقدمه‌ی بحث بیان شود:

اول - «گریه» و «سوگواری» از حالات و رفتارها و تجلیات روحی یک انسان متعارف و سالم بوده، بنابراین از امور طبیعی و مطابق با فطرت و طبیعت بشر شمرده می‌شوند. با این حال بعضی از به اصطلاح «روشن فکران» اصل گریه کردن و سوگواری نمودن در عزای سیدالشهدا(ع) را عملی بیهوده و نامعقول و باعث افسردگی فرد و اجتماع و ... دانسته و آنرا تخطئه می‌کنند! در پاسخ به این حضرات باید گفت که متأسفانه از فرط! روشنفکری و تجدد گرایی! از یکی از طبیعی‌ترین و انسانی‌ترین تظاهرات روح بشری غفلت کرده‌اند زیرا گریه و اظهار غم و اندوه توسط انسان در هجران محبوب و یا در یادآوری و تذکار مصائبی که بر دوست و عزیز خود رفته است از طبیعی‌ترین تجلیات روح بشری شناخته می‌شود چنانکه در مقابل، خنده، شادی و اظهار سرور هنگام وصال محبوب و یا یادآوری خوشی‌ها و ذکر خاطرات روزگار وصل نیز همین حکم را دارد. این درست است که گاهی گریه و غم ناشی از عجز، یا ذلت، یا سرخوردگی‌ها و یا محرومیت‌هاست اما همه‌ی گریه‌ها اینگونه نیستند. بسیاری از گریه‌ها نشانه‌ی عشق و محبت و بیانگر رابطه‌ی قلبی، تقارب و یکدلی با محبوب از دست رفته است و گاهی همین اشک‌ها، سوگ‌ها و سوگواری‌ها موجبات نزدیکی، قرابت و محبت بیشتر بین محب و محبوب می‌گردد.

بطور خلاصه گریه و خنده دو مظهر و مجلای احساسات و عواطف برخاسته از محبت و کشش و میل درونی انسانی به محبوبی است که محب در لحظاتی خاص، در حاق ضمیر و وجود خود نوعی وابستگی و دلبستگی و نیاز و جذب به او را در خود احساس می‌کند و به خاطر همین وابستگی و دلبستگی است که

انسان، بالطبع و بالفطره خود را در غم محبوب غمگین و در شادی او خوشحال و مسرور می‌یابد و گریه و خنده تجلیات این واقعیت و این وجدان است!

همچنین این حقیقت و تجربه‌ای ثابت شده است که تداعی خاطرات گذشته و یادآوری روزهای خوشی و یا ناخوشی مربوط به محبوب، باعث استمرار و تشدید محبت و عشق به محبوب شده و همین تذکار و تکرار موجب نزدیکی و قرب جان عاشق به معشوق و محب به محبوب می‌گردد و اگر چنین عشق و محبتی بر پایه‌ی معرفتی صحیح و مبتنی بر ارزش‌های والای انسانی استوار باشد برکات و آثار بسیار مثبتی در سیر کمالی انسان بر جای خواهد گذاشت.

امیرمؤمنان علی(ع) بر پایه‌ی همین سرشت انسانی و فطرت روحی و روانی بشر است که می‌فرماید: [شیعتنا] یفرحون لفرحنا و یحزنون بحزننا (شیعیان ما در شادی ما شاد و در حزن ما محزونند)^۱ و امام صادق (ع) فرمودند: شیعتنا جزء منا، خلقو من فضل طینتنا، سوؤهم مایسؤنا و سرهم ما سرنا (شیعیان ما پاره‌ای از خود ما بوده و از باقیمانده‌ی گل ما خلق شده‌اند، آنچه ما را بدحال یا خوشحال می‌سازد، آنان را نیز بدحال و خوشحال می‌گرداند).^۲

دوم - در فرهنگ دینی و مذهبی ما به خصوص در لسان و فرمایشات و سیره ائمه‌ی هدی(ع)، برگریه و سوگواری و برپایی مجالس عزا و ذکر مصائب سید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و اهل بیت(ع) و یاران پاک و با وفای ایشان تأکید فراوان شده است. در این خصوص به نقل چند روایت اکتفا می‌شود:

۱- امام رضا(ع) فرمود: « من تذاکر مصائبنا و بکی کما ارتکب منا کان معنا فی درجتنا یوم القیامه ، و من ذکر مصائبنا فبکی و ابکی لم تبک عنه یوم تبکی العیون و من جلس مجلساً یحیی فیہ امرنا لم عیت قلبه یوم تموت القلوب » (کسی که متذکر مصایب ما شود و به جهت ستم‌ها و مصائبی که بر ما وارد شده گریه کند در روز قیامت با ما خواهد بود. و درجه ما را خواهد داشت و کسی که مصیبت‌های ما را بیان کند و خود بگرید و دیگران را بگریاند، در روزی که همه چشم‌ها گریان است چشم او نگرید و هرکسی در مجلسی بنشیند که در آن مجلس، امر ما را زنده می‌کنند روزی که قلب‌ها می‌میرند، قلب او نخواهد مرد).^۳

۲- امام صادق(ع) به فضیل فرمود: « تجلسون و تحدثون؟ قال نعم جعلت فداک ، قال : ان تلک المجالس اجلها، فاحیوا امرنا یا فضیل ، فرحم الله من احیی امرنا یا فضیل ، فرحم الله من احیا امرنا یا فضیلا من ذکرنا او ذکرنا عنده فخرج من عنید مثل جناح الزباب غفرالله ذنوبه و برکات اکثر من زبدالبحر» (آیا مجالس یاد ما را برپا می‌کنید و در آن از ما سخن می‌گویید؟ فضیل گفت آری قربانت گردم. امام(ع) فرمود:

۱- علامه مجلسی / بحار الانوار / ج ۴۴ / ص ۲۸۷

۲- صدوق / امالی / ص ۳۰۵

۳- بحار الانوار / ج ۱ / ص ۲۷۸

اینگونه مجالس را دوست دارم پس امر ما را زنده گردانید که هرکس امر ما را زنده کند مورد لطف و مرحمت خدا قرار می‌گیرد. [ای] فضیل: هرکس از ما یاد کند یا نزد او ما را یاد کنند و به اندازه‌ی بال مگسی اشک بریزد، خدا گناهانش را می‌آمرزد اگر چه بیش از کف دریا باشد.^۱

۳- دعبل (شاعر معروف) خدمت حضرت امام رضا(ع) آمد. آن حضرت درباره‌ی شعر و گریه بر سیدالشهدا(ع) کلماتی چند فرمودند، از جمله اینکه: «ای دعبل! کسی که بر مصائب جدم حسین(ع) گریه کند، خداوند گناهان او را می‌آمرزد.» آنگاه حضرت بین حاضران و خانواده‌ی خود پرده‌ای افکندند تا بر مصائب امام حسین(ع) اشک بریزند. سپس دعبل فرمودند. «برای امام حسین(ع) مرثیه بخوان، که تا زنده‌ای تو ناصر و مداح ما هستی، تا قدرت داری از نصرت ما کوتاهی مکن.» دعبل در حالی که اشک از چشمانش می‌ریخت، شروع به خواندن شعر کرد.

افاطم لو خلت الحسین مجدلاً - و قدمات عطشاً بشط فرات ...^۲

با شنیدن این اشعار صدای گریه امام رضا(ع) و اهل بیت آن حضرت بلند شد.

۴- امام محمدباقر(ع) فرمودند: «فان فی اجتماعکم و مذاکر اتمکم احیاءن ، و خیرالناس من بعدنا من ذکر بامرنا و عاد الی ذکرنا.» به درستی مجالس و مجامع شما و سخنانی که در آن گفته می‌شود موجب احیای ماست و بهترین مردم پس از ما کسی است که ما را در یادها قرار دهد و امر ما را در آن مجالس مطرح کند و مردم را به سوی ما- اهل بیت- فرا بخواند.^۳

سوم- حال با توجه به مراتب مذکور، سؤالی را در این رابطه طرح می‌کنیم: فلسفه و حکمت این گریه و عزاداری چیست؟ در بخش اول این نوشتار در خصوص این سؤال مطالبی بیان گردید و نظر تعدادی از علما و متفکرین دینی را در این مورد نقل کردیم، که حاصل سخن این بود که گریه و عزاداری یک وسیله است در خدمت اهداف و آرمان‌ها و رسالت مکتب اهل‌بیت(ع) و نهضت حسینی(ع) که مهم‌ترین آن‌ها را در سه عنوان و پیام خلاصه نمودیم (ایمان، آگاهی و عدالت). و گفتیم مهمترین پیام عاشورایی امام حسین(ع) تحریف‌زدایی از دین در راستای تحقق آرمان پیش گفته در زندگی مادی و معنوی و حیات فکری و اجتماعی جامعه بشری است. احیای دین که در زبان روایات به عنوان فلسفه‌ی قیام حسینی از آن یاد گردیده در حقیقت احیای رسالت دین و زنده کردن آرمان‌ها و اهداف و مقاصدی است که اهل بیت عصمت و طهارت جان و مال و خاندان و یاران خود را برای تحقق آن فدا کرده‌اند. بنابراین گریه‌ها و عزاداریها فقط و فقط ابزار و وسیله و راهی است برای رسیدن به آن اهداف! چنان‌که در روایات گذشته می‌بینیم امام(ع) در ضمن توصیه و ترغیب و دستور بر برپایی مجالس عزا و سوگواری و گریه بر مصائب اهل بیت(ع) به

۱- همان/ ص ۲۸۲

۲- همان/ ج ۴۵/ ص ۲۵۷

۳- عبدالرزاق مقدم/ مقتل الحسین/ ص ۱۰۰

موضوع «احیای امرنا»، تأکید می‌فرماید! و به راستی منظور از «احیای امر» چیست؟ بدون تردید منظور از احیای امر ائمه(ع)، همانا تبلیغ اهداف و آرمان‌های دین مبین اسلام است. پر واضح است که ابراز احساسات و عواطف اگر توأم با معرفت و شناخت (که مستلزم «احیای امر» اهل بیت است)، باشد بخصوص اگر این ابراز احساسات و اظهار محبت بصورت عمومی و دسته جمعی در قالب تجمعات و تظاهرات همگانی و یا به شکل مجالس و محافل دینی صورت گرفته و برگزار شود مشروط بر اینکه اهداف اصلی آن که همانا «احیای امر» یا احیای اهداف اصلی دینی است، مدنظر قرار گیرد آثار و برکات مهمی بر آن‌ها مترتب خواهد شد که بطور خلاصه به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- ابراز احساسات و اظهار محبت و یادآوری و ذکر فضائل اولیای الهی، موجب نزدیکی و تقرب روح انسان به آن ارواح پاک و هم سویی حیات و هستی آدمی با سیره و سنت ایشان و در نتیجه بهره‌مندی محب از آثار تربیتی بسیار از جمله: طهارت نفس در سایه‌ی پیروی عملی از آن حضرات، دوری از معصیت و گناه و انجام وظایف و واجبات و در نهایت باعث تقرب روح و جان آدمی به حضرت حق و خلاصه رسیدن به سعادت در دنیا و آخرت خواهد بود.

۲- مجالس عزاداری اهل بیت(ع) صرفاً محل ابراز احساسات نیست زیرا این کار به تنهایی موجب «احیای امر» نمی‌شود، بنابراین در مجالس عزاداری ضمن ذکر مصائب باید فضائل اهل بیت(ع) به عنوان الگوهای عملی انسان در تمام عرصه‌های زندگی و معرفی شخصیت آن حضرات در همه‌ی ابعاد آن، تبیین و تحلیل و معرفی شود. بدین جهت کسی که در این مجالس شرکت می‌کند با دو بال معرفت و محبت به مرتبه ولایت که همان تبعیت عملی است دست می‌یابد و چنین است که با درهم آمیختن و امتزاج شعور و شور، شناخت و محبت به ولایت که طریق سعادت انسان است، نائل می‌شود. لذا شخص هنگام خروج از چنین مجلسی باید به سان عاشقی باشد که به دنبال معشوق و پا به پای او قدم در راهی می‌نهد که محبوب رفته است و این یعنی وصال به سعادت که تمام ادیان الهی در پی رساندن بشر به آن هستند.

۳- بدیهی است با تربیت و پرورش چنین پیروان و رهروان سر از پا نشناخته و دل در گرو محبوب نهاده، و سپس ورود آن‌ها به جامعه، آرمان‌ها و اهدافی که اولیای خدا در پی آن بودند، در متن اجتماع و عینیت آن جریان خواهد یافت و لذا جامعه به سوی رسیدن به وضعیتی متناسب با الگوی معرفی شده از سوی دین حرکت خواهد کرد. آری میزان و نشانه‌ی توفیق ما شیعیان در امر برپایی مجالس عزا و سوگواری، اصلاح شاخص‌های مثبت جامعه و گرایش سمت و سوی آن در جهت تحقق جامعه حسینی می‌باشد.

۴- انتقال ارزش‌ها، پیام‌ها، آرمان‌ها و معرفی اهداف مکتب و مسلک محبوب به نسل‌های بعدی و استمرار و ماندگاری آن‌ها در بطن و متن جامعه و تاریخ، فقط و فقط وقتی امکان‌پذیر است که این ارزش‌ها، آرمان‌ها و پیام‌ها بر قلب‌ها نشینند و در دل‌ها جای گیرد حتی به صرف نقل و ثبت و ضبط آن‌ها در کتاب‌ها و نوشته‌ها این مقصود حاصل نمی‌شود. از طرفی این امور وقتی در دل‌ها و جان‌ها مستقر می‌شود

که با نسیم و شمیم محبت همراه باشد و این‌ها همه در مجالس و محافل انس با محبوب حاصل می‌شود و یکی از کارکردها و ویژگی‌های مجالس عزا و سوگواری سالار شهیدان (ع) همین است. فلذاست که برای ماندگاری و استمرار و تداوم نهضت آزادی‌بخش و نجات‌دهنده‌ی مکتب عاشورا، این قدر بر برپایی و اقامه‌ی این گونه مجالس و محافل و یادآوری حماسه‌ی شهیدان تأکید گردیده است. از همه‌ی این گفته‌ها باز هم نتیجه می‌گیریم که: عزاداری برای امام حسین (ع) فقط ابزار و وسیله‌ای است برای رسیدن به اهدافی که امام (ع) با شهادت خود و یارانش در پی رسیدن به آن‌ها بود یعنی مبارزه با تحریف دین و معرفی سه اصل و سه پیام مهم آن: ایمان، آگاهی و عدالت. همین و بس!

در نتیجه اگر مجالس سوگواری و عزاداری‌ها و گریه‌های ما چنین اثری نداشته باشد و یا اینکه اثری معکوس برجای گذارد و یا اینکه عزاداری خود به‌عنوان هدف قرار گرفته و عزاداری برای عزاداری صورت پذیرد، بدون تردید ما از مسیر حق منحرف گشته‌ایم! فلذا حاصلی جز خسران و گمراهی نخواهیم داشت هرچند ادعای عشق به اهل بیت (ع) را داد و هوار کنیم!

چهارم - با توجه به اینکه هر ملت و قوم و نژادی در اظهار غم، اندوه و عزاداری در سوگ عزیزان خود، فرهنگ و شیوه و رویه‌های متفاوتی داشته و شکل‌های متفاوتی از این رفتار را به نمایش می‌گذارند، آیا در شریعت اسلام و فرهنگ دینی و مذهبی ما شکل خاصی برای عزاداری و سوگواری تعیین و یا توصیه شده یا این امر به فرهنگ و عرف هر قوم و ملت و رسم و عادت هر دوره و روزگار وا نهاده شده است؟

در پاسخ ابتدا باید گفت سوگواری و عزاداری برای اهل بیت (ع) در فرهنگ شیعی، از شعائر دینی شمرده می‌شود شعیره در لغت به معنی علامت و نشانه است^۱ به دیگر سخن شعیره علامت و نماد حسی برای ابراز و اعلام یک امر است بنابراین شعائر به خودی خود معنایی ندارند و تنها بازگو کننده‌ی یک پیام‌اند. لذا شعائر دینی نیز علامت‌هایی حسی برای یکی از پیام‌ها، یا اهداف و یا حقایق دین هستند.

نکته‌ی قابل ذکر این که در مواردی خود شارع نمادی یا عبادتی یا فعلی یا اعمالی را به عنوان شعیره‌ی دین معرفی و تعیین می‌کند مانند مناسک حج. چنانکه قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ^۲» پر واضح است وقتی شارع مقدس عملی (عبادتی) را با شکل خاص و با تعیین نحوه‌ی انجام آن به عنوان یکی از شعائر مطرح می‌کند، مکلف نمی‌تواند شکل و چگونگی ادای آن عبارت را تغییر داده و به گونه‌ی دیگری آن را انجام دهد و از این جهت حریم و حدود و نحوه‌ی انجام شعائر باید حفظ شوند چنان‌که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ. (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، [حریم] شعائر الهی را پاس بدارید)^۳» اما در مورد نحوه‌ی سوگواری و شکل عزاداری برای اهل بیت (ع) به بیان کلی «گریه و

۱- جوهری/ صحاح اللغه/ ج ۲/ ص ۶۹۹

۲- بقره/ ۱۵۸

۳- مائده/ ۲

برپایی مجالس عزا « بسنده شده و چگونگی و شکل این عبادت به عرف و فرهنگ هر قوم و ملت یا رسم و عادت هر روزگار وا گذاشته شده است.

نتیجه می‌گیریم برای تعیین نحوه و شکل عزاداری باید به عرف مراجعه شود بنابراین استفتا درباره شرعی بودن فلان گونه و شکل از عزاداری از مرجع تقلید فاقد توجیه است، زیرا خود مرجع هم برای یافتن پاسخ به عرف مراجعه خواهد کرد. چنان که شارع مقدس تشخیص جزئیات و مصادیق بسیاری از موضوعات کلی شریعت را به خود مکلف واگذار نموده است. اما مسأله بسیار مهم و شایان تأمل این است که با واگذاری تشخیص و تعیین چگونگی، شکل، نحوه و حد و حدود عزاداری به عرف، آیا می‌توان هر عمل و رفتار و گفتاری را تحت عنوان عزاداری برای امام حسین(ع) و اهل بیت عصمت(ع) جایز شمرد؟ و مهم‌تر این که ثواب عبادت و تعظیم شعائر دینی را در قبال آن انتظار داشت؟ بی‌تردید چنین نیست و شروط و قیود و چارچوب‌های بسیار مهم و اساسی در مورد نوع و شکل و نحوه‌ی عزاداری باید لحاظ و رعایت شود، بنابراین با توجه به مراتبی که ذیلاً بیان می‌شود در صورت عدم رعایت و لحاظ این موازین و اصول و چارچوب‌ها، چه بسا عمل مرتکب نه تنها از مصادیق عزاداری و سوگواری(که عبادت عظیمی است)، نباشد بلکه ممکن است عنوان گناه و معصیت و فعل حرام نیز بر آن صادق آید. بنابراین مبنا، مهم‌ترین و اصلی‌ترین این شروط و اصول و موازین را به شرح آتی بر می‌شماریم:

الف) گفتیم که سوگواری و عزاداری در مصائب اهل بیت(ع) و بخصوص امام حسین(ع) و برپایی مجالس و تجمعات عمومی برای بزرگداشت یاد قیام سیدالشهدا(ع) از شعائر دین و نماد و سمبل و پیام‌رسان نهضت حسینی است و در خصوص مفهوم « شعیره » آمد که نشانه و علامت و دلالت، نزدیک‌ترین معنای آن است. نتیجه این که اولین شرط عملی که می‌تواند تحت این عنوان (شعائر دینی) قرار گیرد این است که این علامت و نشانه و شعیره نمی‌تواند در تقابل و حتی تغایر با محتوا و حقیقت و حکمت و فلسفه واقعی باشد که ادعا می‌شود عمل مورد نظر شعیره‌ی آن است.

علیهذا سؤال این است چنانچه محتوا یا شکل عملی که ما آن را تحت عنوان عزاداری و مصداق شعائر حسینی(ع) انتخاب می‌کنیم هیچ نسبتی و یا تناسبی با اهداف، محتوا و فلسفه‌ی نهضت عاشورا نداشته باشد و یا اگر این عمل بیانگر و نماد و حاکی از پیام‌های مکتب حسینی نباشد آیا بازمی‌توان آن عمل را از شعائر مکتب عاشورا تلقی نمود؟ حال وجدان و انصاف و عقل و شعور خواننده‌ی این نوشته را به داوری می‌طلبیم آیا قمه زنی را بر این اساس می‌توان از شعائر حسینی(ع) و لذا علامتی و نشانه‌ای برای بیان اهداف و محتوا و پیام‌های قیام عاشورا تلقی کرد؟ به واقع چه نسبتی بین این عمل جاهلانه و غیرعقلانی با نهضت سراسر شعور، عقلانیت، حکمت و عظمت حسینی(ع) می‌توان برقرار نمود؟ از قدیم الایام، خود زنی و عربده کشی، رسم و شگرد افراد شرور، خود سر و لابلالی بوده و هست اما آیا در سراسر سیره و تاریخ حیات نورانی پیامبران(ع) و ائمه اطهار(ع) و اولیای الهی و یاران و اصحاب آن بزرگواران حتی یک مورد از این گونه اعمال برای ابراز محبت یا اظهار وفا و غیره نقل شده است؟ شمشیر و قمه و چاقو وسیله و ابزاری جدید و مولود

زمانه و روزگار ما نیست پس چرا هیچیک از آن حضرات تاکنون از آن‌ها برای مقاصد مذکور استفاده نکرده‌اند؟! چرا یاران امام حسین(ع) برای اعلام آمادگی و اظهار وفا و ابراز عشق و محبت تیغ بر سر خود نکوبیدند؟ چرا پس از حادثه‌ی کربلا ائمه(ع) و اصحاب ایشان چنین نکردند؟ چرا و چگونه پس از قرن‌ها از این حادثه، چنین عملی از شعائر حسینی(ع) شمرده می‌شود؟ چگونه این عمل، علامت و شعیره‌ی مکتبی تلقی می‌شود که عقل و عقلانیت اساس و بنیاد آن است! آری در این خصوص نباید به خزعبلات و تخیلات صوفیانه و نامعقول، عده‌ای کم‌ترین بهایی داد که از روی نادانی این گونه اعمال زشت را تجلیات عشق و ناشی از محبت شدید و دیوانه وار عاشقی می‌دانند که از بند عقل و عقلانیت رها شده است! در پاسخ این اباطیل همین بس که عشق و محبتی که در فرهنگ و معارف دینی مطرح و مورد تأیید است عشق و محبتی است که فراتر از عقل و بر مبنای عقلانیت باشد نه فروتر از آن و ناشی از هوا و هوس‌های جاهلانه و ابلهانه! که اگر چنین بود عشق هر هوس‌باز و شهوتران و هر نادان و غافلی که گاهی سر سپرده و شیدای نه یک جمال مادی و ظاهری یک انسان که عاشق دیوانه‌ی یک حیوان می‌شود، باید لباس تقدس و ردای تقبل بیوشد!^۱

قطع نظر از این واقعیت که اعمالی نظیر قمه زنی هیچ تناسب و سنخیتی با محتوا و اهداف نهضت حسینی(ع) ندارد و برای همین نمی‌توان عنوان و مصداق شعائر دینی و حسینی(ع) را به آن‌ها اطلاق نمود بلکه امروزه این عمل نزد عقلای قوم و هر انسان متعارف و برخوردار از حداقل خرد و عقل و نیز بهره مند از سلامت روحی و روانی، عملی وحشیانه و چندش‌آور و البته بیهوده و بی‌فایده دانسته می‌شود و در نتیجه نه تنها این عمل، مشاهده کنندگان را به مکتب انسان ساز عاشورا متذکر و یادآور نمی‌شود بلکه موجب انزجار و تنفر و فرار آن‌ها از مرام و مذهبی می‌شود که مرتکبین این عمل خود را به آن منتسب می‌کنند.

در این باره نقل یک خاطره از سید محمد تیجانی دانشمند معروف تونس‌ی که سال‌ها پیش به مکتب تشیع گروید خالی از فایده نخواهد بود. ایشان در خاطرات خود می‌گویند که در یکی از سفرهایش به عراق، برادرش را جهت آشنایی با مذهب تشیع به همراه آورده بود و ورود آن‌ها به نجف مصادف شده بود با روز عاشورا که مراسم قمه زنی در آن روز برگزار می‌شد. برادر تیجانی با دیدن سرهای خونین قمه زنان از آن منظره هولناک به شدت متأثر شده و بلافاصله به تونس بازگشته و بدین‌سان این مراسم- با شکوه!- موجب فرار او از تشیع گردیده است.^۲

این در حالی است که سالار شهیدان(ع) تابلو قیام خود را چنان به زیبایی به تصویر کشیده است که هر انسانی که از اندک سلامت فطری برخوردار باشد بادیدن آن مجذوب و شیفته‌ی جمال و جلال آن می‌گردد.

۱- نگارنده خود به چشم دیده است که عاشقی در فراق و مرگ یک حیوان دیوانه وار بر سر و صورتش می‌کوبید!

۲- به نقل از: عاشورا، عزاداری، تحریفات/ مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم/ ص ۳۳۹

در این باره خواننده‌ی محترم میزان تأثیرگذاری و جذابیت و نیز برداشت و فهم و شناخت یک شاعر مسیحی از قیام عاشورای حسینی(ع) را در مقایسه با سطح آگاهی و فهم بسیاری از مدعیان تشیع را با تأمل در شعر زیر در خواهد یافت.

كلما يذكر الحسين شهيداً موكب الدهر ينبت الاحرار
فينا دون در له الظلم صيدى قد نقلنا عن الحسين الشعارا
فليمت كل ظالم مستبد و اذا لم يمت قتيلاً توراً

- هر گاه از حسین شهید (ع) یاد شود، مادر روزگار آزاد مردان را در دامنش می‌پرورد.
- و آن آزادگان فریاد برآورند: که ما این شعار را از حسین(ع) آموختیم که دولت ستم نباید باشد.
- و هر ستمگری یا باید بمیرد و یا فرار کند!^۱

همچنین از گاندی رهبر و آزادکننده مردم هند از ستم استعمار نقل شده است که:

من برای مردم هند چیز تازه‌ای نیاوردم، فقط نتیجه‌یی را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره‌ی تاریخ زندگی قهرمانان کربلا بدست آوردم، ارمغان ملت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم واجب است همان راهی را بپیمائیم که حسین بن علی(ع) پیمود.^۲

درمقابل، برخی از مدعیان جاهل، با اعمال و رفتار نفرت انگیز و مشمئز کننده‌ی خود مانند قمه زنی بسیاری از طالبان حق و حقیقت را از درک نعمت نجات بخش مکتب حسینی(ع) محروم می‌کنند. بدتر از همه اینکه، دشمنان دانا! و ستیزه جوی شیعه نیز از این حرکات و اعمال غلط نهایت استفاده را در تبلیغات خود بر علیه مکتب اهل بیت(ع) نموده و شیعه را متهم به بی عقلی، خشونت، وحشی‌گری و خرافات می‌کنند و در این طریق البته توفیقاتی هم داشته اند!

شهید هاشمی نژاد(ره) در این باره می‌نویسد:

« با کمال تأسف گاهی به نام عرض ارادت به پیشگاه مقدس حسین(ع) کارهایی انجام می‌شود که در برابر دنیای روز موجب شرمساری و سرافکنندگی است. کارهایی که نه با مقررات اسلامی سازش دارد و نه از نظر منطق، صحیح و قابل درک است. برای نمونه باید موضوع قمه زدن را یاد کرد. این عمل ناراحت کننده و چندان آور نه تنها با هیچ اصلی قابل تفسیر نیست، بلکه فی‌الیقین دشمنان اسلام در داخل و خارج از آن به صورت یک حربه‌ی مؤثر و قاطع علیه آئین مقدس، استفاده می‌کنند ... »^۳

۱- عید الغدیر/ برس سلامه/ ص ۲۸۱. به نقل از تحریف شناسی عاشورا / محمد صحتی سردودی/ ص ۱۴

۲- به نقل از : م / اکبرزاده / حسین پیشوای انسان ها/ ص ۳۰

۳- عبدالکریم هاشمی نژاد/ درسی که حسین(ع) به انسان‌ها آموخت/ ص ۴۰۴

آری سالار شهیدان(ع) از آغاز نهضت خود تا لحظه‌ی شهادت با تبیین فلسفه‌ی قیام خود، اهل کوفه و همه‌ی تاریخ را به تعقل و تفکر و اندیشه درباره‌ی حق و حقیقت دعوت می‌فرمود و هیچکس نمی‌تواند کوچک‌ترین رفتار یا کمترین گفتار خلاف مقتضای عقل و عقلانیت را در روز عاشورا به آن ۷۲ شهید سرافراز و پس از آن به تک تک اهل بیت امام(ع) نسبت دهد، با وجود این آیا رواست اعمالی را به عنوان شعائر دین و مذهب به نمایش بگذاریم که همه‌ی اهل فهم و درک، آن‌ها را نشانه‌ی افول عقلانیت می‌دانند؟! رفتارهایی که در واقع شعائر حماقت و علائم بلاهت هستند! اعمال و کرداری که کرامت و عزت انسانی را نشانه رفته و پایمال خود می‌کنند، حال آنکه اساساً قیام امام حسین(ع) برای بازگشت انسان به کرامت انسانی خود بود! به هر حال وقتی عده‌ای نادان و یا بیمار و گرفتار انواع مشکلات مادی و معنوی ناشی از عوامل فردی و اجتماعی _ که به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد _ می‌خواهند فشارهای روحی و روانی و عقده‌های درونی خود را با انجام اعمال و رفتارهایی نامتعارف و نامعقول تخلیه کنند چرا باید با پذیرش ادعای دروغین آن‌ها مبنی بر عشق به امام حسین(ع)، این رفتارها و نمایش‌های تنفرآمیز و وحشیانه را به دین و مکتب انسان‌ساز و نجات بخش و سراسر منطبق و عقلانیت حسینی(ع) منتسب کنیم؟! این ظلمی بزرگ‌تر از ظلمی است که در روز عاشورا بر امام حسین(ع) و اهل بیت او رفته است!

ب- میزان و معیار دیگری که باید در چگونگی و شکل عزاداری‌ها - که به عنوان شعائر دینی مطرح هستند - مراعات و لحاظ شود این است که این رفتارها نباید مخالف با احکام دین باشند. لذا اگر رفتار و عملی که به عنوان عزاداری در جامعه مرسوم و معمول شده‌است با احکام اولیه دین سازگار نباشد مردود و محکوم به حرمت خواهد بود. بنابراین ادعای برخی که دستگاه امام حسین(ع) را از دایره شمول این قاعده مستثنی می‌دانند غیر قابل قبول بوده و تسامح در برابر آن لغزشی بزرگ است. چنانکه بعضی از علما! که ارتکاب به دروغ و ریا را که از گناهان بزرگ شمرده می‌شوند، در مورد عزاداری‌ها و بقول خودشان دستگاه! امام حسین(ع) جایز و روا می‌شمارند، بدون تعارف به بیراهه رفته‌اند لذا بدون مجامله و تعارف درباره این عالمان باید گفت که این آقایان نه امام حسین(ع) را شناخته‌اند و نه مکتب حسینی را فهمیده‌اند!

با توجه به مراتب فوق الذکر سؤال این است که آیا «قمه زنی» را که بدون تردید از مصادیق «اضرار به نفس» می‌باشد می‌توان مشروع دانست؟ متأسفانه برخی از علما صرفاً برای مصون ماندن از خشم و دشمنی عوام در پاسخ به مشروعیت یا نامشروع بودن این عمل جاهلانه می‌گویند: «اگر اضرار به نفس نباشد اشکال ندارد یا جائز است!!» اما آیا کوبیدن قمه بر سر و ایجاد زخم و احیاناً شکستن استخوان جمجمه بطوریکه منجر به خونریزی شود اضرار به نفس نیست؟! آیا در مسائل دیگر غیر از قمه زنی چنین عملی را تأیید می‌کنند و می‌پذیرند که این کار ضرری به نفس ندارد؟

بعضی از آقایان می‌فرمایند اگر قمه زدن منجر به ضرر و زیان «قابل توجه» نشود اشکال ندارد! به راستی «حد قابل توجه» چگونه تعیین می‌شود! وانگهی آیا نمی‌توان سؤال کرد چرا انسان مجاز باشد ضرر و زیان ولو غیر قابل توجه به نفس خود بزند در حالی که هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نباشد! ممکن است گفته

شود چون این کار و این اضرار به نفس به نام اظهار محبت و عزاداری به امام حسین(ع) صورت می‌گیرد لذا اضرار در حد غیر قابل توجه اشکال ندارد! اما باید به این حضرات عرض کرد: چرا باید ادعای عده‌ای نادان و یا برخی عقده‌داران روحی و روانی را پذیرفته و عمل جاهلانه و نامعقولشان را توجیه کرد؟ آیا تنها راه و روش اظهار محبت و عزاداری منحصر به قمه زنی است؟ چرا این مدعیان به همان روش‌ها و شکل‌هایی که عموم عقلا عزاداری و سوگواری و اظهار محبت می‌کنند عمل نمی‌کنند؟ چرا برای این منظور مرتکب عملی می‌شوند که از جهت اضرار به نفس حداقل دارای شبهه است! وانگهی بینی و بین ... این آقایان علما آنچه را که در جامعه و در قریب به اتفاق موارد، مشاهده کرده یا از آن خبردار می‌شوند آیا این گونه قمه زدن‌ها موجب ضرر «غیر قابل توجه» است! آیا حتی احتمال ضرر قابل توجه هم از این کارهای وحشیانه نمی‌رود؟! سخنی از علامه بزرگوار امین عاملی صاحب کتاب اعیان الشیعه در این باره بسیار راهگشا است. آنجاکه می‌نویسد:

«... فقها و علمای اسلام دستور داده‌اند که اگر در اثر وضو ساختن حس کردی که دست‌هایت خشک شده ترک می‌خورد نباید وضو بگیری و باید به همان تیمم اکتفا کنی، با وجود این که ترک خوردن دست در مقابل شکاف دادن سر و خراشیدن سینه و پشت چندان قابل اهمیت نیست. چگونه آن را جائز ندانیم و این امور شنیع را مجاز بشماریم؟...»^۱

باز ایشان در کتاب گران سنگ اعیان الشیعه می‌نویسد:

«قمه زنی و اعمالی دیگر از این قبیل در مراسم عزاداری حسینی، به حکم عقل و شرع حرام است و زخمی ساختن سر که نه سود دنیوی دارد و نه اجر اخروی، ایذاء نفس است که خود در شرع حرام است...»^۲

جالب اینکه بعضی‌ها برای توجیه تسامح خود در قبال این اعمال زشت به حسن نیت مرتکبین آن‌ها و وجود عشق و محبت در دل‌هایشان نسبت به امام حسین(ع) تمسک می‌کنند که در پاسخ این‌ها باید گفت:

اولاً- به هیچ وجه حسن نیت جای حقیقت و آگاهی را نمی‌گیرد و در دین اسلام نیت خوب نمی‌تواند توجیه‌گر اعمال مجرمانه و معصیت آلود شود و اگر ما این قاعده معیوب را از مدعیان بپذیریم دامنه‌ی فساد آن همه چیز را خراب می‌کند! زیرا به بهانه‌ی حسن نیت چه فسادها بار خواهد آمد.

ثانیاً- اکثر این مدعیان، دروغ می‌گویند! زیرا واقعاً اگر این عمل را به علت شدت عشق و علاقه مرتکب می‌شوند (و حتی گاهی ادعا می‌شود نمی‌توانند خود را کنترل کنند) چرا این کار را در خلوت انجام نمی‌دهند؟ چرا اصرار دارند حتماً در حضور تماشاگران، قمه بزنند؟! مخصوصاً اگر در میان آن تماشاگران از جماعت نسوان نیز حاضر باشند این کار با شور و حرارت بیشتر و توأم با عربده کشی و ... صورت می‌پذیرد؟!

۱- سید محسن امین عاملی/ عزاداری‌های نامشروع/ ترجمه جلال آل احمد/ ص ۱۰

۲- اعیان الشیعه/ ج ۱۰/ ص ۳۶۳

بدین ترتیب می‌بینیم که این گونه اعمال یقیناً برخلاف احکام اولیه بوده و در حرمت آن تردید نمی‌توان کرد. افزون بر این، اگر آن را به عنوان عبادت یا شعائر دینی به شریعت و امام حسین(ع) نسبت دهند بلاشک از مصادیق بارز « بدعت» است و از این جهت نیز محکوم به حرمت می‌باشد در پایان این بخش، سخنی دیگر در این خصوص از عالمی آگاه و روشن ضمیر یعنی علامه شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء را می‌آوریم برای آن‌ها که طالب حقیقت‌اند:

« قمه زنی و کارهایی مانند آن، اگر بخواهیم موافق قواعد فقهی و استنباط احکام نظر بدهیم قطعاً حرام و حکمش منع و تحریم است و هیچ مخصصی که دلالت بر حرمت ضرر و ایذای نفس و به هلاکت انداختن آن داشته باشد در دست نیست. اما از طرف دیگر، احیای عظمت عاشورای حسینی که یک نهضت آزادی‌بخش در تاریخ اسلام است اگر از روی علاقه خالص و عشق حسینی صورت گیرد از بهترین طاعات خداوندی است. اما متأسفانه آن خلوص نیت و بی‌ریایی خالص که شرط قبولی هر عبادت و طاعتی است، در شأن هر مدعی خیال‌پردازی نیست و بیش‌ترین اشخاصی که این کارها را (قمه‌زنی و ...) انجام می‌دهند بیشتر از روی تظاهر و ریا و خودنمایی بی‌جا، به این اعمال روی می‌آورند بی آنکه قصدی درست و نیت صالحی داشته باشند. از این جهت نیز اینگونه اعمال خالی از اشکال نبوده بلکه حرام بودن آن مضاعف خواهد بود. پس بهترین کار و پاکیزه‌ترین روش در [عزاداری و] یادآوری عاشورا و حماسه حسینی، تنها گریه کردن و اقامه عزاداری مطلوب شارع است با متانت و ویژه تشیع و زیارت امامان معصوم و برائت و بیزاری از مخالفان. ^۱»

آری گمان حسن نیت در خصوص اکثریت مرتکبین این اعمال زشت، خودفریبی است زیرا وقتی شیوه‌ها و اشکال دیگری برای عزاداری وجود دارد که هیچگونه شک و شبهه و اما و اگر درباره آن‌ها نمی‌رود چرا اینان اصرار بر روشی می‌کنند که لااقل تعداد قابل توجهی از علما آن را حرام و تعداد دیگری ان قلت‌ها و شرط و شروط بسیاری درباره آن قائلند؟ واقعاً کار این‌ها به حد شگفت‌آوری شبیه احوال بنی اسرائیل است که آن همه بینه و دلایل معقول و معجزه را از حضرت موسی(ع) می‌دیدند و به سختی می‌پذیرفتند و حتی در مواردی از قبول آن‌ها سرباز می‌زدند اما در غیبت چند روز پیامبر(ع) به صدای یک گوساله دست‌ساز سامری مجذوب شدند و گرویدند! به راستی جهالت و عوامی چه معجزه‌ها می‌کند!

گاو را باور کنند اندر خدایی عامیان نوح را باور ندارند از پی پیغمبری

ج- معیار و میزان سوم در سنجش مشروعیت شکل و نوع و چگونگی عزاداری‌ها که متأسفانه از سوی برخی از علما مورد غفلت واقع شده است، بررسی عمل موردنظر از منظر احکام ثانویه است!

۱- آیت ا... شیخ محمد حسین کاشف الغطاء/ الفردوس الاعلی/ ص ۱۹- به نقل از عاشورا، عزاداری، تحریف/

توضیح اینکه ممکن است موضوعی تحت عناوین اولی مشمول حکمی واقع شود و با عارض شدن عنوان دیگری بر همان موضوع، حکم دیگری بر آن مترتب گردد که به آن حکم، حکم ثانوی می‌گویند.

درخصوص موضوع «قمه‌زنی» به نظر برخی از فقها اگر این عمل موجب ورود ضرر قابل توجه به نفس نشود حکم اولی آن جواز است و لذا اینان در پاسخ به استفتاء در این مورد معمولاً می‌نویسند: «اذا لم یکن مضراً بالنفس فجائز» فقهای مزبور به موضوع مورد بحث از جهت ضرر رسیدن به نفس توجه کرده، در نتیجه آن را به فرض عدم ورود ضرر جائز می‌دانند. اما سخن این است که حتی اگر زدن قمه موجب ورود ضرر به نفس نشود (که گفتیم این فرض صحیح نبوده و در اغلب موارد ضرر قابل توجه در اثر جراحت وارده به نفس وارد می‌گردد یا احتمال قوی بر آن می‌رود) این عمل تحت عنوان دیگری بدون تردید محکوم به حرمت است و آن عنوان «هتک دین و توهین مذهب» است. بدین معنا که این عمل منجر به هتک و توهین به دین و مذهب نزد عقلا گردیده و در نتیجه موجب تجری دشمنان در اهانت به مذهب و مکتب عزت بخش حسینی می‌شود! در نتیجه به این جهت نیز این عمل جایز نبوده و حکمی غیر از حرمت بر آن بار نمی‌شود.

حال باید روشن شود که مرجع تشخیص موهن بودن این عمل کدام است؟ چه کسی باید تشخیص دهد این عمل موجب وهن و هتک دین و مذهب است یا نه؟!

قبل از پاسخ به این سؤال خاطر نشان می‌سازیم که مرتکبین و مؤیدین عمل قمه زنی و اعمال مشابه آن، این رفتارها را به عنوان عزاداری برای امام حسین(ع) و از شعائر دینی و حسینی بر می‌شمارند در نتیجه این گونه اعمال در بازخورد ذهنیت جامعه، به دین منتسب می‌شود (و در این تردید نیست) به این جهت اگر این عمل مشاهده کننده را نه تنها به هیچ یک از ارزش‌ها، احکام، معارف و آموزه‌های دین دلالت نکرده بلکه برعکس منجر به توهین به دین و مذهب شود در حرمت آن تردید نمی‌توان کرد. لازم به ذکر است که در این جا نیز مرجع تشخیص توهین‌آمیز بودن این عمل و اعمال مشابه، عرف است. در این باره مناسب است به دو استفتاء از مرحوم آیت ا... خوئی و پاسخ آن‌ها از سوی ایشان توجه شود:

- « لطفاً نظر خود را درباره قمه زنی و زنجیرزنی با قلاب‌های فلزی که در ماه محرم انجام می‌پذیرد و موجب زیان رساندن به بدن و برانگیخته شدن انتقادات مخالفان می‌شود بیان فرمائید.»
پاسخ: « اگر منجر به ضرر و زیان قابل توجهی شده و یا هتک و توهین به دین و مذهب را به دنبال آورد جایز نیست.»

- « از شما درباره قمه زنی و زنجیر زنی با قلاب سؤال شد و شما فرمودید اگر منجر به زیانی قابل توجه و یا هتک دین شود جایز نیست. لطفاً منظور خود را روشن تر بیان فرمائید.»
پاسخ: « زیان قابل توجه آن است که موجب مرگ یا بیماری و مرضی شبیه آن شود و اما هتک و

وهن دین به نظر عرف باز می‌گردد.^۱

در تعریف عرف گفته شده است: عرف هر چیزی است که به پیروی و گواهی عقل در نفوس استقرار پیدا کند، و طبع مردم آن را بپذیرد.^۲

نتیجه این که ملاک تشخیص «هتک و وهن دین» به موجب قمه زنی (به عنوان شعیره‌ای دینی) برداشت و نظر عقلاست و برای احراز این امر باید به عرف عقلاً مراجعه شود و از این جهت تشخیص بر عهده‌ی عموم عقلا است نه لزوماً فقیه یا مرجع تقلید!

حال با این تفصیل در همین جا سؤال دیگری مطرح می‌شود و آن این که عکس العمل و واکنش و نظر عموم کسانی که از عقل و طبع سلیمی برخوردارند در مواجهه با اعمالی مثل قمه زنی چگونه است؟ بخصوص وقتی که به نحوی آن‌ها به دین یا امام حسین (ع) نسبت داده می‌شود. آیا کم‌ترین تردیدی در اظهار انزجار و تنفر از این عمل و ظهور بدبینی و هتک مقدسات از سوی بیننده انتظار می‌رود؟

برای اثبات این واقعیت کافی است که سری به سایت‌ها و خبرگزاری‌ها و وبلاگ‌های دشمنان بزنیم! شاید بتوان گفت دستمایه اصلی و عمده‌ی دستگاه تبلیغی دشمنان برای توهین و هتک دین و مذهب و ایجاد بدبینی و تنفر نسبت به مبانی مذهب، نمایش و پخش فیلم‌ها و تصاویر مربوط به اعمالی مثل قمه‌زنی است!

آیا همین اقدامات به تنهایی نشان نمی‌دهد که عرف عقلا و طبیعت انسانی از چنین اعمال منزجر و متنفر و بیزار است؟ حال اگر آن را به دین منسوب کنیم چه داوری و ذهنیتی نسبت به جایگاه دین در جامعه ایجاد خواهد شد جز هتک و توهین؟!^۳

نظری دوباره به سخن عالم درد آشنای شیعه بیفکنیم. آنجا که گفت: «... و درمقابل، این عمل، شیعه اهل بیت را در انظار مردم مورد تمسخر قرار داده و آن‌ها را وحشی قلمداد می‌کند...» و باز می‌گوید: «... با هزار اگر- اگر فرض کنیم که این اعمال حرام [به حکم اولی] هم نباشد بدون شک چیزهایی که باعث ننگ دین و مذهب بوده مردم را از چنین دینی بیزار می‌کند و حتماً زبان بدگویی را به روی دین ما خواهد گشود... شک نیست که این اعمال... بدترین گناهان و فجیع‌ترین خیانت‌ها و پر عقاب‌ترین معاصی است.»^۴

گفتیم روایاتی که در آن‌ها معصوم به برپایی مجالس سوگواری و عزاداری توصیه می‌فرماید به «احیاء

۱- کتاب استفتاات الامام الخوئی / به نقل از: عاشورا، عزاداری، تحریفات / ص ۳۴۷

۲- دکتر علیرضا فیض / مبادی فقه و اصول / ص ۱۹۹

۳- اعتراض شیخ الازهر به یک مقام سیاسی ایران در سفر اخیر به مصر در بهمن ۹۱ و همچنین در مصاحبه مطبوعاتی به بعضی رفتارهای جامعه‌ی شیعی ایران عبرت آموز است.

۴- عزاداری‌های نامشروع / ص ۷

آمرنا» تأکید می‌کنند و در حقیقت هدف اصلی و منظور غایی از عزاداری همان احیای امر ائمه (ع) است. با این تفصیل آیا می‌توان کم‌ترین ارتباطی بین قمه زنی و احیاء امر ائمه (ع) برقرار نمود؟

گفتیم عزاداری در واقع شعار دین و شعار نهضت حسینی است. و شعار یعنی علامت و نشانه! آیا قمه زنی حکایتی و دلالتی از عناصر و واقعیات و پیام‌ها و ارزش‌های مکتب حسینی دارد! حال آنکه هر جا چنین رفتارها و اعمال چندش‌آوری رواج یافته، گرایش غیر شیعیان به مکتب اهل بیت کمتر شده است و این نشان می‌دهد که این گونه اعمال باعث وهن و هتک مذهب و دین است جالب اینکه بسیاری از فقها معتقدند حتی اگر اجرای حکم شرعی مسلمی، باعث وهن دین نزد غیر مسلمین شود باید از اجرای آن خودداری نمود! مانند موردی که یک مسلمانی در مناطق کفرنشین مرتکب عملی که مستوجب اجرای حد شود گویند: اجرای حدود در مورد او نکنیم چون موجب وهن اسلام گردد.^۱

پرسی دیگر مطرح می‌کنیم: آیا می‌توان عملی را که نه واجب و نه حتی مستحب است و از طرفی نه تنها غیر مسلمین بلکه عقلای مسلمانان هم از مشاهده آن منزجر و متنفر می‌شوند به عنوان شعائر دینی به جهانیان معرفی کرد؟ بعضی خیال می‌کنند هتک و یا وهن دین را باید خود قمه زن تشخیص دهند! حال آنکه چنین نیست و ملاک تشخیص عرف در این خصوص نظر عقلا می‌باشد هم‌چنان که در تعریف عرف «پیروی و گواهی عقل» وارد شده است. ضمن اینکه واقعیتهای عینی حاکی از آن است که اکثریت مرتکبین این عمل را نمی‌توان از عقلا برشمرد و غالب اینان از قشر ناآگاه و جاهل جامعه محسوب می‌شوند همانطور که بسیاری از آن‌ها لقب و وصف «دیوانه» را بر خود می‌نهادند!^۲

د- و اما قطع نظر از ملاک‌ها و معیارهای پیش گفته، شاخص دیگری که مهم‌تر از همه موارد مذکور می‌باشد و اصولاً باید قبل از ورود به بررسی و لحاظ معیارهای یاد شده، مورد بحث، بررسی و عنایت کامل قرار گیرد، این است که آیا اساساً اعمالی مثل قمه زنی در نظر «عرف» عزاداری محسوب می‌شوند؟

گفتیم مستند شعیره بودن عزاداری برای دین و لذا استحباب و ممدوح بودن و ترتب ثواب الهی برای آن، سیره معصومین (ع) و روایاتی است که به موجب آن‌ها برپایی سوگواری و عزاداری برای امام حسین (ع) و اهل بیت (ع) از مصادیق شعائر... و لذا مستحب مؤکد دانسته شده است. اما همانطور که ذکر آن رفت در این مستندات جزئیات و موارد و چگونگی و شکل عزاداری‌ها تعیین نشده و صرفاً با عنوان کلی «عزاداری»، تعیین مصادیق آن به عرف هر زمان و مکان و فطرت سالم بشری و عادات متعارف افراد جامعه واگذار گردیده است.

همچنان که مثلاً نوع و شکل و جنس لباس در شرع تعیین نشده بلکه تعیین آن‌ها به عرف هر زمان

۱- عاشورا، عزاداری، تحریفات/ همان/ ص ۵۲۳

۲- البته انکار نمی‌توان کرد که رفتار تعداد اندکی از این جماعت بر اثر ناآگاهی است و ای بسا از روی حسن نیت مرتکب این عمل می‌شوند که امید است به لطف الهی به قبح عمل خود واقف شوند انشاء...

محول شده است.

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمودند: « خیر لباس کل زمان لباس اهل ه. »^۱ البته قیوداتی بر این اطلاق وارد شده مانند اینکه این لباس نباید لباس شهرت یا لباس کفار و یا لباس مختص به جنس مخالف باشد. اما به هر صورت قطع نظر از این قیودات، اصل موضوع امری عرفی بیان گردیده است.

در مورد عزاداری نیز دقیقاً قضیه این گونه است و شرع در این خصوص به عنوان کلی « عزاداری » بسنده کرده هر چند همانند موضوع لباس شروط و قیودی در آن مأخوذ و ملحوظ است که به سه مورد از آنها اشاره گردید.

با توجه به مراتب فوق سؤال مهم و بسیار اساسی این است که آیا عرف- بنا بر تعریفی که از آن می شود: یعنی تشخیص عقلا- قمه زنی و اعمالی مانند آن را « عزاداری » می داند؟!

« عزاداری » در همه جای دنیا و در میان همه ی اقوام، زانوی غم در بغل گرفتن است و سیاه پوشیدن و گریستن و بی تابی کردن و احیاناً بر سر و سینه زدن. عرف دنیا گواهی می دهد که عزاداری بدین گونه است (حتی عرف مسلمانان) هیچ گاه کسی در مرگ عزیزش چاقو برداشته و بر سر نمی زند و یا قفل بر گوشت بدنش فرو نمی کند و خود را در آتش نمی اندازد.^۲ اگر هم در موارد نادر و خاصی چنین کنند عرف رفتار و عمل آنان را غیر عادی و غیر عقلانی و ناشی از مشکلات خاص روحی و روانی ارزیابی می کند!

نتیجه این که حتی اگر قمه زنی موجب اضرار به نفس و یا باعث هتک و وهن دین و مذهب نباشد اساساً عرف آن را از مصادیق عزاداری نمی داند تا نوبت به بررسی دو یا سه معیار گذشته برسد. به دیگر سخن وقتی می توان به بررسی حکم شرعی موضوع از جهت « اضرار به نفس » یا « وهن دین » پرداخت که قبل از آن ثابت شود که عرفاً قمه زنی نوعی عزاداری است! سپس به جواز یا عدم جواز آن از دو جهت دیگر پرداخت. و عرف هیچ گاه در هیچ زمان و مکانی قمه زنی را عزاداری ندانسته و قاطع ترین دلیل غیر قابل تردید بر این واقعیت این است که هیچ کس در عزای عزیز خود قمه نمی زند! حتی خود این قمه زنان نیز چنین نمی کنند!

ممکن است کسی ادعا کند چون امام حسین (ع) عزیزترین است لذا سوگ او شدیدترین واکنش روحی و احساسی و عملی را در پی دارد در پاسخ می گوئیم:

اولاً- چنین ادعایی مخصوصاً از کسانی که همگان از شخصیت و تیپ اجتماعی و دینی آنها آگاهند پذیرفته نیست زیرا محبت و علاقه نسبت به محبوب هر چه شدیدتر و بیشتر باشد محب در تبعیت عملی و انجام خواسته محبوب مقیدتر و ملتزم تر است در حالیکه اغلب این ها کمترین شناختی از امام حسین (ع)

۱- بهترین لباس در هر عصری لباس مردمان همان زمان است.

۲- رک: عاشورا، عزاداری، تحریفات/ همان/ ص ۲۵۵

ندارند و غالباً در پی آن هم نمی باشند!

ثانیاً- همانطور که قبلاً گفته شد اگر این‌ها در ادعای خود صادقند و شدت عشق و علاقه به امام حسین(ع) آن‌ها را وادار به این کارهای نامألوف و نامعقول می‌نماید چرا در خلوت این کار را نمی‌کنند؟

ثالثاً- چنانکه ذکر آن رفت شمشیر، قمه و چاقو و امثال آن‌ها وسائل و سلاح‌هایی نیستند که از اختراعات عصر حاضر یا قرون اخیر باشد، هزاران سال قبل از اسلام و عصر ائمه(ع) این ابزارها بوده‌اند و سؤال این است که چرا خود ائمه(ع) یا اصحاب و یاران ایشان برای نشان دادن محبت و علاقه خود یا در عزاداری بر امام حسین(ع) از این وسائل و این رفتارها استفاده نکرده‌اند؟! آیا عشق و علاقه ما به امام حسین(ع) از ایشان بیشتر و شدیدتر است؟

معهداً همانطور که ذکر آن رفت متأسفانه برخی از فقهای ما توجهی به این بعد از قضیه نکرده‌اند! که عرف اساساً قمه‌زنی را عزاداری برای امام حسین(ع) نمی‌داند تا نوبت به بررسی جواز یا عدم جواز آن از سایر جهات برسد!

پر واضح است که اعمال و رفتار عده‌ای نادان و جاهل و غالباً غیر متعهد و بی تقید به شریعت نمی‌تواند مبنای تشخیص شکل و چگونگی عملی باشد که به عالی‌ترین و انسانی‌ترین مکتب نجات بخش یعنی مکتب عاشورا نسبت داده می‌شود، که اگر چنین شود (به تعبیر آن روشن بین) «فرو کشیدن عاشورا از پشت خورشید به زیر خاک» را نظاره خواهیم کرد!

چرا باید رفتار و کردار عده‌ای نادان و جاهل را به مرام و مکتبی نسبت دهیم که مبنای آن مکتب، همه بر اساس عقل و زیبایی و مهربانی و عزت و دانایی بنیان نهاده شده است! آیا این ظلم به امام حسین(ع) و مکتب آگاهی بخش و انسان‌ساز عاشورا نیست؟

حضراتی که با اگر و مگر فراوان سعی می‌کنند با اعلام جواز و حتی استحباب این اعمال چندش‌آور، از تیررس تهمت‌ها و اهانت‌ها و دشمنی جهّال خود را رها کنند و معیار عرف را اعمال این گروه نادان تصور می‌کنند آیا تاکنون دیده و یا شنیده‌اند که اشخاص یا گروهی که در جامعه به عقل و شعور شناخته شده‌اند در عزای امام حسین(ع) قمه بزنند؟! به قول آن نویسنده‌ی دردمند!! «پرسش دیگر از این فقیهان این است که اگر قمه زنی جایز یا مستحب است این گوی و این میدان، بستانید و بزیند [اگر خود به علت کهولت و سن بالا، نمی‌توانید بگویید آقازاده‌هایتان بزنند!!] چرا از این کار تن می‌زنید؟ شما این کار را خلاف شرع نمی‌دانید، ولی خلاف شأن خودتان می‌دانید و چنین نمی‌کنید. پس چگونه می‌شود که این کار خلاف شأن شماست اما خلاف شأن امام حسین(ع) و عاشورا نیست»^۱

آری قمه زنی در عرف نه تنها عزاداری نیست بلکه نماد و نشانه‌ی ارزش‌های منفی اجتماعی و

ناهنجاری شخصیتی و عدم تعادل روحی و روانی مرتکبین آن‌ها در داوری عرف است. چنان‌که عبدا... مستوفی تاریخ نگار اجتماعی معاصر می‌نویسد: «در دوره‌های گذشته یکی از نشانه‌های بارز شجاعت و شهامت لوطی‌های محله‌های تهران تظاهر در بدمستی و قمه کشی و قرق کردن چهارراه‌های سر محله بود.»^۱

در لغتنامه دهخدا هم در مورد کلمه «قمه» آمده است: «قمه، قداره کشیدن، کنایه از شرارت کردن» حال ما آمده‌ایم این اعمال را از شعائر دین! و اعمال مستحبی و جایز و نوعی عزاداری معرفی می‌کنیم! این جفا و ظلمی بزرگتر از ستم یزیدیان به امام حسین (ع) و اهل بیت (ع) در روز عاشورا است!

واقعاً جای شگفتی است که چرا برخی از علما در خصوص موضوع عزاداری که «عبادتی شرعی» تلقی می‌شود چنین کوتاهی و مسامحه می‌کنند! چرا اجازه می‌دهند سرنوشت این عبادت مهم با میدان‌داری جهال و اهل هوا به خرافه و بدعت آلوده شود؟ چرا راضی می‌شوند مکتبی که رسالت آن مبارزه با جهل و بی‌عدالتی و بی‌دینی و لابی‌گری است امروز بدست عده‌ای نادان و گروهی اهل هوا و دنیا طلب که عمدتاً از سوی دنیاداران! - ارباب ستم و پول - پشتیبانی می‌شوند به عامل تحمیق مردم و توجیه هرزگی و تأمین شبهه ناک معیشت عده‌ای مفتخور و بی‌عار بدل شود؟

چرا برخی از علمای ما به ملاحظه عوام از انجام وظیفه‌ی اصلی خود یعنی مبارزه با تحریف دین و بدعت در شریعت کوتاهی می‌کنند! آیا فریادهای روشنگر و بیدار کننده‌ی شهید مطهری این سرباز پاک باختی امام زمان (ع) و مرزبان بیدار شریعت محمدی درباره‌ی مسئولیت علما در زمینه‌ی مبارزه با تحریفات دین به گوش اینها نخورده است؟

آیا سزاوار است به لحاظ مراعات عوام از بیان حقیقت شانه خالی کرد. در اینجا سخن دردمندانه‌ی یک عالم روشن‌بین و مسئول را در خصوص مواضع برخی از علما نقل می‌کنیم تا متهم به تضعیف جایگاه علمای دین نشویم: سید هبه‌الدین شهرستانی از علما و مجتهدین روشن‌بین و مجاهد معاصر که فتوا به حرمت قمه زنی داده است می‌نویسد:

« [برخی از] علما و مجتهدان به دلیل ترس از مردم بر خلاف اعتقاد خویش سخن می‌گویند. آنان با عامه‌ی مردم به یک نحو سخن گفته و در رساله‌های عملی خود به نحوی دیگر اظهار نظر می‌کنند. فقیه به خاطر ترس از تحریک احساسات مردم علیه خویش در فتاوایش با آنان همراهی می‌کند. این گونه موضع‌گیری‌ها به زیان دین و مذهب تمام شده و موجب عقب ماندگی جامعه‌ی دینی می‌شود از آنجا که افراد جاهل همیشه به خرافات و بدعت‌ها تمایل دارند، لذا هنگامی که علما در مقابل آن سکوت کنند بدعت‌ها بر حقایق دینی غلبه کرده و این اسلام به نوعی بت پرستی و حشیانه تبدیل شده و تمسخر سایر

۱- همان / ص ۲۵۷، به نقل از عبدا... مستوفی / شرح زندگانی من / ج ۳ / ص ۳۲۴

امت‌ها را به دنبال خواهد آورد»^۱

مصدق این گونه فتاوی، فتوای نائینی است که مستمسک برخی نیز قرار گرفته است. البته در نزد آگاهان صدور چنین فتاوی از کسی که روزی با توسل به هر رطب و یابسی برای مشروطه حجت شرعی دست و پا کرده و مخالفان را به استبداد دینی متهم نموده و مشروطه‌ی برآمده از «دیگ پلو سفارت بریتانیای کبیر» را منظور نظر امام زمان (عج) دانسته و بر همین اساس زمینه‌ی صدور حکم اعدام مجتهدی آگاه و عالمی ربانی چون شیخ فضل الله را به دست عماله به سر فاسقی همچون شیخ ابراهیم زنجانی فراهم می‌کند و سپس این جنایت را - ولو با سکوت مرگبار- تأیید می‌نماید و آنگاه پس از چندی از آزادی خواهی و مشروطه طلبی توبه کرده، به تأیید و توجیه حکومت رضاخانی رو می‌آورد و تبرکاً برای رضا خان تمثال حضرت عباس می‌فرستد! خیلی عجیب نیست.

لیکن در مقابل این‌ها، علمای ربانی و بسیاری از مراجع آگاه ما که به حق لباس سربازی مولایشان را به تن کرده‌اند بدون داشتن پروایی از عوام و جهال فتوا به حرمت اینگونه رفتارهای جاهلانه داده‌اند که ما در این نوشتار به چند نمونه از آن‌ها مانند فتاوی مرحومین سید محسن امین و شیخ محمد حسین کاشف الغطاء اشاره کردیم. همچنان که مرجع مشهور معاصر مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی در فتاوی بسیار صریح و روشن همه‌ی این بازی‌های جاهلانه را حرام اعلام کرده است. عین فتوای ایشان چنین است: ان استعمال السیوف و السلاسل و الطبول و الابواق و ما تجر الیوم فی مواكب العزاء به یوم عاشورا، انما هو محرّم و هو غیر شرعی^۲.

(به کار گیری و استعمال شمشیر، زنجیرهای آهنی، طبل و بوق و امثال آن‌ها که امروزه در دسته‌های عزاداری در روز عاشورا صورت می‌گیرد حرام و غیر شرعی است.)

بر همین اساس است که علما و مراجع معاصر نیز که به ابعاد مختلف قضیه اشراف داشته و با درک آثار و عوارض سوء این گونه اعمال به خصوص غیر عقلانی و نیز عامل وهن و هتک بودن برای دین و نیز از این جهت که اساساً چنین عملی در عرف هیچ جامعه‌ای عزاداری تلقی نمی‌شود حکم به حرمت آنان داده‌اند. مجدداً خاطر نشان می‌سازیم که پس از حادثه‌ی عاشورا علیرغم اینکه شمشیر و قمه از آلات و ادوات رایج و مورد استفاده در جنگ‌ها و غیره بود هیچگاه کوبیدن آن به سر به عنوان عزاداری تلقی نگردید و این عمل جاهلانه در دو سده‌ی گذشته به این منزلت! رسیده و علی‌الظاهر محل ظهور آن هم ایران بوده است! نقل تاریخچه‌ی مختصر آن خالی از لطف نمی‌نماید!

۱- همان/ ص ۳۱۹ به نقل از جمله العلم

۲- دایره المعارف تشیع / ج ۲ / ص ۵۳۱

« اما چه شد که این آلت وحشتناک (قمه) به عزاداری راه یافت؟ مختصر اینکه فاضل دربندی^۱ که عزاداری را هدف می‌دانست و برای آن هر وسیله‌ای را جایز، متوسل به قمه شد! [۱] و قمه زنی را تأسیس کرد. برای گرمی عزاداری چه بسیار دروغ گفت و نوشت و چه بسیار کارهای غیر شرعی را مشروع نمایاند و ترویج کرد. مقداری زیاد از دروغ هایش در کتاب اسرار الشهاده آمده است. کار دیگرش این بود که می‌خواست القاء کند امامزاده قاسم که قبرش در بالای تجریش تهران است مدفن سر قاسم بن الحسن، شهید روز عاشورا است! [۲] وی به پندار خودش، دستاویزی یافته بود تا بازار عزاداری را گرم کند.^۲ فرهاد میرزا معتمد الدوله، شاهزاده‌ی فرهیخته‌ی قاجاری، که خود کتابی گرانسنگ درباره‌ی امام حسین (ع) دارد، زیر بار این ادعا نرفت و از او سند خواست. وی قرآنی از زیر بغل بیرون آورد و گفت: به این قرآن قسم که این قبر، مدفن سر قاسم بن حسن، شهید وقعه‌ی طف است.^۳ و سرانجام کار دیگر فاضل دربندی، تأسیس و یا ترویج قمه زنی است. مستوفی درباره‌ی او می‌نویسد: « تیغ زدن روز عاشورا از کارهایی است که این آخوند در عزاداری وارد یا لامحاله‌ی آن را عمومی کرده و فعل حرام را موجب ثواب پنداشته است.^۴ » مهدی بامداد درباره‌ی او می‌نویسد: « اوست که تیغ زدن را بر سر، که خلاف اصول اسلامی است و اسلام مافوق این حرف‌هاست، در روز عاشورا جایز دانست و خود نیز عمل می‌کرده است. و از این تاریخ است که مردم عوام... به تبعیت وی در ایام عاشورا به این عمل دست زده اند.^۵ »

و اما در سال‌های اخیر عده‌ای از معرکه‌گردانان و دکه‌داران بساط اعمالی جاهلانه مانند قمه زنی که متأسفانه در مواردی ملبس به لباس روحانیت هم هستند برای استحمار هر چه بیشتر عوام دستاویزی مضحک به عنوان مستند شرعی برای این اعمال زشت دست و پا کرده‌اند و بر اساس آن حکم به جواز آن صادر می‌کنند. آن‌ها به استناد خبری غیر قابل اعتماد و ضعیف مبنی بر اینکه حضرت زینب (س) هنگام ورود اسراء به کوفه سرش را به محمل کوبید و از زیر مقنعه‌اش خون جاری شد برای قداره بندان و قمه زنان سند شرعی درست می‌کنند. لیکن این کارها فقط عوام فریبی و دغل‌بازی و یا گول زدن خود و دیگر ساده دلان است. و چنین سند سازی‌هایی نزد دانایان و صاحبان عقل و شعور پیشیزی ارزش ندارد. لیکن برای اینکه ارزش واقعی مستند فتوای حضرات معلوم شود نگاهی کوتاه به خبر مربوط به آن می‌افکنیم سپس به بررسی آن می‌پردازیم.

خلاصه خبر مورد استناد که در بحار الانوار مجلسی آمده چنین است:

۱- متوفای ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ هـ. ق در تهران

۲- آری این تنها رقیه‌ی ساخته خیالبافان نیست که برای گرمی بازار بعضی‌ها خلق شده است!

۳- عبدا... مستوفی / شرح زندگانی من / ج ۱ / ص ۲۷۶

۴- همان / ج ۱ / ص ۲۷۶

۵- مهدی بامداد / شرح حال رجال ایران / ج ۴ / ص ۱۳۸ رک: عاشورا، عزاداری^۱ / تحریفات / ص ۲۵۸ به نقل از: بدعت قمه زنی / محمد اسفندیاری

« شخصی به نام مسلم جصاص (گج کار) می گوید: من از طرف ابن زیاد اجیر شده بودم که دارالاماره ی کوفه [یا به قولی دروازه شهر] را گج کاری کنم. مشغول کار بودم که هیاهویی در شهر بلند شد. دست از کار شستم و به سوی هیاهو و ازدحام مردم رفتم. دیدم سرها را بر نیزه کرده اند و همراه با اسراء که چهل کجاوه بودند وارد شهر می کنند. زینب دختر علی (ع) خطبه می خواند و مردم کوفه را به باد ملامت گرفته بود که ناگهان سر حسین (ع) را بالای نیزه کرده، جلوی کجاوه ی زینب (س) آوردند. زینب (س) چون چشمش به سر بریده ی برادر افتاد از شدت تأثر و ناراحتی سرش را به چوب محمل کوبید، چنان که خون از زیر مقنعه اش جاری شد...»^۱

حال به بررسی اعتبار این خبر و منابع و مآخذ آن می پردازیم:

اولاً- هیچ اثری از این خبر در منابع اولیه و معتبر وجود ندارد! و آن را- همچون خبر مربوط به رقیه- دهها قرن پس از حادثه ی کربلا در کتب نامعتبر نقل کرده اند.

ثانیاً- در همان کتابها هم خبر مزبور بدون سند و سلسله ی راویان و یا حتی معرفی مأخذ و منبع نقل شده است.

ثالثاً- منبع اصلی و اولی این خبر کتاب نورالعین است که اهل تحقیق تاکنون موفق نشده اند به نام و نشانی واقعی نویسنده ی آن دست پیدا کنند (همانند کتاب حاویه) این کتاب را برخی به شخصی به نام اسفرائینی نسبت می دهند که علی الظاهر سنی مذهب بوده و هیچگونه اعتباری نیز نزد اهل فن ندارد.^۲

به هر حال این کتاب از کتابهای تحریف ساز و دروغ پردازی است که در آن دهها خبر جعلی درباره ی قیام عاشورا نقل شده است. مرحوم شیخ عباس قمی با اینکه سابقاً این خبر را به نقل از بحارالانوار مجلسی در نفس المهموم بدون بررسی و اظهار نظر نقل کرده بود اما پس از ۱۵ سال که کتاب منتهی الامال را تألیف می کند درباره ی این خبر می نویسد:

« ... ذکر محامل و هودج در غیر خبر مسلم جصاص نیست و این خبر را گرچه علامه مجلسی نقل فرموده لکن مأخذ نقل آن منتخب طریحی و کتاب نورالعین است که حال هر دو کتاب بر اهل فن حدیث مخفی نیست، و نسبت شکستن سر به جناب زینب (س) و اشعار معروفه نیز بعید است از آن مخدره که عقیده هاشمین و عالمه غیر معلمه و رضیعه ی ثدی نبوت و صاحب مقام رضا و تسلیم است. و آنچه از مقاتل معتبره معلوم می شود حمل ایشان بر شتران بوده که جهاز ایشان پلاس و روپوش نداشته ...^۳ » یعنی اینکه اصلاً محامل و هودجی نبوده تا حضرت سرش را به آن بکوبد! در این باره علامه بزرگوار سید محسن امین

۱- مورخ الدوله سپهر/ ناسخ التواریخ/ ج ۶/ ص ۵۴ و محدث قمی / نفس المهموم/ ترجمه شعرانی/ ص ۳۵۹

۲- رک: محمد صحتی سردرودی/ عاشورا پژوهی/ ص ۶۳

۳- شیخ عباس قمی/ منتهی الامال/ ج ۱/ ص ۴۰۹

هم می‌نویسد:

« برخی افراد نادان برای توجیه قمه‌زنی به دروغ نقل می‌کنند که بانویی از اهل بیت، پیشانی خود را به کجاوه زده و خون از سرخویش جاری ساخت. این خبر نیز بر سیاق همان خرافات و بر وزن همان اباطیل است.^۱ »

رابعاً- حتی اگر چنین خبر ضعیفی را واقعیت فرض کنیم ربطی به قمه زنی ندارد. اگر کسی از شدت اندوه و ناراحتی، اختیار و تمرکز روحی خود را از دست داده و سرش را به محمل بزند آیا می‌توان با استناد به آن و با ادعای پیروی از شخص مزبور، از روی اختیار و اراده شمشیر بر سر کوبید. آری ممکن است کسی در اثر سنگینی غم و شدت ناراحتی و اندوه حتی در عزای امام حسین واقعاً اختیار و کنترل خود را از دست بدهد و بر سر و صورت‌اش بکوبد. بی تردید حکم چنین عمل غیر ارادی حرمت نیست مگر آنکه مقدمات آن را برای تظاهر و ریا و یا نمایش و خود نمایی و دیگر انگیزه‌های مغایر با اخلاص، اختیاراً فراهم کند. (که در اکثر موارد چنین است!) و صد البته برای هر عاقلی تشخیص این دو رفتار و ارزش و حکم آن‌ها مشکل و سخت نیست! کسی که هیچ آگاهی و معرفتی از شخصیت و مرام و هدف حضرت زینب(س) نداشته و اعمال و رفتار و منش و روش زندگی‌اش هیچ تناسبی با مکتب حسینی ندارد چگونه می‌تواند ادعای محبت و عشق و پیروی از عقیده‌ی بنی‌هاشم را بنماید؟

در پایان این بخش از این نوشتار تذکار واقعیتی را لازم می‌دانم و آن اینکه خواننده‌ی این وجیزه گمان نکند که مخاطب ما از این همه استدلال و نقل شواهد و اخبار از قول بزرگان، جماعت قمه‌زنان و دیگر دکه‌داران و معرکه‌گیران حامی و مشوق آن‌ها هستند زیرا نزد راقم این سطور ثابت است که درصد بسیار کمی از مرتکبین این عمل فقط از روی نادانی و عوامی و با اعتماد به آراء دو پهلوی بعضی از علما و از سر صدق نیت و به عشق به امام حسین(ع) مرتکب این عمل جاهلانه می‌شوند در مقابل اکثریت مرتکبین این اعمال، دردشان فقط نادانی نیست و این کار را غالباً نه به عنوان عزاداری امام حسین(ع) بلکه با انگیزه‌های دیگری یا به علل و عوامل و مشکلات روحی و روانی مختلفی انجام می‌دهند. بنا بر این برای این افراد آنچه که معنا و مفهوم ندارد همان استدلال، بحث، دلیل و دلالت است. تردیدی وجود ندارد که اگر خود امام حسین(ع) هم تشریف آورده و به این جهال بفرماید این کار حرام و غیر شرعی است باز اهمیتی نداده و گوش به فرمایش ایشان هم نخواهند سپرد! بلکه طرف سخن ما آن‌هایی هستند که تا کنون امکان و فرصت بررسی و مطالعه برای شناخت مکتب حسینی(ع) را نیافته‌اند و چه بسا گمان کنند واقعاً این اعمال و اخبار ارتباطی به دین یا امام حسین(ع) دارد. و نیز مخاطب ما دشمنان و مخالفین فرصت طلب مکتب اهل بیت(ع) است که با تمسک به این اباطیل و دروغ‌ها و اعمال زشت، می‌خواهند با ایجاد و طرح شبهات بی‌پایه، اذهان عمومی را نسبت به حقانیت مذهب تشیع و مکتب اهل بیت که بنیان آن بر راستی و صداقت

۱- علامه سید محسن امین / المجالس السنیه / ج ۱ / ص ۶

و عقلانیت و منطق و فطرت استوار است منحرف و بدبین نمایند. آن‌ها باید بدانند علمای ربانی و بیدار ما به عنوان مرزبانان هشیار اسلام محمدی(ص) و تشیع علوی(ع) و مذهب حقه‌ی جعفری(ع) همیشه و هر زمان با بدعت‌ها و خرافات و عوام فریبی و جهالت و نادانی مبارزه کرده و بر سر این آرمان یعنی حفظ اصالت و خلوص دین و مقابله با کژی‌ها و دروغ پردازی‌ها از جان و مال و آبروی خود گذشته‌اند و لذا این گونه اعمال زشت و آنگونه سخنان ناشایست را هیچگاه به پای مذهب انسان‌ساز و نجات دهنده و آگاهی بخش تشیع علوی نمی‌تواند نوشت.

خاتمه

در پایان این نوشتار لازم دیدم با پاسخ به دو سؤال مقدر به چند نکته‌ی اساسی و مهم اشاره‌ای نمایم:

سؤال اول این است که: چرا بعضی از مدعیان عاشقی و محبت نسبت به امام حسین(ع) به جای پرداختن به آن همه حقایق و اخبار صحیح و ذکر مصائب واقعی و یاد اشخاص واقعی به بیان روایات و خبرهای ضعیف و موهوم و بی اعتبار همچون خبر مربوط به «رقیه» و با افزودن شاخ و برگ و دروغ‌های بیشتر به آن‌ها روی می‌آورند؟ و چرا در این باره اصرار می‌کنند؟ رقیه‌ای که وجودش را در عالم واقع هیچ منبع و مرجع معتبری تأیید نمی‌کند بلکه شواهد و قرائن و دلایل زیادی بر مجعول بودن و موهوم بودن آن دلالت دارد، برایش مجلس عزا می‌گیرند و اخیراً شب هفت و چهلم و جشن تولد را هم بر آن افزوده‌اند و جالب اینکه این قدر از معرفت و شناخت معالم و معارف دین بی‌خبر و بی‌بهره‌اند که به این طفل خود ساخته لقب «زهرا ی سه ساله» می‌دهند! گویا از فرط جهالت و نادانی درک نمی‌کنند که نمی‌توان - حتی به فرض وجود - طفل نابالغ را با مقام و منزلت سیده‌ی بانوان دو جهان که دارای مقام عصمت بوده و ائمه‌ی معصومین(ع) از لحاظ معنوی و عرفان و علم خود را وام‌دار حضرتش می‌دانند مقایسه کرد! زهی بی‌معرفتی! زهی جهالت!

اما از اینان چه انتظاری می‌توان داشت وقتی جاهلی از اینان که البته در این فن به استادی رسیده است حضرت ابوالفضل العباس(ع) را «گردن کلفت کربلا» توصیف می‌کند؟!

در پاسخ به این سؤال می‌توان به علل و عوامل تاریخی، اعتقادی و اجتماعی و حتی سیاسی! استناد کرد که ما به اجمال در تبیین عوامل تحریف از دیدگاه قرآن کریم در ابتدای این رساله به آن‌ها اشاره کردیم و بحث بیشتر به خصوص از دیدگاه تحلیل جامعه‌شناختی موضوع را به فرصتی دیگر وا می‌گذاریم. در این قسمت تنها به یک عامل کاملاً محسوس و قابل درک برای همگان به عنوان علت قریب این همه عشق و علاقه! اشاره می‌شود. و آن تبدیل مجالس و محافل و مراسم عزاداری منسوب به امام حسین(ع) به وسیله‌ای برای کسب درآمد، شهرت، تفاخر و ابزاری برای جعل القاب و عناوین و مناصبی همچون استاد، و افتخار کشوری و لشکری و بین‌المللی، است. توضیح اینکه در ۲۰ - ۳۰ سال گذشته شغل جدیدی در کشور ما پا به عرصه‌ی اجتماع و عالم کسب و اشتغال گذاشته است بنام مداحی! و کسانی پیدا شده‌اند که نه درس خوانده‌اند و نه حرفه‌ای یاد گرفته‌اند و نه کاری بلدند،^۱ مع الوصف روی به شغلی تازه تأسیس به نام مداحی آورده‌اند که نه سرمایه‌ای لازم دارد نه سواد می‌خواهد نه زحمتی می‌طلبد، در مقابل درآمدی بی‌دردر و بدون مالیات و عوارض را نصیب‌شان می‌کند! برخی از این‌ها درآمدشان از درآمد یک استاد

۱- بعضی‌ها هم که داشتند و می‌دانستند آن را رها کرده‌اند زیرا به شغل جدیدی که بی‌دردرتر و بی‌زحمت‌تر و پر درآمدتر است روی آورده‌اند.

دانشگاه هم بیشتر است! در برابر این‌ها عده‌ای عوام و ساده لوح وجود دارند که مشتریان پر و پا قرص افاضات غالباً بی‌پایه این حضراتند! و چه بسا از شکم خود و عائله‌شان میزنند و معیشت گاه گران آقایان را تأمین می‌کنند! البته درآمد اصلی این اساتید عمدتاً از محل‌های دیگری که مردم بیچاره به نیت امام حسین(ع) به اماکن مذهبی و تکایا و ... می‌دهند تأمین می‌شود!^۱

قابل ذکر است که سرمایه و حربیه‌ی اصلی این اساتید مکتب ندیده، گریاندن مردم بیچاره به هر ترفند و فن و بندی در مجالس و محافل پیش گفته است! پس وقتی هدف این است و تأمین معیشت و کسب درآمد هم موکول به آن، باید داستان‌ها و حکایات سوزناک و غم‌انگیز را از هر ورق پاره‌ای به دست آورد و به خورد خلق الله داد! و چون جناب استاد شغل دیگری ندارد اکتفا به ایام محرم و ذکر مصائب واقعی و معتبر نمی‌کند یعنی کفاف نمی‌دهد! بنابراین باید در سایر ایام سال هم مناسبت‌هایی ساخت و چون برای این منظور، سوم و هفتم و چهلم برای رقیه کافی نخواهد بود لذا لازم می‌شود برای جناب ام البنین هم مجلس ترحیم برگزار کرده و یا جشن تولد گرفت! و چند هفته به محرم مانده مراسم طشت‌گزاری برپا کرد و اخیراً ایام و دهه‌ی «محسنیه»، «صادقیه» و «معصومیه» اختراع نمود و مراسم «شیرخوارگان» به راه انداخت و با این تورم و افزایش هزینه‌ها می‌بایست منتظر اختراع و کشفیات جدیدی در این زمینه بود. و صد البته این همه مراسم نیاز به تولید «مداح» و «استاد» در حد انبوه دارد که الحمدلله با برگزاری کلاس‌های متنوع و عن قریب با تأسیس «دانشگاه مداحی» به این هدف هم خواهیم رسید و نه تنها در این زمینه خودکفا خواهیم شد! بلکه امید است به صادرات این قلم هم نائل گردیم!

البته همین جا حساب‌ذاکرین با اخلاص و با صفا و بی‌ریای اهل بیت(ع) را که بدون هیچ چشم داشت و عاری از هرگونه تظاهر و ریا، یادآور فضائل مولایشان در جامعه هستند، از معرکه‌گیران و دکه‌داران جدا می‌کنیم.

اما سوال دوم این است که: چرا عده‌ای با ایراد ضرب و جرح بر بدن و اضرار به نفس تحت عنوان قمه زنی خود را در معرض تمسخر و مضحکه‌ی دشمنان و تأسف و تحسر عقلا قرار می‌دهند؟ آیا این‌ها واقعاً نمی‌دانند قمه‌زنی عزاداری نیست؟ چرا علیرغم منع علما و دلسوزان دین و مذهب به این کار غلط اصرار می‌ورزند؟

تبیین علل و عوامل این پدیده‌ی زشت نیز مستلزم بحث‌ها و بررسی‌های اعتقادی و دینی و نیز جامعه‌شناختی و تحلیل‌های روانشناسانه است که پرداختن به آن‌ها در این مجال نمی‌گنجد آنچه که لازم است مجدداً خاطر نشان شود این است که بررسی‌ها و مطالعات میدانی نشان می‌دهد که درصد بسیار کمی از قمه‌زنان و مرتکبین به اعمال مشابه، در اثر جهل و نادانی واقعاً گمان می‌کنند این کارها نوعی عزاداری

۱- گاهی مبلغ حاصل از این نذورات سر به میلیاردها می‌زند! اما کجا هزینه می‌شود؟!

است و گمان می‌کنند که با این اعمال به ثواب و پاداش نزد خداوند خواهند رسید لیکن اغلب مرتکبین این اعمال با انگیزه‌ها و نیت‌های دیگری که منشأ روحی و روانی و یا اجتماعی و حتی سیاسی دارد دست به این کارها می‌زنند و لذا بسیار بعید است که با بحث و استدلال و منطق بتوان آنان را از این عمل قبیح باز داشت. بنابر این همان طور که ذکر آن رفت نتیجه‌ی برخی از پژوهش‌ها و تحقیقات میدانی حاکی است که روی آوردن به ارتکاب اعمالی مانند قمه زنی درپوشش یک سنت دینی یا مناسک مذهبی از سوی تیپ‌های خاص اجتماعی به خصوص جوان‌ها که از لحاظ موقعیت اجتماعی و اقتصادی اکثراً به طبقات فرودین جامعه تعلق دارند عمدتاً منشأ روانشناختی داشته و بروز چنین رفتارهایی در درصد بالایی از افراد مورد مطالعه با انگیزه‌ی خودنمایی یا در غالب رفتاری نیمه آگاهانه برای کاهش فشارهای روحی ناشی از سرخوردگی‌ها و ناکامی‌های زندگی اجتماعی، همچنین سرپوش نهادن به عقده‌های فروخورده‌ی مربوط به این محرومیت‌ها و حتی واکنش رفتاری علیه پاره‌ای از مسائل و معضلات سیاسی و اقتصادی صورت می‌پذیرد.

پژوهشگری در این زمینه می‌نویسد:

« این گونه اعمال از نگاه جامعه‌شناسی به طور ناخودآگاه موجب پیدایش حالتی از هیجان و حماسه می‌شود و از شدت اندوه‌ها و فشارهای روانی و اجتماعی و سیاسی کاسته و عقده‌های متراکم ناشی از تجاوزهای دیگران و گناهان انسان را در هم می‌گشاید. این تخلیه و پالایش روانی تنها در قالب رفتاری جمعی تحقق می‌یابد که برخاسته از حس مشترک و ناخودآگاه فشار و سرکوب است. در واقع اینگونه عبادات اجتماعی را میتوان نوعی عصیان و تمرد بر علیه خویشتن، جامعه، و نظام حاکم شمرد که به طور موقت و به شکلی منفی جلوه کرده است. این عصیان بیش از آنکه متوجه جهان خارج باشد در فضای روانی و داخلی انسان‌ها به جریان افتاده و انسان را وا می‌دارد از طریق شکنجه‌ی بدنی خویش در صدد پاکسازی گناهانی بر آید که الزاماً عامل پیدایش آن نبوده است ...^۱ »

تحلیل روانشناسانه و جامعه‌شناختی فوق درمورد اکثریت افرادی که به انجام این گونه اعمال مبادرت می‌ورزند بدون شک صادق است! و نتیجه‌ی آن این است که این افراد نه تنها در حاق ضمیر خود نگاهی دیندارانه و از باب انجام یک عمل عبادی به قمه زنی و امثال آن ندارند بلکه اساساً این عمل آن‌ها مبنایی آگاهانه نداشته بلکه (به علل روانی مزبور) برخاسته از شعور ناخودآگاه آنان صورت می‌پذیرد بنابراین همان طور که گفتیم اکثریت این‌ها اصولاً دغدغه‌ی جواز شرعی در مورد عمل خود را ندارند و همانطور که گفته شد این یک واقعیت - و نه مبالغه و تهمت - است، که حتی اگر خود امام حسین (ع) هم این‌ها را از این عمل منع کند وقعی بر آن نخواهند نهاد. متأسفانه یکی از آسیب‌های جوامع دینی ظهور و بروز رسم‌ها و مراسم و نمایش‌هایی این گونه است که باید به آنان به مثابه‌ی یک آفت و آسیب اجتماعی و ناهنجاری

۱- عاشورا، عزاداری، تحریفات / همان / ص ۳۴۹ به نقل از: ابراهیم حیدری - تراژدی کربلا - ص ۴۹

فرهنگی و حتی یک معضل سیاسی نگریست.

با همه‌ی این اوصاف باید گفت هر چند برای حل یک مسئله و مشکل اجتماعی و یا پدیده‌ی نا مطلوب روانی می‌بایست به ریشه‌ها و علل و عوامل مستقیم و غیر مستقیم آن پرداخت اما همه‌ی این‌ها مسائلی است که ابتدائاً و اصالتاً به مدیران ارشد و برنامه سازان و برنامه ریزان کلان جامعه مربوط است و به هر حال چه مسئولین ذیربط به وظایف خود در خصوص ایجاد تعادل در جامعه در همه‌ی عرصه‌ها و برقراری عدالت در تمام زمینه‌ها عمل نکنند یا نکنند بر همه‌ی آگاهان و دین‌داران مسئول به خصوص علمای دین واجب و تکلیف است که توجه کنند که مکتب عزت آفرین عاشورا که هدف اصلی آن نجات انسان‌ها از ورطه‌ی بی عدالتی‌ها و تبعیض‌ها و پیام آن شفا بخش دردها و بیماری‌های روحی و روانی انسان در تمام اعصار است. نباید به مثابه‌ی وسیله‌ای برای عقده گشایی‌ها و کنش‌ها و واکنش‌های غیر عقلانی و تظاهرات بیمار گونه ناآگاهانه شود، که شایسته است با کسب معرفت و محبت امام حسین(ع) و رسیدن به ولایت اهل بیت(ع) نه تنها خود را از گرفتاری‌های روحی و روانی و اجتماعی و سیاسی نجات دهند بلکه باید با به دست گرفتن پرچم سرخ رنگ نهضت حسینی فریادگر رهایی انسان از زیر یوغ زنجیرهای مادی و معنوی سنگینی باشد که امروزه در سراسر جهان بر دست و پای بشریت بسته شده است.

آری مکتب حسینی، پیام آور ایمان، آگاهی، عدالت، آزادگی، فضیلت، اخلاق، عقلانیت، وفا، ایثار، شجاعت، مردانگی و ... است و سزاوار نیست یادمان آن که باید یادآور این ارزش‌های انسانی باشد در جامعه به شکل رفتارهایی غیر عقلانی، یا گفتارهایی مبتنی بر دروغ یا وسیله‌ای برای کسب درآمد و شهرت و ابزاری برای تفاخر و اسراف ... باز تولید شود و نباید مکتبی که عزت انسانی اولین درس آن است، به معرکه‌ای برای تفریح و گذران اوقات فراغت و ... تبدیل گردد.

سخن آخر اینک:

ای حسینیان! امروز که دوست و دشمن در سراسر جهان چشم به ما - شیعیان - دوخته اند برای دفاع از حقیقت مکتب عاشورا همه‌ی ما مسئولیم. بدانید! مولایمان هنوز با چشمان خونین خود نگران است که شیعیانش چگونه از مکتب سراسر عزت او که همان حقیقت اسلام محمدی(ص) است پاسداری خواهند کرد، و در این طریق مقدس، اولین اقدام مبارزه با تحریف، خرافه و بدعت است! والسلام! ۹۸-۰۷-۱۵

پایان